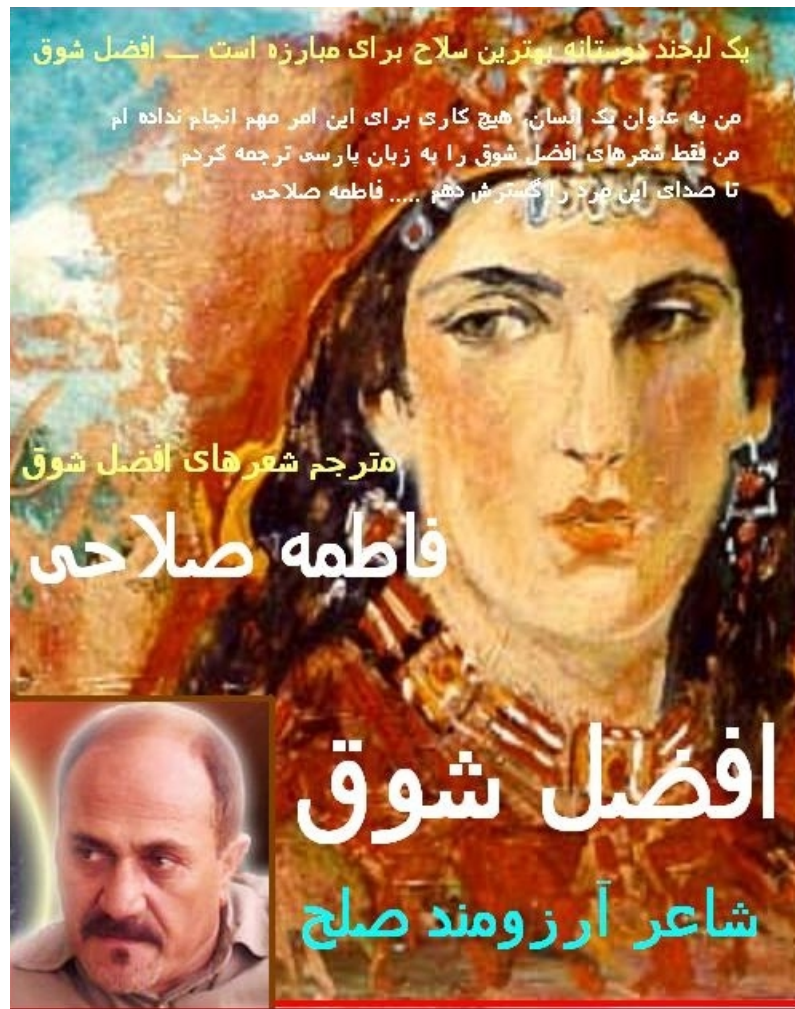




Persian Translation of Afzal Shauq's Poetry Collection



افضل شوق شاعر ارزومند صلح

همه در آرزوی صلح و آرامشند اما تعداد کمی کاری برای آن انجام می دهند. در میان مردم سرتاسر دنیا که در پیله خود خواهی خود خزیده اند، انسانهایی پدیدار می شوند که تنها به یک آرزو قانع نمی شوند و وارد اقدامی می شوند.

من به عنوان یک انسان، هیچ کاری برای این امر مهم انجام نداده ام. من فقط شعرهای افضل شوق را به زبان پارسی ترجمه کردم تا صدای این مرد را گسترش دهم.

بنابر این فکرمی کنم همه ما، من و تو، باید تفکر خود را عمیقاً تغییر دهیم و کاری کنیم

پی: دعا برای ارتقاء رفتار بشر

ای: اگر هر کسی در هر جایی این کار را بکند

ای: بعد از تغییری در ذهنمان خواهیم توانست

سی: دنیای بهتری بسازیم

ای: که همه از آن لذت خواهند برد

فاطمه صلاحی

ایران، تهران

فاطمه صلاحی

من، فاطمه صلاحی، یک شاعر ایرانی هستم که در سال ۱۹۸۸ در تهران، ایران متولد شدم. با تربیتی دینی و با تحصیلات مدرن بزرگ شدم و به تازگی درسم را در رشته مهندسی اقتصاد کشاورزی در دانشگاه ساری با موفقیت به پایان رسانده ام اما هنوز تحصیل را متوقف نکرده ام و این بار به خاطر ارزوهایم در دانشگاه صنعتی شریف تحصیل می‌کنم.

مطالعه سرگرمی من است و نوشتن ارام می‌کند. به زبان های پارسی و انگلیسی شعر می‌سرایم. هم چنین چند مقاله -

علمی دارم که در نشریات بین المللی به چاپ رسیده اند.

امیدوارم این ترجمه شعرهای افضل شوق به زودی در دستان خوانندگان -

من به عنوان یک انسان، با غرور، اعلام می‌کنم که انسانیت، نه هیچ چیز دیگری تنها راه حل برای کامیابی در زندگی است و پیام

را در کلام زیر به همه خوانندگانم که در تمام دنیا پراکنده اند می‌رسانم.

فاطمه صلاحی

تهران، ایران

یادداشت

خوانندگان پارسی زبان عزیز

ترجمه پارسی از شعرهای افضل شوق به زبان پشتو در واقع نسخه انگلیسی شعرهای او که سالها قبل برگردان شده بود انجام شده است. بنا بر این ترجمه من از ترجمه انگلیسی شعرهای اوست ان بخش از شعرها که در در کتاب های ”تیچ و تاب های سر نوشت“ و ”پیوند شکاف ها“ و همچنین در سایت های اینترنتی مختلف از این شاعر وجود دارد.

فاطمه صلاحی

مترجم به زبان پارسی

مقدمه

زرلشت حفیظ بشریار

خواننده گان گرامی،

این کتابی را که شما در دست دارید کتاب شاعر و نویسنده مشهور افغان است اگر تاریخ اوراق بشریت را ورق زیم انسانی را خواهد یافت که در حقیقت خادمان واقعی بشر نامیده میشوند قلب شان واقین پر از لطف کرامت انسانی میباشد و بنام او میزاد همیشه سر احترام فرود آورده اند از آنجمله انسانهایکی هم افضل شوق شاعر، نویسنده و دانشمند مشهور افغان است که توسط نوشته هایش هزاران دل را شفته نوشته های خویش ساخته و در دل هزاران انسان از هر کج دنیا بخود لانه ساخته افضل شوق این شاعر پشتوزبان به مقام انسانیت به نماینده گی از پشتون های ملت خویش سرودها، نغمه ها، و شعرهاییکه مملو از عاطفه انسانی است سروده است افضل شوق شاعر عشق و محبت، شاعر انسانیت، شاعر عشق میهن، شاعر صلح و صمیمیت و بلاخره شاعر عزیز قلب معشوقه خویش میا باشد در نوشته های وی سرودهای عاشقانه نغمه سرایی میکند احساسات میهن دوستی ترانه میگویند، صدای صلح و صمیمیت وی هزاران قلب جهانیان را برهم پیوند دوستی میدهد و توجع انهارا به نوشته های خود که از اعماق قلبش سرچشمه میگیرد جلب میدارد این شاعر محبوب ترین زبان در نوشته هایش یادداشت ها و خاطرات تلخ از موسیبت زده گان جنگ دارد افضل شوق همان طوریکه از نامش پیدا است او شوق زندگی فارغ از جنگ را دارد نسبت به همه چیز به مقام انسانیت سر احترام فرود آورده از مقبولی های زندگی لذت میبرد اما زمانیکه به جنگ

های خانماز سوز مردوم دنیا فکر میکند و این زندگی کم عمر
انسانهارا بخود مجسم میسازد جگر خون و نا امید میشود

از ترحم انسانی خویش زمانی به کلبه های ویران شده جنگ زده گان دو دنیا میرود و بر زخم های هزاران ماتم زده گان غم دیده مرحم
تیمار میکند او در پارچه شعر خویش نفرت از جنگ ها و امید واری به صلح چنین مینویسد

رخت بر بستن از ترقی

Departure From Advancement

آرزوی صلح دارم	همچنان که غبار را از چهره صلح پاک می کنم
بادندان های زمان نگه داشته شده ام	چین و چروک ها را کنار می زنم
همچنان که مرای فشارد	چهره های خون آلودی می بینم
من با این رویایم زیم	که انگار انسان اند
تا ابد آرزوی تحقق این آرزو را دارم.	امادند انهای حیوانی دارند.
شوق دیدار	من در قلبم

افضل شوق با من در پرده صلح هم صداست از وهای او فقط و فقط صدا صلح است او در پارچه شعر دیگر خویش چنین میگوید

عشق صلح

حتما تضمین شده است	اگر ما عشق را
و خشنودی بی پایان	برای صلح و
در زندگی انسان خواهد بود.	صلح را برای بشریت ارتقادیم
عشق تفاوت ها را پایان می دهد	من ایمان دارم
	شادکامی زندگی اجتماعی

شاعر پیوند قلب بار توسط شعرهای صلح تمنا دارد

شاعر از عشق میهنی در هزاران نوشتهها، کتابهای مختلف خویش از شجاعت و جوانمردی ملت غیور افغان و نیکان خویش مثل خوشحالخان پاپا، رحمان پاپا که در طول تاریخ شاهد نبردهای رزمندگی و آزادی میهن خویش اند یاد اوری نموده به همین لحاظ شوق در نوشته های خویش یادی از نبرد نیاکانیکه جان های شیرین شان را در نبرد باعلیه دشمنان سرزمین خویش قربانی نمودند چنین میگویند ملت غیور و نیکان ما رزمنده گان آزادی اند و هیچ وقت در قید اسارت زندگی کردن را خوش نه داشتند و نه۔

دارند شاعر در یک سرود خویش چنین میگویند

پشتون مار شل

و قتی کسی با غرور	به جز جملات تاریخ
به میر اسش اشاره می کند	هیچ چیز بر جای نمی ماند
ناگهان	از اینکه پدران من
دبان من بسته می شود	مار شال های پشتون با بودند.
و در تفهیم ناتوان می مانم	شهیدان یا رزمندگان آزادی

افضل شوق که زبانش پشتواست بیشتر از همه به غرور افغانی خویش افتخار میکند یک عده مردم دو دنیا فکر میکنند که پشتون با ادم خور با و تروریست ها هستند اما چنین نیست پشتون ها همیشه رزمندگان حق عدالت، آزادی واقعی و طرفدار حقیقت میباشند و همیشه به خاطر اقا قدر استین خویش تا به آخرین رمتق زندگی بلای زبان مادری خویش منجیث یک سمبول عزم قوی و متین افتخار میکنند

مکوره های خشن دیگری که گویا پشتون ها خلاف زبانی دری، فارسی هستند کلمان یک بهتان و دروغ است انسانها در کره زمین با هم دیگر ضرورت دارند فرق بین خون پشتون و خون یک فارسی زبان نیست پس دلیل دیگر چیست که به این مزخرفات مردم دامن میزنند افضل شوق از شنیدن این حرف ها خسته شده و از خدای خویش تمنا میکنند که اگر منظور خداوند باشد روزی بیا آید که پشتون نیز دیگر به مردم دنیا معنی خشن نداشته باشد و پشتووی که سمبول اخلاص و جوانمردی و فداکاری است انقدر محبوب شود تا همه مردم دنیا به علاقه خاص به پشتو بخوانند و به پشتو بنویسند و در ناله و زاری به خدای خود در یک سرودی از... عشق بی حاصل میگویند

سرود

تا آخر دنیا زبان ما را پاک کن	آه خدای بزرگ کوه ها و دره ها
دل پشتون با شهامت پر شده	که در سر تا سر دریاها و بیابان ها حکمرانی میکنی
من به دیگران احتیاج ندارم	ممکن است زبان ما از افتخار بسته باشد
زندگی ام را به تنهایی غذایی دهم	صدای پشتون ها
فرهنگ ملت من	ممکن است با و قار کامیابی شمشیر و انصاف
راههای تو را می پیابید	مور در حمت قرار گیرد
مراد گر گون می کند	آه ای پروردگار
بهمانطور در جاده زندگی سفر می کنم.	دعای مرا بشنو

چالش مرا بپذیرید	پشتون هاتلاش خود را بکنید
با غرور به زبان پشتو بنویسید	زبان خود را به کار گیرید
هیچ کس بهتر نمی داند	به خاطر سر نوشت خود بنویسید
آرزوهای مورد انتظار پشتون را.	و به روش خود در زندگی سخن بگویید

سرودی از... عشق بی حاصل

شاعر از هم پاشی انسانها بنام های مختلف دنیارنج میبرد و به مردم دنیا توسیه میکند که با هم دوست باشید منجیث یک انسان بنام انسان احترام بگذارید دوستی، صلح و صمیمیت یگانه راهی زیستن و به مقام انسانیت رسیدن است وی در یک شعر از اد

خویش چنین میگوید

در اندیشه او	روزها و شب های زیادی گذشت
با چشمانی لبریز از شبنم	و من لبخندی بر لب نداشتم
در شب سیاه باتلاقی	چگونه می توانستم بخندم؟
امانا گهان	در حالیکه
و غیر منتظرانه	بی رحمی و خشونت را
او مقابل من ایستاد	قدم زنان پیرامونم حس می کردم
ترسیدم	و تنهانشته بودم
و خیره به او	و دلتنگ

عشق، صلح	لرزیدم
مهربانی، هستم	او کیست... فریاد زدم
دوباره زاده شده ام.	او لبخند زد
دوباره برگشته ام	و گفت
باشنیدن آن صدای شیرین	نترس، منم.
چشم من از نشاط لبریز شد	اما چه کسی؟
واشک بر گونه هایم جاری	او برخواست
واندیشیدم	و هر دو دستش را به دور من پیچید
آه پروردگار من!	آری
آیا ممکن است	و باد رخسار چشمانش
شادمانی	و چهره تابانش
صلح	به عمق چشمان خیس من نگرست
انسانیت	بالبخت سحر آمیزش
برای همیشه در دنیای ما	دست مرا گرفت
به جای وحشی گری بنشینند؟	و روی زانوانش خم شد
آری	"من انسانیت هستم،

اوگفت

عشق و خون

فرشته‌ها همیشه هستند

برای هدایت انسان‌ها

افضل شوق شاعر عشق و محبت است او در جستجوی مشوقه خویش نغمه‌های فراوان سروده و در وفاداری به معشوقه خویش زمانی در بیداری و زمانی هم در خواب انقدر غرق خیالات و تفکرات بوده حتی که در فکر او می‌خواهد در خواب نیز اورامی بیند و از روی دیدنش رادارد او در یکی از خیالات و خوابهایش چنین می‌گوید

می‌آیند و می‌روند

و من دوباره می‌زیم

هنگامی که چشم‌انم را می‌گشایم

با این رویاها پر سه می‌زنم

همین رویاها پایی که در عمق خاطره‌ام

درنگ می‌کنند

آرزوهای گمراه‌کننده

و وقتی چشم‌انم را می‌بندم

می‌توانم تو را ببینم

گویی دوباره زندگی می‌کنم

این رویاها

در خواب من

و زمانیکه در بیداری در فکر معشوقه‌اش در عالم خیال راز و نیاز میکند به دنبال معشوقه رفته در یک تبسم و لبخند عمیق معشوقه خویش دل می‌بازد و انقدر بیتاب میشود که خود را فراموش کرده و در یکی از خاطرات و رویاهای روز خود لبخند را وسیله قوی شکار دل‌ها میداند شوق در این مورد می‌گوید

در رویای روزم

مرا شکار می‌کند

رویای روز

لبخند تو

باچشمان بازمی بینم

لبخند تو بر جان من

طنین می افکند...

حس می کنم

قسمتی از رویای تو ام

وقتی که...

یادداشت شاعر:- لبخندها قیمتی اند، و من به شدت معتقدم که اگر لبخند کمی دوستانه باشد می تواند شکاف عمیق میان قلب ها

را پر کند

پس به جای سرگرم بودن به مکان ها، بیدید به قلبهای یکدیگر دلخوش باشیم، چرا که...

"یک لبخند دوستانه بهترین سلاح در نبرد است..."

افضل شوق شاعر عشق و محبت است او در جستجوی مشوقه خویش نغمه های فراوان سروده و در وفاداری به معشوقه خویش

زمانی در بیداری و زمانی هم در خواب انقدر غرق است حتی که در فکر او میخوابد در خواب نیز او را می بیند و از روی دیدنش رادارد

او در یکی از خیالات خویش چنین میگوید

در خواب من

می آیند و می روند

و من دوباره می زیم

غریز خواننده گرمی

وقتی چشمانم را می بندم

می توانم تو را ببینم

گویی دوباره زندگی می کنم

این رویاها

شاعر محبوب افضل شوق دانشمند پشتون زبان در شعریکه در اخیر این کتاب نوشته است شعر او نویسنده گان را از سراسر دنیا

منحیث سمبول های انسانیت توسط کرامت انسانی خویش بیدون در نظر داشت تعصب های سمعی، ملیت، نژاد، زبانها در مقابل چشمان خویش مانند گل های سبد در یک گلدان قرار داده و از هر کدام ان استقبالی گرم نموده است عزیز خواننده گرامی: - اگر این کتاب را تا به آخر بخوانید خواهد دانست که که به جز از عشق و محبت، مقام انسانیت که از اعماق قلب با حرف میزند چیزی دیگر نخواهد یافت موفیقیت های بیشتری را به شاعر محبوب و دوست

داشتمنی ارزو مندم

زرلشت حفیظ بشریار

کانادا

امیدوارم خوانندگان پارسی زبان،

این ترجمه را پسندند، که ترجمه ایده های صلح بر مبنای انسانیت افضل شوق
است

فاطمه صلاحی



فهرست

36.....	خدای عشق	30.....	باب اول بعنوان ایمان و عشق
37.....	بت شکن	30.....	محبوب ناشناخته
37.....	موعظه بت	30.....	چه بنامم؟
38.....	افکار عشق	31.....	خدایی تو هنوز آشکار نشده است
38.....	محمد رو و خداوند بر او باد	32.....	سپیده دم نو
39.....	مشاهدات عشق	32.....	خدای قدیر
40.....	یکصد چهره	33.....	پشت حقیقت
40.....	عشق تفاوت بار پایان می دهد	34.....	جداشدن از تو
41.....	عشق زبان ندارد	34.....	تردید در ایمان، گناه است
41.....	فخر عشق، خدایی می سازد	35.....	معامله ابدی
42.....	سر تسلیم	35.....	ابدیت
42.....	جلوه پروردگار	36.....	ایمان عشق

51.....عشق پنهان	43.....دعای آخر
51.....نشان عشق	43.....قدرت پروردگار
52.....عشق خاموش	44.....آه.. ای خدای قدیر...!!
53.....باب دوم بعنوان شاعر بودن	45.....لحظه های تنهایی
53.....آدرس شگفت انگیز	45.....جنون
53.....سرودی از... عشق بی حاصل	46.....شاهزاده
55.....در مرگ ستاینده	46.....فقدان آرمان
55.....شاعر بودن	47.....مسافر گمشده
56.....دلیل الهام	47.....عشق و خون
56.....تکمیل	48.....تو فکرمی کنی... این عشق است؟
57.....قدم های پای خسته	49.....آیا این عشق است؟
57.....اثر عشق	49.....عشق و انتخاب
58.....فراموش کردن او	50.....نیمه دوم
58.....یار صد هانفر	50.....به دنبال محبوب گمشده

67.....	مسافر شاعر	59.....	وضعیت جهان
68.....	گناه تکراری	59.....	دل
69.....	من تنها نیستم	60.....	امید درد
70.....	من..... تو	60.....	چگونه باور کنم؟
71.....	بی کلام	61.....	هما
71.....	رنگ هشتم	61.....	آن تو بودی
72.....	تشنه آرزوها	62.....	سفر... محوشده
72.....	زنجیر افکار	63.....	آرمانی
73.....	به یک گل	63.....	در ملودی موتزارت
74.....	نظم شعر	64.....	آه، رفیق گوش کن
75.....	باب سویم بعنوان تمنای دل	64.....	من یاد دنیا؟
75.....	تمنای دل	65.....	شاعران ملی
75.....	کودکی از کثافت	65.....	پیام آف لاین...!!!
76.....	فرزندان آدم	67.....	قلب گشاده

85.....عشق و مهربانی	76.....همراهی روشنائی
87.....آرزوی من	77.....آرزوی انسان
87.....اشتیاق	78.....شوق دیدار
88.....خالکوبی اسم	78.....توقع
88.....عشق ماهی	79.....به خاطریک جواب
89.....بیرق ها	79.....آهای بانو!
89.....آینده	80.....خانه
90.....نسل ها	81.....امید روزهای خوب
90.....حقیقت ناگفته	81.....چقدر دوستت دارم
91.....صدای چهره	82.....جدایی ناممکن
92.....مردہ متحرک	82.....در جستجوی آن چهره
92.....جنگ	83.....آرزوی ناتمام
93.....به نام پروردگار	84.....آزادی گمشده
94.....گمشده بی گناه	84.....عشق

104.....	بهشت یارویا	94.....	نشان جهانی: تقدیم به دکتر کوویسه سکانی افضل
105.....	مردمان بهشتی جهنم	96.....	برای دوستم
105.....	رویای پر معنا	97.....	برای ناتاشا
106.....	رویای بی معنا	97.....	برای تو... تقدیم به کسی که برای اویم
107.....	رویای پدر	98.....	باب چهارم بعنوان رویای سرنوشت
107.....	داستان یک رویا	98.....	رویای واقعیت؟
108.....	رویا	99.....	در جستجوی رویاها
109.....	رویای روز	99.....	پری رویاها
109.....	مرگ آرزوی من	100.....	رویای سرنوشت
110.....	سرگردانی از عشق	101.....	یار آرزومند
111.....	اعتبار	101.....	رویاها
111.....	چرخه تغییر زندگی	102.....	رویاها آنگونه نیستند
112.....	مسافر محکوم	102.....	تحقق آرزوها
112.....	دقایق خواب	103.....	پری

121.....	فریاد	113.....	چشمان اسپانیایی
122.....	برادر مغلوب	114.....	باب پنجم بعنوان رفتارهای بی رحمانه
123.....	سربازان هازم	114.....	شکوه... اما به چه کسی؟
123.....	جهانی شدن	114.....	رفتارهای بی رحمانه
124.....	شیاطین عصر جدید	115.....	حیواناتی بادوپا
124.....	همیشه پنهان	116.....	دلال جنگ افزار
125.....	دوست یاد دشمن	117.....	همانطور که هر دروغ گفته می شود
126.....	آهای رئیس باغ وحش !	118.....	در خطر احساس شکسته
126.....	دزد مخفی	118.....	از شب، بیدار
127.....	تصمیمات تاریخی	119.....	بین من و تو
127.....	همچون حیوانات	119.....	دنیای کور
128.....	همچون گرگ	120.....	عروس مرگ
128.....	آه، خدای قرن بیست و یک	120.....	عصر جدید حیوانی
129.....	سربازی به من گفت که	121.....	انسان حیوان صفت

137..... آن پنهان	130..... گردن آویز تہی
138..... خانہ بانی چون معبد	130..... امتحان
138..... چگونہ می خواہی رقابت کنی.....؟	131..... آتش
139..... بانام او کہ قدیر است	131..... آتش و آب
139..... بانوان سرخ جان بہ نظر خودشان	132..... معیارہای او
140..... عشق دختران پشتون	132..... متمم نیستی
141..... سردستہ پشتون ہا	132..... یک گناہ
141..... شہیدان یارز مندگان آزادی	133..... فقط بی
142..... بی تعبیر	134..... باب ششم بعنوان زخم افغان
142..... گمراہی ملت من	134..... زخم افغان
143..... کابوس	134..... رنج افغان ہا
144..... جنگ در راہ خدا... در مفہوم جنگ داخلی افغان ہا	135..... سرود
145..... یک تن... اما اعضای مختلف	136..... خانہ ہای تاریک پشتون ہا
145..... حباب پشتو اسرار	136..... صورت پنهان

159.....	چهره‌ها، آینه‌ها و سوال‌ها	146.....	هدای پشتون‌ها
160.....	فرشته صحخره‌های معرفت	147.....	پشتو--زبان و غرور پشتون‌ها و افغان‌ها
161.....	حیرتی سترگ	148.....	دخترهای پشتون و عرب
161.....	تندلیس غرور	149.....	آدم‌هایی با سرهای بریده
162.....	اطلاعیه	150.....	انقلاب سیاهی
162.....	شمار سال‌ها	151.....	ملت غافل
163.....	یک پسخ	152.....	واقعہ... قتل دکتر نجیب
163.....	آگهی	152.....	شمشیر خوشال خان
164.....	هر طور مایلی	154.....	یک داستان واقعی از افغان‌ها
164.....	در پایان	156.....	چرا اینهمه وحشیگری؟
164.....	غرور زیبا	156.....	نغمه سوگواری--به روح باچا خان
165.....	دختر مجنون	158.....	تولد جوانه‌ها
165.....	دختر فرعون	159.....	باب هفتم بعنوان غرور زیبا
166.....	انتخاب‌های تفاوت ساز	159.....	حراج چهره

177..... گویی دوست من هندو است -- برای بنیتا پریمچند	167..... کار جامعه بلندی
178..... روح مشتاق آرامش من	168..... جیب خالی
178..... نزدیک به اتمام	168..... دام
179..... باب هشتم بعنوان دندانهای قلب	169..... چشم‌ها
179..... دندانهای قلب	170..... دختر کولی
179..... تهمت حقیقت‌ها... گالیله	171..... هایکوس
180..... مقایسه شیطان	171..... صد چهره
180..... تن مرده به دنبال خواهد آمد	172..... مونا لیزا
181..... زلزله زمان	172..... خورشید پنهان
182..... جلوه صدا	173..... پنهانی
183..... زبانه آتش ممنوعه	174..... خانه عروسک‌ها
183..... شهر مقدس فریب زندگی	175..... فاصله انسان‌ها
184..... انسان قرن بیست و یک	176..... تکامل انسان
184..... عشق مصیبت بار	176..... بشر دوستی

193.....	باب نهم بعنوان دادگاه صلح	185.....	دام
193.....	عدالتی شگفت	186.....	خشم واقعی ممکن
193.....	عروس صلح	186.....	مرد کهن از مبداء پیشرفت
194.....	صلحی شگفت	187.....	زمستان فراموش نشدنی جنوب
..	عدالت کور۔ حق با کسی است که زودتر شکایت می کند	187.....	این بازی پنهانی
195		188.....	خاطرات شب
195.....	دادگاه صلح	188.....	مردی دیگر
196.....	گناہکار	189.....	پیمان فرعون
197.....	رخت بر بستن از ترقی	189.....	رز
197.....	فاصله ها	190.....	نزاع
198.....	امیدی برای صلح	190.....	ریاکاری
198.....	آیا این یک تراژدی جهانی نیست؟	191.....	تصویر نفرت
199.....	عجیب نیست؟	191.....	بی تحرکی
199...	فقط به خاطر بقا۔ در مفهوم گردش یو شکل آدمیت	192.....	در شبی

207.....گردباد	200.....عدالت
208.....صغیر صدا	201.....نیاز بہ عدالت
209.....پرچم سفید۔۔ نشانہ ای از صلح	201.....قانون
209.....خانہ ہای سپید	202.....آینہ ہر گز دروغ نمی گوید
210.....کلامی از برج بلبل	202.....قاتل
211.....سخن آینه... نہ من	203.....تسویہ شخصی
211.....دلواپسی ہا	203.....قلم
212.....ہمچنان برای پیدا شدن	204.....فرعون، خدای دروغین
212.....باورداری یانہ...؟	204.....روشنایی روز
214.....راہ احساس	205.....راہ ہای گمشدہ
214.....انسان ضعیف	205.....آینہ
215.....ضعف	206.....نتیجہ چہ خواهد بود؟
215.....چہ بر سر تو آمدہ است؟	206.....سفر کی پایان می گیرد...؟
216.....چہ کسی می تواند نغمہ شادی بخواند؟	207.....ہر گاہ کہ مراد را آغوش می گیری

225..... فرسخ شمار	217..... چه کسی، کسی را پیدا کرد...؟
226..... سوال ذہن	217..... چشم پہنار و رگشادہ
226..... مسافر گمراہ	تنہا راہ جدایی۔۔ شعری برای دکتر و آسای خوب و نازنینم ...
227..... فقدان صورت باطنی	218
229..... باب دہم بعنوان بازی زمان	219..... ذات انسان ہا
229..... بازی زمان	219..... دوست من .. گوش کن !
229..... عصر آہنی	220..... عشق صلح
230..... مر و ارید قیمتی	221..... فرمول صلح
231..... گنج بی ارزش	221..... قدرت صلح
231..... اسیر تن	222..... پول
232..... علامت سوال	223..... عشق بی رحمانہ
233..... علامت سوال ... دیدگاہ جدید	224..... جنون از منظری تازہ
233..... علامت سوال ... از مسیری جدید	224..... جنون جدید
234..... توجہ بہ پیری	225..... من و کائنات

243..... برای مایکل آنجلو	234..... اثر معکوس
243..... انسان های امروز	تولد دخترناز نینم سکانی هدیل بریشناچک شود افضل خان در
244..... شکنجه	235..... 29 جولای 2003
244..... فاجعه	236..... درست یا غلط
245..... فاجعه قرن بیست و یک	236..... شیطان می برد
245..... زندگی	238..... خواست های فصلی
246..... زندگی و من	238..... بند های خود خواهی
247..... زندگی کمتر از جهنم نیست	238..... دیوار های بی عاطفه
248..... نور و ظلمت	239..... فراق
248..... زندگی در گور	239..... اشتراک اجزا
249..... سفر دراز	240..... احساس دزد
249..... بارقه و خاکستر	240..... تشنه
250..... زمان محدودیت	241..... فقدان ببرها
250..... چهره واقعی زندگی	242..... برای کریستوفر کلب

- 259..... تولدت مبارک افضل شوق: نیک اندرسون
- 260..... تولدت مبارک افضل: شانناویرتزر
- 261 تولدت مبارک بهترین دوست من: استفان فیل بک
- 262 تولدت مبارک دوست عزیزم افضل شوق بریناشایلی
- عشق یک فواره است... بالهام از شعر
- 263..... " قلب خواهشگر" افضل شوق: جسیکا آر
- صفحات گمشده باز نویسی: تقدیم به افضل شوق: جسیکا آر
- 264
- 265..... عشق من به افضل شوق: کایلاراین
- 265..... یارم افضل شوق: ویلمازابالرو
- 266..... درود بر تو باد افضل شوق: جسیکا آر
- 267..... شاعری: دستیابی به قلب ها: الیاس درست
- 267... ولنتاین مقدس.. شانناویرتزر بای مران نوشته است
- 270..... صدف های شوق تولدت مبارک!: ملیسالاندین
- 251..... ارزش زندگی در اینجا
- 252..... پژواک
- 252..... درختی نیست
- 253..... جهانی سازی عجیب
- 253..... خرافاتی نفرین شده
- 254..... به دنبال سایه
- 254..... در پنهان
- 255..... در آینه فردا
- 256..... افضل شوق به نظر دوستان
- شعری برای شاعر پیچ و تاب های سر نوشت افضل شوق: ملیسا
- 256..... لاندین
- 258..... تولدت مبارک-- کلامی کوتاه برای افضل شوق
- تولدت مبارک-- نوشته شده برای دوست خوبم افضل
- 258..... شوق: استفان فیل بک

279.....	برای تو افضل شوق / بنیتا پرچاند	273.....	افضل شوق: کایلا را بین
281.....	آرزوی صلح، تسخیر جنگ ها: آدن ریکریتند		به من پیاموز شعری برای افضل در روز تولدش: نلسون
283.....	خانواده جهانی	274.....	ایوجا
293.....	خلاصه ادبی انثار	275.....	افکار افضل شوق: کایلا را بین
		276.....	برای افضل شوق— در روز تولدش: لورا مگوآیر

باب اول بعنوان ایمان و عشق

محبوب ناشناخته

Unknown Beloved

و مدت ها او در قلب من	چقدر باید انتظار بکشم
خانه کرده است	برای محبوبی که
بهم چون خدا.	هنوز نمی شناسمش

چه بنامم؟

What To Name

حضورت را در مکانی	آه، ای پروردگار بزرگ
غیر از مساجد	تو
و با شگفتی تو را در	آفریدگار
قلب آسیای جنوب شرقی	همه چیز
بت های هندو ها	و نیز چهره ای از جان من هستی
که درز نجیرند بیینم	چگونه در زمین
اما چهره ای بی پناه	می توانم تصور کنم

که خود ممکن است

در موعظه های

بت سازان پیدا شود.

تشبیهی از توست

که من از وقتی که روحم رایا فتم

و از وقتی که اولین گریه واقعی ام را سر داده ام

به دنبالش بوده ام

خدایی تو هنوز آشکار نشده است

Your Godliness Not Yet Revealed

سیاهی چشمان مرا می پوشاند

متوقف می شوم...

پروردگار توانا

تو خیلی دور از اینجا زندگی می کنی

دور از وجود انسان ها

در رقرن ها سفر فضایی بین ناپایان ها

با این همه جهد من برای نزدیکی

خدایی تو هنوز فاش نشده است.

هرگاه...

دلم می خواهد که پرواز کنم

دستانم مثل بال گسترده می شوند

و من می پریم مثل باد وزنده

دستانم را سریعتر تکان می دهم

بالا تر در آسمان

پرواز... پرواز... پرواز

آخرین اشتیاق من هم به پایان رسید

بالهایم سفت شدند

سپیده دم نو

A New Dawn

که نیازی به عدالتی جدید حس کنیم
 ربانی از تمام این نیم خدایان پول
 خورشید تابندگی می کند،
 این خدایان را
 و کوه های یخی شان را
 ذوب می کند
 و در و راه هیچ چیز باقی نخواهد گذاشت
 جز خدای عدالت.

وقتی سالهای بی رحمی گذشت
 آنجا سپیده دمی تازه آمد
 نور روشن سوزانی
 که قلبهای سنج زده را آب می کند.
 سپیده تازه بیا...
 سدر روزهای روشن را بشکن
 آه، آفتاب بیا...
 موهای بلند و سیاه شب را کوتاه کن.
 وقت آن رسیده

خدای قدیر

Almighty Allah

که در در عمق من منزل داری
 و تمام روح من را می سازی

تو
 تمام ایمان منی

ای کسی کہ ہمہ جایی	کہ
باوجود سترگت	ہر گاہ نام تو را از مزہ می کنم
در حالی کہ همچنان	مباہات می کنم بہ اینکہ لایق ستایشت کردی ام.
در قلب ہر روح زندہ ای می مانی	پروردگار توانا
حتی در قلب موری کوچک	خدای من
	ای پروردگار قادر

پشت حقیقت

Behind The Reality

کہ من می فہم	ہر گاہ
این کہ من ہستم	سعی می کنم
نہ کسی کہ من خودم را با او می شناسم	خود درونم را فرو نشانم و بی اثر کنم
بلکہ وجودی بیشتر و والاتر از آن	کمش کنم تا کم و کمتر شود
روحی	تا پایین بہ اعتبار من برسد
بہ جسم من اہدا شدہ	درون قلبم بہ شدت کو بیدہ می شود
جلوہ ای از خدا.	انگار ناشناختہ ای آنجاست
	کہ مسئلہ ای می سازد

جداشدن از تو

Detaching From You

در تلاش که طعم عشق تو را بدزدم	وقتی به آن خالکوبی سبز کوچک می نگرم
رنگمای جوانی ات را...	ستاره پیشانی تو
یکی یکی بدزدم	تو باید بفهمی
اما از چشمت پنهان می کنم.	دوست مهربان من
	من چون دزد

تردید در ایمان، گناه است

Doubt In Faith Is Sin

به خاطر تردیدم در عشق شما	من نه هندو هستم
خیلی از گناهکاران بی ایمان کور	و نه شما پیکره ای از سنگ
مرا ملحد می خوانند	پس می توان موعظه کرد
من پیشانی ام را به خاک می سایم	چرا که درخواستی از شما دارم
از سر تسلیم در پیشگاه پروردگار	چیزی که ایمان را نشان خواهد داد
ولی مردم به اینکه ایمان من واقعی باشد	مثل دعا برای پرهیزگاری پوچاپت و آشنان

شک دارند.

معامله ابدی

Eternal Deal

دوستم دارد
آیا این معامله ابدی بین قلبها نیست؟ ...

کسی که دوستش دارم
از من متنفر است
کسی که از او متنفرم

ابدیت

Eternity

هرگاه من باترس مرگ روبرویم
تومی آبی
در حالی که شمع عشقت را در قلب من می فروزانی
و من کم کم نجات می یابم ...

باور دارم
روزی که توبه دنیا آمدی
من چهره زیبای تو را برای اولین بار در آینه ذهنم دیدم
شب هنگام

ایمان عشق

Faith Of Love

در مقابل عشق
تعظیم خواهم کرد
هر چند او
در ضمیرش لبریز از
خودخواهی و سنگ دلی است.

اگر تسلیم و فرمانبرداری
از طرف خدا،
رخصت داشت
و برای من فرصتی باشد
در مقام تسلیم

خدای عشق

God Of Love

می تو آنستم به راستی
احساس زیباییت را
وقتی خود را بالباس شعرهای زیبای پوششانی
بسنجم
اما با همه اینها
قلبم می پندارد

دلم می خواست
واقعی تو آنستم
با کلام دل انگیز محبوس در
ملودی شعرهای شیرین
قلب تو را سنگین کنم
دلم می خواست

چونان خدای عشق
در دنیا خواهی شکفت.

اگر افکار تو در غوغای خوانندگان پیچد
تو... آری تو ای دوست شاعر م

بت شکن

Idol Breaker

هنرمندان گلدان می سازند
بت می سازند
خدای بزرگ قدیر
می توانست مرا از خاک بت هاب سازد
پس من، می توانستم.....
بت شکن باشم

من اعتقاد دارم که
از خاک آفریده شده ام
و پایان من نیز
خاک است
چرخه خاک
مواد ساختمان ها،

موعظه بت

Idol Preachers

مفتخر بودن که پیر و خدا خوانده می شدند
اما حالا
پیر و ان همان خدا

مردمان گذشته
یک خدای می خوانند
موعظه گویان

در تسلیم این بت ها
 آنها دوست ندارند ملحد خوانده شوند،
 آنگونه که هستند.

انگار پشت خداهای کوچک پول های براق ایستاده اند
 و هرگز تغییر نمی کنند
 اما با این حال

افکار عشق

Love Thoughts

مرا بیدار کند
 هر روز صبح
 در انتظار جستجوی او
 جایی
 در خیابان های زندگی.

افکار شیرینی که
 هر شب با آن به خواب می روم
 این امید است
 که شاید روزی
 او به سرزمین رویاهای من بیاید
 با مهربانی

محمد درود خداوند بر او باد

Muhammad PBUH

زخم خورده بودم
 و من خود را مجروح حس می کردم

وقتی ...
 من از این زمانه بی رحم

قبل از اینکه اولین قطره اشک به پایین بغلتد

و به گونه خسته ام خط بکشد

تو رسیدی که نکم کنی.

تو مثل مسیح

مرهم زخم های من

و بر طرف کننده دردهای من.

و هر زخم مثل گلی در درد شکفته می شد

و من در درونم

شکسته شدن را حس می کردم

مثل خانه ای در ویرانی

در زمان زلزله که هر چیزی را ویران می کند.

در میان تمام این شکنجه ها

مشاهدات عشق

Observations Of Love

همه چیز مستور می ماند

در هابسته می مانند

همچنان

تپش قلب عاشقان

به افتخار عشق

آماده قربانی کردن همه اینها

به خاطر عشق.

آنجا...

عشق آزادانه لذت می برد

مد و آرایش

همیشه در تغییر

مثل آب و هوا

اینجا...

عشق محصور

رفقارهای مهربانی پنهانی

یکصد چہرہ

One Hundred Faces

بہ نام خدا..	چشم ہادر اشتیاق دیدار
ادعائی دارد	او چگونه خواهد شناخت آرزوی قلبش را
چہرہ ای کہ	در نود و نہ چہرہ ای کہ دیدہ است
بی چہرہ است	صد مین چہرہ
و فقط احساس می شود.	ہمانی کہ...

عشق تفاوت ہا را پایان می دہد

Love Ends Differences

دوست داشتنی اند...	این منم و تویی
و مردانہ می لستند اما...	کہ بہ دنبال فرو نشاندن گر سنگی این
وقتی توبہ من نگاہ می کنی	قلب ہایی ہستیم
دلہ می خواہد برای حقوق زنان بجنگم	کہ گویی مثل ما ہستند
چرا کہ من یک مرد ہستم.	بہ ہمدیگر احترام می گذارند

عشق زبان ندارد

Love Has No Tongue

من دلم می خواهد عشق بیاید	دلم می خواهد
امادر چشم های تو مخالفت می بینم	عشق بیاید
هیچ حسی از عشق نیست	عشق زیبایی تو
فقط کمی وسوسه .	دارایی من شود
حرف های من منجمد شده	و آنجا رویم
و من ساکت می مانم	که همه چیز را فراموش کنیم
چرا که این عشق	دلواپس
زبانی ندارد که با آن سخن بگوید.	عرق ریزان از این آتش
	که می تواند مرا خاکستر کند

فخر عشق، خدایی می سازد

Proud Love Turns Goddess

او عشق مرا پس می زند	با احساس بزرگی، برای او
مثل سنگ است	او که دوست دارم شادش کنم

رفتار بی رحمانه
همه اورا به یک خدا شبیه می کند.

همان سنگی که با آن صنم می سازند
وزیبایی پنهان

سر تسلیم

Submission Of Head

من چون یک هندو
در کلیسای ذهن تو هستم
با تعظیم در پیشگاهت
دوباره و دوباره.

این انتخاب توست
که مرا مال خود بدانی
یا نه
اما ای یار من...!

جلوه پروردگار

Face Of God

طعم
و تاثیرات زیبا
تجزیه شد...
آه، خدای بی رخ بزرگ
در هر ذره این کائنات

به من بگو...
آیا این همان رخ است که...
مدت ها پیش
به صد ها چهره
رنگ

رخمی نمایاند.

دعای آخر

Last Prayer

تغییر چهره می دهند	دعای کنم
به بهانه آوردن صلح	به پیشگاه خدا
کامیابی	که آیامی شود
روشنایی	پروردگار
لبخندی زنند	آنهايي را که به راه شیطانند
امادردمی آورند	یکی یکی قربانی کند.
و دیگران را می آزارند.	این انسان ها

قدرت پروردگار

Power Of God

که در اعتقادشان استوارند	ایمان دارم که
هرگز در مقابل هیچ کسی تعظیم نمی کنند	هیچ کسی نیروی واقعی ندارد
مگر پروردگار.	بندگان خدا

آه.. ای خدای قدیر... !!

O Almighty God

که از تنفر متنفر باشم	با امید
و به گناه افتخار نکنم	به تو توکل می کنم
می خواهم پرستنده واقعی تو باشم	که تو قلب بی گناه مرا
دعا گوی مداوم	نجات دهی
پیشانی بر خاک	در آن سرای مقدسی که
چون غلامی تسلیم	تو در آنی.
تا ایمانم را به تو	آه، ای قدیر مطلق
تنها آفریدگار انسان و روح	من ضعیفم را در پیشگاه
و رئیس بزرگ	ره نمودهای قرآن می شناسم
بخشنده زندگی	که گناه را نشان می دهد
و اعطا کننده نفس زندگی	و می خواهد که کور کورانه پیرواش نباشم
نشان دهم.	خودم را تغییر دهم

لحظه های تنهایی

Lonely Moments

همین که من تلاش می کنم که نقشی بنگارم

تصویر تو ناپدید می شود

و من این هارای نویسم.

قلم در دست

آزاد بر فراز تصویر تومی چرخانم

که نشانی از من

بر چهره تو بگذارد

جنون

Madness

من گم شده ام

برده رویاهایم

گمشده در عمق جنون عشق

هنوز چشم های من باز است.

خیلی دور از تو

من گم شده ام

در حصار بی نهلبیت سر نوشت

من در خواب راه می روم

همچنان با چشم های باز

شاهزاده

Lord

زیبایی تو	آیا من ...
مرابه بندگی می کشد	شاهزاده عجیب قلب توام؟
آنچنان که اینک هستم.	تردید وجود ندارد که
	تو آرزو بهت رابه بندگی کشی

فقدان آرمان

Loss of the Ideal

با چشمانی خشم آلود	از تمام موفقیت های زندگی ام
بانوی آن چهره	مغرور بودم
به کنار من آمد	ولی هنگام جشن
چون دشمنی که	چهره آرزوهایم پدیدار شد
بارفتار ظالمانه اش	به جای لبخند های شیرین
چهره ام رامی خراشید	و حالتی مهربان
تا ابد در ویرانی این رویا	اوبه من خیره بود

غریبه شدم.

و من

برای خودم

مسافر گمشده

Lost Passenger

انتخاب تو

حالا رنج بکش!

سرگردانی در راه پایی بود

مسافر گمشده بیچاره

که آنها را قبلا طی کرده بودی.

تقصیر خودت است.

و حالا

هی شوق!

مسافر گمشده ای

این بار در سفر

دور از خانه ات هستی.

خوب نیندیشیدی

عشق و خون

Love And Blood

گریه می کند

کسی که به تو می خندد

دشمن توست.

برایت آرزوهای خوب دارد

این معیار حلقه های انصاف توست ...

اما کسی که در شرایط بد تو

و برای زندگی تاسف بار تو گریه کنم
 و چگونه می توانم امکان شنیدن گریه پشتوهارا
 برای تو فراهم کنم؟

آه... برادر عزیز من
 با حصارهای خون و عشق
 من چگونه می توانم ارتقا یابم
 و در اوج بایزیم

تو فکر می کنی... این عشق است؟

Is It Love ... You Think?

من جسم تو
 تو جسم من
 یک بدن
 در واقع
 تو آنجا زندگی می کنی
 من اینجا
 جدا.

هیچ چیز ساده نیست
 نه در انسان ها
 نه در عشق
 بندیش
 تو عاشق من
 من عاشق تو
 یک قلب
 جلوه ظاهری

آیا این عشق است؟

Is This Love?

گشوده شده است؟

تو

بی شکست

با اختیار قلبت را

می بندی

نامطمئن

من جای مانم.

درست می گویم؟

آیا سال ها پیش

مخفیانه

در قلب تو جایی داشتیم؟

حیرانم از این احساس

آیا این قلب تو است

که در آتربه روی من

عشق و انتخاب

Love And Choice

نگاه بایی که ما دادیم

تماسی که هرگز نداشتیم

زندگی در سکوت

در جزیره های جدا

خانه ما

آنگونه که من تو را دیدم

و تو مرا دیدی

ساخته شده

ماراجدا کرده است
گویی که ساکن و نیزیم.

و آب های قیر آلود که بین ماست
راه زندگی

نیمه دوم

2nd Half

باچشمان باز
می خواباند
نیمه دوم من

کسی که تمام شب
مرابا چشم های بسته ام
بیدار می کند
کسی که مرادر تمام روز

به دنبال محبوب گمشده

Seeking Lost Beloved

هرگز رد پای از او نیافتم
هیچ نشانی از او نیست
شاید...
در دریا باشد.

چگونه جستجو کنم
محبوب گمشده ام را...
که ترک صدا و نشانش
داغ بر عمق قلب من نشانده است

عشق پنهان

Un-Announced Love

اما کدام یک از ما
اولین رز سرخ را به دیگری خواهد داد؟
هیچ یک از ما نخواهیم توانست
نیاز این عشق را نشان دهیم.

می دانم
که تو هم مرادوست می داری
می دانی
که تو را دوست می دارم
اما

نشان عشق

Sign Of Love

اما در حرکات تو
چیزی می بینم
پنهان در درونت
این نشانی از عشق است.

توصیفی از نفرت تو
وقتی مرا می نگری
لبان قرمزت را با عصبانیت
می گزی

عشق خاموش

Silent Love

من بدون شجاعت
در خاموشی عشقم را نگه می دارم
از ترس این که تو مرا
خود خواه بنامی.

این از روی دل من است که
که همه رازها
و همه تجربه های تحمیلی ام را
برایت باز گو کنم

باب دوم بعنوان شاعر بودن

آدرس شگفت انگیز

Amazing Address

براستی... نغمه خود را به چه کسی پیشکش کنم؟	با نام آنہامی نویسم
امروز	قلبی دارم اما تنہایی
او شعر مر آواز کرد	ہنوز اینجا ہر دختر جوان
و پرسید از عصارہ شعرم	ہمچون شعلہ دیگری
نمی دانست کہ تمام شعر من بہ زیبایی	قلمم را کم می کند
تنہا از او می گوید...	ہمان کاری کہ آتشی بزرگ
دخترہای عمانی	با جنگل می کند.

سرودی از... عشق بی حاصل

Anthem Of Deprived Love

ایجا	سیاہی
نمی توانی جدایی بینی	غروب را پہن می کند
ایجا	ایجا

زخم‌های عاشقان دل شکسته زندگیمان

در تک ستاره تشنه عشق آشتی می‌کنند

اینجا

زمان می‌لستد

آرامش تمام می‌شود

اینجا

آتش‌های سوزان

ویران می‌کند

اینجا

زندگی پایان می‌گیرد

مرگ

اینجا...

خانه‌های نو

گورها

اینجا

تمام عشق

گم شده

زندگی مادر تک ستاره‌ای تشنه عشق آشتی می‌کند

اینجا

راه‌های خاردار

بن بست‌اند

اینجا

راه‌زندگی

بی‌بهره است

تشنه

زندگی ما

در تک ستاره‌ای تشنه عشق

آشتی می‌کند.

در مرگ ستاینده

At Death Of Admirer

غمگینانه	کسی که بن بست های زندگی را
اشکهای نیایش در غار او	برای من گشود
قلبهامی گریند	کسی که ترغیب می کرد به پیش روی
در احساسی از فقدان بزرگ	باشهامت
در جستجوی آرامش اما کجا	امروز...
کنارم سنگ قبر آن مرده	اقبال بدآمده است
تنها.	درماتمی که هستم

شاعر بودن

Being A Poet

که در سختی نبرد برای دختر رویاهایم،	کسی
زنده نگاه داشت.	که مراد شیرینی ملاقات روحم کشت
	همان کسی است

دلیل الهام

Cause Of Inspiration

که با هم بروی سنگ های تمام دنیا

نوشتیم

اوست ...

بهانه شاعری ام

دلیل الهام زندگی ام.

چگونه می توانم

این رویاهای گرانبارا

درباره عشق پاکم

از یاد ببرم؟

من نگه می دارم

نام عاشقانه ات را

تکمیل

Completion

و من

تنها

تنها ایستاده بودم

فقط سایه ام در کنار من

هنوز سایه

با صدای خواب

بیدار می شوم

در تمام دنیا

جفتما خواب

همه دوگان دوگان

که من همراه خوبی دارم.

به من امید می دهد

قدم های پای خسته

Dead Footsteps

مرگ صدایم می کند

ترس مرا تمام می کند...

بزودی من رفته ام...

قلبم جای زند.

و چون جای پایی که باد از شن محومی کند ناپدید خواهم شد...

بر حذر باش...

اثر عشق

Effect Of Love

با سلوک مهرانش

این عشق حقیقی است

مثل آهو

و گرنه...

با فرهنگی از آدمیت

شوق...!

خلاصه کنم..

کجایی؟

رفته است

گم شده ای..

مثل یک طوفان سهمگین

مثل سنگ در میان کوهستان های پشتو

همانی که آفرینار در بر گرفت.

محبوب کجاست؟

فراموش کردن او

Forgetting Someone

زمان زیادی می خواهد
و خیلی خیلی سخت است.

توضیح نفرت آسان است
اما کسی را از قلب و فکر بیرون کردن

یار صد ها نفر

Friend Of Hundreds

و من می گویم
این تویی
آن تویی
اینجا تو
آنجا تو
و به خاطر این و آن
من یار صد هاتن هستم.

او که به من نگاه می کند
شبیه تو است
همان که شیرین لبخند می زند
شبیه تو است
همیشه
حس چیزی گمشده
در تو.

وضعیت جهان

Global Status

دنیا هم.
رفقار بشر اغلب
نوع بشر را به سخره می گیرد.

نمی دانم چه هستم؟
یا به دنبال چه هستم؟
من تنها کسی هستم که می گویم
جهانی شدن از بخت بد من است

دل

Heart

جگر سوز درد
مانند پرنده پر بسته ای است که
که تلاش می کند پر بزند
امادرد می آید و او نمی تواند.

دیوارهای شکسته
درست خواهند شد
ساقه های تهی
می توانند برگ های تازه بدهند
اما قلب من

امید درد

Hope Pain

این ناله هاشک هایم را جاری می کند

به این روزها عادت می کنم.

این جدایی، تحمل ناپذیر است

همواره دردهای بسیاری وجود دارد.

بهتر است که این درد

در امید دیدار بماند

تا اینکه فکر کند

هرگز دیداری نخواهد بود.

امید دردها

مرا منتظر نگه داشته است

آیا زمان ایستاده است؟

بعدها، در روزیایی که می آیند

هر روز، عذاب نابی خواهد بود

تو دعا کردی؟

که من دیوانه شوم

ز هنم را گم کنم؟

چگونه باور کنم؟

How To Believe

که تو هم درد مرا حس می کنی...؟

آنجنان که من درد تو را؟

آیا حقیقت دارد؟

چگونه باور کنم

که عشق تو حقیقی است؟

نمی دانم

و من غریبہ ام با تو
خود را پنهان می کنی
با این حال
تو به عشق تکیه می کنی.

آیا چشمانم باز است
و تو واقعا اینجا؟
تو همچنان
انگار که مرا نمی شناسی

ہما

Huma

به دنبال هر اس تو
آهای! به من سایه ننداز
و گرنه وقتی پادشاه عشقت شدم
قلب را خواهم گرفت.

به برکت زیبایی
بانوی جوان مغرورانه
بالهایش را مثل هما
می گشاید

آن تو بودی....

It Was You

مضطرب و منتظر بودی
حالا
راه قلب مرا پاک کن

تو بودی
همان که
که در طول قرن ها

واندیشه ام را شکار کرد	تو همیشه بهترینم دانستی
تو بودی	که همه مرا فراموش کردند حتی خودم
همان که	تو بودی
هیچ کس دیگری نمی تواند باشد	همان که
همان بهترین یاران	نامش برای من غافلگیر کننده بود
همانی که تو هستی	و تا ابد در ذهن من در حال سوز و گداز
تو بودی.	همان که آرزوهایم را تصرف

سفر ... محو شده

Journey ... Erased

داریم می رویم	پیشاپیش می رود
جای پا در پشت سرمی ماند	آنچه پشت سر است نیز
باد می وزد	اکنون رفته است
گرد و غبار رد پایمان را محومی کند	انگار تابه حال
گناهان خاک شیطان رفته است	هیچ کسی این راه را نرفته است.
او جلودار است	

آرمانی

Ideal

"دختر این روستا!	"کسی که به دنبالش می گردی
آیا اورا دیده اید؟	اهل این روستا نیست.
می دانید کجایم تو انم اورا بیابم؟"	آن که تومی گویی یک پری است
آن نگاه غریبی را که او به من داد	و پری باهر گذر در روستا نمی مانند
در ناباوری مرا شیدا کرد...	پریان به سرزمین پریان می پرند."
"مرد...! تو دیوانه ای..."	

در ملودی موتزارت

In The Rythem Of Mozart

بسیار شگفت است پیچ و تابم	حسش کن
در نشاطی سترگ	این پرده آواز
در ملودی موتزارت.	این نغمه شیرین
آیا من تصویر نوشته های موتزارت هستم	در ملودی موتزارت را
در این ملودی که به خوبی می شناسمش؟	برای من

آه، رفیق گوش کن

Listen O Friend

همان که بی رحمی	رفیق گوش کن
و امیدهای مرا ویران می کنی	قیمت شگفتی و زیباییات را
همچنان عشق من بیشتر می شود	با جان و دل خواهم پرداخت
و در این آرزویم که	من ...
تو روزی مرا دوست بداری.	همان که خدا قلب مهربانی به او هدیه داده است.
	تو ...

من یا دنیا؟

Me Or The World

یک شاعر	تعب می کنم اگر انسان های پیرامونم
یک مسافر	از اقبال یا سرنوشته شان توانند گریخت
محلوم شدم که تمام دنیا را	و این درد بزرگی است که آرزوهارا
با مردمانش بینم	خارج از دایره اختیارت بینی
و مجبور شدم به تنهایی	پس چرا من

تخل کنم.

غیاب خودم را در خودم

شاعران ملی

National Poets

در کنار هم ایستاده اند
 بر روی قبرهای مغولان مرده
 آنها سرود آزادی می نویسند
 گویی که آنها فرزندان خوشحال خان هستند
 در حالیکه دیگر پشتوها
 در تعلق دشمن - شاه آرانگ زب هستند.

این دلواپسی ها برای چه کسانی است افضل...!

اینجا هر کسی

آماده جنگ است

چرا که شاعران هم

چاقوهای خود را بسته اند

و شمشیرها بر کمرهاشان

بهچون سربازان

پیام آف لاین...!!!

Offline Message

چگونه می آید...؟

من از کسی می پرسم که بی چهره است حتی برای خودش

اما

هی تو...!

می دانی کسی که قرار است

نیمره تو باشد

که چهره اش را بادست گذر زمان من
چین و شکن می انداخت
و دو مین چیز
که مرا گرفتار کرد
در زنجیر خیال
همان جمله رویایی بود
که "او" به عنوان پیام آف لاین
در شبکه برای من گذاشته بود.

این او بود که
به چنین کلام شیرینی
مثل یک رویا تا کیدی کرد
و وقتی که
صبح روز بعد
من از خواب برخاستم
با احساسی عجیب
اولین چیزی که در آینه دیدم
تصویر عجیب اما زیبایی دختری بود

یک سوال

One Question

لبهای ترک خورده و خشک
و هیچ بازی برای او نیست
هر روز رنج می کشد
به دنبال معاش
در زباله های فاضلاب.

از تومی پرسم
آیا بقادرست است؟
آن بچه کیست؟
کودک خیابان ها
گر سنگی در چشمانش

قلب گشاده

Opening Heart

ناشناخته می ماند	کسی قلب خود را بردیگری
ورنگ زیبا	می گشاید
وقتی که گل باز شد	عشق نشان پنهان
آشکار می شود.	مثل گل‌هایی که
	رنگ های زیبایشان در جوانه شان

مسافر شاعر

Poet Traveller

یاونسا	نامطمطمچهره اصلی تو
کایکو	گاهی اوقات
چوی	چین
عذرا	یوپا
ممش وری	سارا
شانگ	ناتاشا

این تصویر... تو	و جو آنا
چهره رویاها	امانه کی
افکار مرا شکاری کند	همچنان در سفر
من در جستجوی تو خواهم ماند	خسته از سفر
همه دنیا را	هر سرزمین جدید
همه زندگی ام را.	چون مرا می افزاید

گناه تکراری

Repeated Sin

سپس تمنای بی پایان قلبم در تبی سوزان	آه...
و پیروزی گناه	چه بد ذات است
من...	این چرخ زندگی
شیفته قلب با	عشق رویایی ام را
دوباره گناه می کنم	این چهره آرمانی را
	باز در یک غریبه دیدم...

من تنها نیستم

I Am Not Alone

من تنها نیستم	من تنها نیستم
من، دارا	فرشته مرگ
در جستجوی طولانی برای ملجایی	پی در پی
پناهگاهی	مراد را آغوش می گیرد
که هیچ کس حتی فرشته مرگ را هم نبینم	دلواپسی ها کم می شود
پس چه کنم؟	آتش عشق
در رویاهایم	دردم شعله می گیرد
بچگون باد آزادانه قدم می زنم	من تنها نیستم
می چرخم	سایه های مشکوک زندگی
با جاری شدن شب	همیشه در کمین اند
محدودیت هارفته اند.	در گریز از خودم
	به جلو و عقب می دوم

من.... تو

I ... You

هنوز خودمم	من
تو	انسان
متفاوت	مثل تو
تو...	جسم
از درون ساکت	عواطف
اما چشم هایت هنوز	تاثيرات
هچون آينه	زمرستان
من....	تابستان
سنگين از احساسم	بهار
خيلي وقت است كه	وپايز
به پيشگاه تو	من...
همه چيزم را فدا كردم.	مى خورم
	نفس مى كشم

بی کلام

Speechless

آرزوها...	من بدر ر فتم
و افکاری که مرا کم کردند.	با چشمه با بلعیده شدم
نمی توانم تو را سرزنش کنم	باز بیایی با دیده
و نه تقدیر را	بارفتار با فسون
و نه خدا را	و با حرفهای شیرین الهام شدم
چرا که خودم تمام این مدت ساکت بودم	پشت سر جامانده
و شکایتی نکردم.	تن تهی من
	خاطرات ...

رنگ هشتم

8th Colour

که به آنها چشم دوخته ام	در عمق خواب
خیره...	می بینم
زیبایی رنگ با آشکار می شود	صحنه های زیبایی

و هشتمین رنگ در میان آنها
من هستم.

تصور می کنم هفت تا هستند
اما با شگفتی من
می بینم که هشت تا هستند

تشنه آرزوها

Thirst Of Desires

تشنگی شان بیشتر می شود
آرزوهای من با این عشق
از ممنوعیت پرمی شود
اما من تنها کسی هستم که
باید فواره باشد.

امیدهایم مثل اسبهای تشنه
هر غروب برمی گردند
خسته از این جستجو برای محبوب واقعی من
و من با آب شور چشم هایم
تشنگی اش را فرومی نشانم
و با این آب شور

زنجیر افکار

Thoughts Tie

با چشمان باز بینم
محبوب قلب من

آه آیا ممکن است
روزی رویایم را

از آغاز زندگی من	آرمان من
تنها سایه ای پنهان در شب	پنهان نظرها
گمشده	نشاط قلبم
بی سرانجام، پیوندهای روشن زندگی	آرامش شیرین جانم
تا اینکه جلوه رویاهایم را	یارم
یافتیم.	عاشقم

به یک گل

To A Flower

آه انسانیت	ارزشگذاری کنم.
گل سحر آمیز	تا گذشته را
با افتخار بزرگ	با فرار حال
من خاری بر ساقه تو هستم	ارزش نهم
و با هر درسی از زندگی	تا عدالت را
که فرامی گیرم	بابی عدالتی بایی که دیده ام
گلبرگه لیت رامی شمارم	ارزش نهم
تا زندگی را برای مرگهایی که دیده ام	و همزمان با پر شدن گورها

خدا را قدر بدانم

پس ای انسانیت

گل اسونگر

باهزاران خار مثل من

زیبایی تو مصون خواهد ماند.

نظم شعر

Verses Of Poems

و آن را چون گردنبند گلی به من میدهی

وقتی صبح می آید

رویابا نوشته های مرا

در این شعرها

الهام می کنند.

حس می کنم

آشفته گی روحی را در خودم

تو همان ملکه ای هستی

که حالت قلب مرا می سازی

و هر شب رویایم آوری

نماینده ای از احساس شیرین

باب سویم بعنوان تمنای دل

تمنای دل

Begging Heart

قلب من گدای عشق

و چون بیابانی خشک تشنه

برای آب می آید

دوباره و دوباره ...

از فواره ها

تا کناره رود

تا ساحل دریا

من هستم

کودکی از کثافت

Child Of Dirt

و حتی در تشیع جنازه خونبارش تنهایش گذاشتی ..

من به روی شانہ ہا ہم اورا کشیدم

و جسمش را بہ قبر دادم ...

تو چه می اندیشی؟

کدامیک درد بزرگتری خواهد بود؟

در هر صورت تا دنیا دنیا نیست ..

می اندیشم شاید

تو گلویم را گرفتی

در لحظه تولد پسر ایمانت

که در آغاز جوانی اش رهاش کردی که در نبرد بمیرد.

با فریب دروغ و قارت، مفتولش کردی ..

و اینک خویشتاوندان او ... قاتلان او هستند ...

پسر ایمان تو همچنان

فرزند کثیفی خواهد بود....

فرزندان آدم

Children Of Adam

زبان مانعی برای فهمیدن نیست

این چشم‌ها هستند که تظاهر به کوری می‌کنند

و نخواهند دید

تصاویر گویای هر زبانی را...

فقط بسین

عواطف را

آرزوهارا...

و رفقاری که انسانها مانند حیوانات

نشان می‌دهند

با هم...

ما تصاویر را به دوش می‌کشیم

انسانیت گم شده...

ماییم در ماتم مرده‌ای مشترک در زمین

ماییم و پیوندهای گسیخته

و نیازی برای التیام.

همراهی روشنایی

Companions Of Light

ما...

دیوارها را نوشته ایم با نفرتی عظیم

و مردم...

جدا.

اما با هم می رویم	ما...
چونان سایه یک بدن	در تمنای عشق
ما...	به سوی دیوانگی بی نهلیت
به دنبال خورشید	سوق داده می شویم
باشهامت نور	ما...
بادوستان شب می جنگیم	ایستاده ایم
ما	شانه به شانه
اینک باچشمان باز	با امید و خواهشی راسخ
در جستجوی یاران	ما...
تاسیای را پایان دهم.	گرچه متفاوت

آرزوی انسان

Desire Of Human

همچنان که مرا می فشارد	جدا از نگرانی های معمول زندگی
من با این رویایم زیم	من در قلبم
تا ابد آرزوی تحقق این آرزو را دارم.	آرزوی صلح دارم
	بادندان های زمان نگه داشته شده ام

شوق دیدار

Desire To Meet

قول داد به زودی ...

امروز؟ ...

برای دوستان نو

شوق دیدار

همیشه می ماند ...

مثل بیمار رنگ پریده

قلبم خفه می شود

این اوست ...

همیشه از انتظار بیزارم

می خواهم

او مرا بازی می دهد

توقع

Expectation

تو در کنار من می مانی

اما همین که خورشید غروب می کند

و تاریکی به زمین می رسد

تو مرا ترک می گویی

یا شیرینم

من در امید می زیم

و این شبی است که

تو می خواهی در آن بمانی

اما

مثل سایه ای در روشنائی روز

تو قعی داشته باشم.

تو شمع خانه دیگرانی

پس من نمی توانم

به خاطر یک جواب

For The Sake Of An Answer

مایی که ساکتیم

هرگاه

همچنان که پیشرفت با پدید می آیند

به خاطر می آورم

چه چیز ملت ما

ملت هارا

پشتو هارا

افتخارات را

سر بلند خواهد کرد؟

یک سوال پدیدار می شود.

آیا ما واقعا یک رسوایی نیستیم؟....

آهای بانو!

Hey Girl!

فکر من

مثل گل های تشنگ

احساس من

که پر از زیبایی اند

تو را می خواهد.

قلب من

سنگ هابه شن تبدیل می شوند

سبک می شوند

و بالاخره مای توایم

مانند غباری در دست باد

با هم پرواز کنیم.

اما قلب تو

مثل سنگ خارا

افکارت به طرز خسته کننده ای

پنهان اند.

در گذر زمان

خانه

Home

آن چنان که تو در من.

هر قلبی خانه ای است

که مدت هادر آن زیسته ایم.

و آن خانه هرگز

نمی تواند فراموش شود.

آری ممکن است ...

که روزی بروی

و ما دیگر هرگز هدیگر را نبینیم

اما ای محبوب من ...!

به خاطر بسپار

من همیشه در قلب تو خواهم زیست

امید روزهای خوب

Hoping For Good Days

هرگز پایانی نباشد	شکفت آور است . نه ؟
گرد باد	دام های تهی
مثل حلقه ای پر پیام	دستهای خالی
در دایره های خود می جهد	همچنان که قرن های گذرد .
و بزرگتری شود در بهار	بر روی خاک کاری کنند
حلقه های طبیعت	محصول پرورش می دهند
همیشه می چرخند	و هرگز سر تسلیم فرود نمی آورند .
عهدی برای امید	من در امید میزیم
روزهای خوب می آیند .	که زمانی برسد
	که موفقیت آنها را

چقدر دوستت دارم

How Much I Love You

این را از من پرس	ای یار من !
------------------	-------------

و صدایی از من بر نمی آید.

زیرا که حرف دلم در گلو گیر می کند

جدایی ناممکن

Impossible Of Separation

اما اشتیاق من بی نهایت است

سعی می کنم بر فراموشی

من نمی توانم اورا فراموش کنم

در تمنای پاک کردن تصویرش در آینه چشمم

او مانند یک روسری ابریشمین

غریبه قلب من

که در بوته خاری پیچیده شده

حصارهای پیرامون مرا می شکنند

ممکن نیست جدا شود.

و نزدیکتر می آید

در جستجوی آن چهره

In Search Of That Face

نه چهره من

آینه ذهن مرا به چنگ می آورد

بلکه چهره گذر زمان

هجوم رویاها

دوباره آن را لمس می کنم

چهره ای را آشکار می کند

با عشقی بزرگ

همیشه

و حالا ذهنم

همان چهره

اینجاست قلب من	آن چهره را طراحتی می کند.
اینجاست کاسه گدایی من	گاهی از این رابطه می پرسم
اما این ها	بی پاسخ
هر کدام قطعه ای از آن چهره اند	فقط لحظه ای تا مل در آن چهره.
شاید چشم	دست سر نوشت بود
یا بینی	که روزی
لبهای صاف ...	آینه افتاد و آن چهره
اما کسی که من به دنبال اویم	شکسته شد.
آن چهره	بعد از آن در چهره هر دختری
برای همیشه رفته است.	به دنبال آن چهره گشتم

آرزوی نا تمام

Incomplete Desire

به آن نیندیشیده است	بیا انجامش دهیم
که تو و مرا می گدازاند	آنچه را تا کنون انجام نشده
یگانه می شویم.	آن چیزی که ...
	هیچ کس با این عشق بی نهایت

آزادی گمشده

Lost Freedom

تانان بخری
 وزندگی را تحل کنی
 وبه زودی
 غرور تو
 افتخار خانوادگی ات
 زنجیرهایی می شوند
 که تو را به بندی کشند.

شمشیر نیاکانت
 تنها چیزی است که تو را کرده ای
 که آخرین نشان از
 غرور و آزادی تو بود.
 حالا
 فروخته می شوی
 به خاطر گرسنگی ات

عشق

Love

سنگ ها را آب می کند
 جان ها را راه و وسیع می کند
 دو قلب
 می پیوندند

عشق...
 بی هراس
 کرو کور می کند
 عشق

عقاید	یکی می شوند
همگی ناپدید می شوند	و با عشق
این است آنچه من به آن ایمان دارم.	فرهنگ
	مکان

عشق و مهربانی

Love And Affection

در شب سیاه باتلاقی	روزها و شب های زیادی گذشت
امانا گهان	و من لبخندی بر لب نداشتم
و غیر منتظرانه	چگونه می توانستم بخندم؟
او مقابل من ایستاد	در حالیکه
ترسیدم	بی رحمی و خشونت را
و خیره به او	قدم زنان پیرامونم حس می کردم
لرزیدم	و تنهانشسته بودم
او کیست... فریاد زدم	و دلتنگ
او لبخند زد	در اندیشه او
و گفت:	با چشمانی لبریز از شبنم

باشنیدن آن صدای شیرین

چشم من از نشاط لبریز شد

واشک بر گونه هایم جاری

واندیشیدم:

آه پروردگار من!

آیا ممکن است

شادمانی

صلح

انسانیت

برای همیشه در دنیای ما

به جای وحشی گری بنشینند؟

آری

فرشته ها همیشه هستند

برای هدایت انسان ها

او گفت.

نترس، منم.

اما چه کسی؟

او برخواست

و هر دو دستش را به دور من پیچید

آری

و باد رخسار چشمانش

و چهره تابانش

به عمق چشمان خیس من نگرید

بالجند سحر آمیزش

دست مرا گرفت

و روی زانوانش خم شد

"من انسانیت هستم،

عشق، صلح

مهربانی هستم

دوباره زاده شده ام.

دوباره برگشته ام

آرزوی من

My Wish

واو
دست نیافتنی
با افسون و شہامتش
برای آرامش
بہ جام خالی از شراب دست می یازد...

کاش سرنوشت، ملامت گر من نبود
وقتی کہ ضربان قلبم در تہاجم است
این منم
و آرزوی من
و قلب من
کہ اسیر عشق آن چشمان زیبایمی شود

اشتیاق

Self Desire

امروز کسی بی نام
و بسیار بی رحم
دیدہ شد
خودم...

بیرون
ہنوز کسی بانام بزرگ
قلب شجاع
دیدہ نمی شود
درون...

خالکوبی اسم

Tattoo Of Name

باتیغ محو کنی	شاید تو
اماداغ عشق	همه تصویر مرا
همیشه می ماند	از چشمانت بشویی
مثل یک بی یاد آورنده	می توانی سعی کنی
انعکاسی از عشق ما.	نام خالکوبی شده مرا بردستت

عشق ماهی

Fishing Love

مرا به آن اسمهای چاپلوسانه نخوان

وقتی خودم اسمی دارم

این چیزی است که با ایمانم ادعایش می کنم

ای تویی که با اولین سلام صیاد قلب بی گناه من شدی

و از اعماق آبها مرا بودی

همین که گفتم: "افضل شوق با تمام وجود دوست دارم"

بیرق ہا

Flags

این، پرچم اتحاد ملت پشتو

ہماندیک فرشته

ما- فرزندانش- را همچون مادر محافظت می کند

وزیر روسری خود جامی دهد کہ اندوہ بیشتری از آنان نیند

کہ ہر کدام از آنها

خودیک پرچم اند

کہ بامہبات موج می زند.

آیندہ

Future

ما تم زندگی

نبرد برای زندہ ماندن.

اگر امروز تحقق رویای دیروز است

پس گرسنگی چشم بہ راہ فردا نیست

نسل ها

Generations

طعم خود را می باز د	اینک من
شیرینی ها تلخ می شوند.	خیلی بزرگ شده ام
مرگ ...	زمان
پایان	پا بر زمین می کشد
و غذای کرم ها شدن ...	و نا پدید می شود
	زندگی

حقیقت ناگفته

Unspoken Truth

بالجندهای فریبنده پری های دروغین	پدر ما
سوخته ایم.	به خاطر تو
فرهنگ ما	ما باید حرامزاده خوانده می شدیم
شان ما	ما، مردک تو
ذوق و فضیلت ما	اعضای این جامعه

خاکستر شده است.

صدای چهره

Voice Of The Face

زخم می زند	قلب من در شوق رنجی است
با حریفهایش	که با چشمهای خودم
تو کی هستی...؟	در این دنیا دیده ام
تب عشق من	آری، آن چهره
و آتش درونم	خیلی وقت است ملودی قلب مناست
با هنر قابل بیان است	و تا ابد بر من
آیا او همان است...!	حکمرانی خواهد کرد
نمی دانم	این قلب من
من او را نمی شناسم	دیوانه وار می تپد
او ناپدید می شود	چرا که در عشقی ناشناخته
در پرده شرم پنهان می ماند	یا احمقانه
و من تنها	به دام افتاده است
صدایی از او دارم...	با این حال این دختر عجیب

مردہ متحرک

Walking Dead

وآنها کہ در ماتم تند	وجدان تسلیم دشمن شده
دور ریخته می شوند	تن های زنده
آرامش درونی	در خواب
تن را کد خاکی	چون مرده ا
همه جایش ورم کرده	مردم امروز
مردہ.	راه می روند
	انگار در تشییع جنازه هستند

جنگ

War

ہر گاہ

سرس رامی برم

و کسی رامی کشم

تن دیگری بر می خیزد

دوباره می کشم

باز بر می خیزد

جنگ چرخه بی پایانی است

رنج می دهد

درد می آورد

کسی نمی تواند پنهان کند

و نه می توانند تار و مارش مند

ادامه دارد

تا زمان به پایان برسد.

به نام پروردگار

In The Name Od God

که بزرگ و متعال است

بعد از تکرار گناهانم

مرا خواهد بخشید

و به من آرامش عطا خواهد کرد.

دوباره و دوباره

خوی خود خواهی و وسوسه ها

به جهنم می انجامد

و مرا مشتاق راه شیطان می کند

اما خدای قدیر

گمشده بی گناہ

Innocent Lost

برخلاف فرشته ہا

خدا بہ انسان ہادیہ ای عطا کرد

و آن آزادی شان

برای انتخاب رہشان است .

بہ این امید کہ آن ہا را بہ بہشت رہنمون خواهد بود

اما

در چرخہ آرزوہای آزمندانہ

بیشتر آنان

راہی بہ جہنم می یابند .

نشان جهانی : تقدیم بہ دکتر کو ویدبہ سکانی افضل

Global Sign, Dedicated To Dr. Ouahiba Sakani Afzal

ایکود

رعنا

ہمہ خوش آمدند

نہ فقط فلوریتا

نغمه های شیرین سر داده اند	ومدیها
خدیجه	حتی منونلا
مانال	بسینک
مونا	بوبا
وخاتون هم	لتومای
ترانه های سنتی عربی می خوانند	خوش آمد به
ضرب تپش قلب ها	سونی
به دختر فرعون	وپوسامانگ
به ملکه مصر	همه آمدند که به ملودی پیوندند
فرمان می دهد که	ملودی قلبهای متحد
به خاطر عشق و دوستی	نغمه سرایان بزرگ
تاج پادشاهی خود را در کنار پای قیصر پشتوها	مثل خلید
بگذارد.	نوآل
	وپاسکال

برای دوستم

To My Friend

بدون تو	زخم‌هایی که هرگز التیام نمی‌یابند.
من ناقصم	هنوز همچون خار بر روی گل
اینک شهرت	دل‌می‌خواهد از تو مراقبت کنم.
به خاطر تو	من با آتش تومی‌سوزم...
از آن ماست	و چون قفتوس که خود را در گرمای داغ تابستان
زیبایی تو چون بهار	آتش می‌زند و می‌خواند
بارنگ هاتازه می‌شود	خاموش می‌شوم
با جان و قلبم	من زندگی را
با کسانی که در آرزوی تو هستند	به خاطر تو دنبال می‌کنم
رقابت می‌کنم	مثل مسافری که به سمت مقصدش می‌رود
زخم‌های بزرگ زندگی	به خود هجوم می‌برم
خیلی هاشان به دست تو خراشیده شده	از وقتی که تورا رفته‌ای
خون من جوهر قرمز من شده است.	زندگی من چون یک غار است
من درد نیش زخم‌های تو را می‌شناسم	که خودم را

و مردم آماده اند که مرا
دفن کنند.

و پوسته مرده بدنم را
در آن پنهان می کنم

برای ناتاشا

To Natasha...

از برش های تو
قلبم را مصون نگه می دارم
اما تو همیشه در تعقیبم
مثل یک سایه.

تو استنشاق نکردی
جلوه زیبای گل را
و خارهای پنهان را
که قلب مرا می خراشند.

برای تو --- تقدیم به کسی که برای اویم

Dedicated To One Who Owns Me

زیر پاهایت له کن
و نام مرا از جانی که به آن
پیوند خورده ای پاک کن.

عزیزم...!
هرگاه تو خواستی از من جدا شوی
این کار را بکن
گلوی مرا

باب چهارم بعنوان رویای سرنوشت

رویایا واقعیت؟

A Dream Or Reality?

نمی دانم که خواب دیدم یا حقیقت داشت؟

که تمام مردم بادم های بلند و گوشه های بزرگ

و سرهای شاخ دار

در حالیکه روی چهارپایستاده اند دیده می شدند...

بعضی در حال چریدن...

بعضی در حال پرسه زدن...

و بیشترشان در حال جنگیدن

جایی در جنگل درختهای بی برگ.

و در بیشتر اوقات حیوانات مختلفی دیده می شدند

که نه تنها با هم حرف می زدند

بلکه به طور شگفت آوری

دوبه دو با هم قدم می زدند

بالبند و خمی از موفقیتی عجیب

و دست در دست به شهرهای تہی سوق داده می شدند

کہ سرگرم کنند.

در جستجوی رویاها

Dream Chasing

اونگہبان شن ہای در چرخش

و اینک

بچ چیز پنهان نیست

حالا

در سرزمین رویاہای زیم.

می رسم

بادست ہای خستہ

اورا بہ چنگ می آورم

باسرعتی زیاد

مرزہای صحرا جاری می شوند

پری رویاها

Dream Fairy

تورا جستجو کنم

در بین درہ ہای سبز کوهستان

چقدر بیشتر؟....

عشق رویایی من

پری رویاها

چقدر دیگر

به من بگو.

رویای سر نوشت

Dream Of Fate

که تازه کنده شده است	گوش می دهم به سوگواری اش:
گریه می کنم	آه دخترم
از این سوگ عظیم	مدت هادر انتظار چنین روزی که
جامه می درم	تو به زودی به محبوت پیبندی
به سرو سینه می زخم	انگار آن روز رسیده است اما...
زمین به دور سرم می چرخد	لحظه ای پیش
ناگهان تلفن زنگ می زند	که خانه را ترک کردی
پایان می دهد این کابوس شبانه را	به تو گفتم که دیر نکن
پوشیده از عرق سرد	لباس قرمزش را پوشید
خدا را شکر	خیلی زیبا و جوان
صدای شیرینت را می شنوم:	رفت که عشقتش را ببیند
یک لباس قرمز جدید دارم	اما حالا عاشق تو
اگر می خواهی بینی بیاشوق...	خاک قبری است

یار آرزو مند

Dream-like Friend

شاید

تو تنها کسی هستی

که رویای ناتمام مرا

که به سرزمین بی بازگشت پرواز کرده را

دوست داری.

رویایها

Dreams

و توان فاش کردن هر چهره ای از زندگی ...

رویایها ...

در جایی پنهان نیستند ...

با چشم روح

هر تفاوتی را آشکار می کنند ...

رویای چیست؟

آنها دروغ اند و نه حقیقت

با این حال رضایت بخش اند ...

رویایها ...

چون هزاران آینه هر فرشته ای را یارای هویدایی دارند ...

رویایا آنگونه نیدستند

Dreams Are Not Like That...

آنطور که من به یاد می آورم	هر کس، شادمانه
آدم خورها چشم های خیره کننده و خطرناک	لبریز از شگفتی
ولبخنهای حیوانی داشتند	باخون دیگران
عرق ریزان بیدار می شوم	تشنگی اش را فرومی نشاند
قبل از اینکه مرا نیز شکار کنند	هر انسان با تکبر
آیا خواب می دیدم؟	مثل گرگ به نظرمی رسد
یا جنگ آغاز شده است؟ ...	که بالای انباشته ای از اعضای بدن آدمها
	زوزه می کشد

تحقق آرزوها

Dreams Fullfillment

این یک فریب است	"به تو گفته بودم"
نورچشمانت اثر کرد...	قلبم می گوید
دیدار یک رویا بود	ای شوق

تو واقعات کردی
 باید بدانی
 مدت هست که او تو را به چنگ آورده است
 زیبایی که تو دیدی
 زیبایی یک دختر نبود
 بلکه زیبایی یک پری بود
 که همیشه در خواب می دیدی اش.

آن چهره...
 نمی توانست آنگونه باشد
 نه...
 کسی که تو از کمالات او می نویسی
 که عشق او تو را به جنون می کشد
 آیا رویا بود؟
 نه، آن یک خواب نبود

پری

Fairy

وجود مرا چون موم آب می کند
 وقتی می رسم،
 آنجا پشت چشمان من
 اوست...
 این رویا خیال انگیزتر از حقیقت است.
 با چهره ای زیباتر از عروسک...
 و گیسوانی نرم تر از ابریشم

سفر طولانی شد...
 با قلب شکسته ام
 کمی نفس تازه می کنم
 از جایی دور
 به ناگه آوای زیبایی می شنوم...
 که مرا می خواند
 و با هر انکاسش

فرشته های آیند...
 اما هرگز نمی مانند...
 و هرگز با دست آدمیزاد لمس نمی شوند
 آنها باید دور بار پرواز کنند
 تا در سر زمین پریان بزیند
 و بعد از آن روز
 چونان آرزو مندان
 تمام دنیا را به دنبال آن پری زیبای گروم.

طلایی به دست باد...
 و چشمانی سبز که زمر در محومی کند...
 چشمانم مفتون است...
 که او را با بالهایی زیبا در میان گل‌های مینم...
 دست می یازم تنها برای یک لمس...
 اما تا می رسم...
 پرواز می کند...
 با این رویا که تا ابد می آید و می رود
 در فضای این شعری زیم...

بهشت یا رویا

Heaven Or Dream

چشمه های جاری
 کوهستان های جادویی.
 هر جا
 حوری های زیبا
 که با موج گل ها

فرشته ها
 همه جا
 اینجا بهشت است؟
 خود را در بهشت حس می کنم
 مناظر زیبا

ولی من پروانه بارادوست دارم
از شکوفه هالذت می برم.

به این سووآن سومی روند.
هرچند برنده واقعی مشخص نیست

مردمان بهشتی جهنم

Heavenly People Of Hell

حتی اگر تاثیر آموزشی اش چشم پوشیم
به جهنم ختم می شود
ریا در نماز
دین جدیدشان در دل
آرزوی مسلک دیگری دارد.

تسلیم در راه حق
دین پایی است که آنها پیروی می کنند
اما رفتار آنها
مانند ملحدان است.
گناهان انسان

رویای پر معنا

Meaningful Dream

زبانش
لبسایش راتر کرد
ودر شرمش
لبخند شیرینی

هنوز مجبورم
که داستان را کامل کنم
اوبه من نگاه کرد
چشمانش بر من قفل شده بود

بایست لطفا
آرزوهای بچ وقت حقیقت ندارند.

در پس پرده اش پنهان شد
در حالی که می گفت:

روپای بی معنا

Meaningless Dream

نه تنها در خواب
بلکه در بیداری هم
دوست دارم
تو را ببینم
که در این فضا ایستاده ای
اما با قلبی من
با قدرت اشتیاق
بی اثر می شود
و تومی توانی
با غرور
خودت را از من دور کنی.

رویاهای پدر

Papa`s Dreams

مجمزبه سلاح	این آن ملتی نیست
و خود را بشر دوست می نامیم	که پدر خوابش را دیده بود
ماهان بابی هستیم که	و نه این آن زندگی است که
برادرانمان را می کشیم	پدر خوابش را دیده بود
دخترانمان را از ازدواج محروم می کنیم	کوه ها و انسان ها
و باعث ضجه وزاری مادران می شویم	ایستاده در میان انسان ها
ماهان بابی هستیم که	و آنها را جدای می کند
بچون دزدان در کوه ها پنهان می شویم	این رویای پدر نبود
به همراهی فرشته مرگ.	تمام این کشته ها
	با دست های خودمان

داستان یک رویا

Story Of A Dream

تشریفات

شک بر انگیز نیست

امابی خبر...

این یک تله بود.

مردی از جامعه مرزها

رویا

The Dream

سگ ها انسان شدند	رویا...
بازگاه های خشم آلود	من باترس
در حال غرولند...	گر بختتم
این سگ ها	و خودم را از
که به خواب من می آیند	این سگ های درنده
نقاب انسان به چهره می نشانند	نجات دادم
اما آماده اند که درد بیا فرایند.	و هنگامی که به عقب نگاه کردم
	همه چیز عجیب شد...

رویای روز

DAY DREAM

و قتی که ...	لبنند تو
باچشمان بازمی بینم	در رویای روزم
لبنند تو، بر جان من	مراشکاری کند
طنین می افکند ...	حس می کنم
	قسمتی از رویای توام

یادداشت :- لبنند با قیمتی اند، و من به شدت معتقدم که اگر لبنند کمی دوستانه باشد می تواند شکاف عمیق میان قلب هارا پر کند. پس به جای سرگرم بودن به مکان ها، بیایید به قلبهای یکدیگر دلخوش باشیم، چرا که ...

"یک لبنند دوستانه بهترین سلاح در نبرد است" ... اضل شوق

مرگ آرزوی من

Death Of My Dream

رنجم سنگین تر شد	با مرگ آرزویم
لبنند شیرینش	قلبم شکست
خنده مهربانش	با هر آغوش او

تو شکاف سال های منی	همه مرا می میرانند.
و شکارچی رویا هایم	و اونمی داند
که مرا به دیوانگی می بری.	به جای من
در این لحظه دیدار	قدم های دیگری کنار اوست،
برای بار اول در تمام لحظه های عمرم	همان دشمن ابدی ام
او با دیگری است...	قاتل امید هایم
وای از سر نوشت بی رحم من.	همیشه... عشق من

سرگردانی از عشق

Confusion Of Love

خیلی راه با وجود دارد	تو مرادوست داری
و همیشه	تردید نیست
یک نفر در تردید می ماند.	اما این خود عشق است
آیا عشق آنها	که مراد حیرت نگر می دارد
آنگونه که مشتاقش هستند، است؟	چرا که در عشق
آیا آنگونه که می گویند است؟	عدالتی نیست
سوال عشق را	خیلی با فرمان می دهند

و همواره در میان حیرت هست.

پاسخ روشنی نیست

اعتبار

Credit

نامه‌ها را بگیر و بخوان	جوابم را بدهی یا نه
عیبی ندارد	این نوشته‌ها برای توست
اگر حرف‌هایم	نامه‌های عاشقانه
دلت را نرم کند	امادرس‌ت مثل احساس تو در این مورد
اما حتی ممکن است	من نیز نا‌هشیارم
تو نام مرا هم به یاد نیآوری...	اما به آبروی من

چرخه تغییر زندگی

Cyclic Tiring Life

برای رویاروی در راهش وجود دارد	درست است که
اما با وجود اینها	سفر زندگی
امیدی در مقابل امیدها	هر اسناک است...
مارا به رفتن وامی دارد	و موانع بسیاری

که ممکن است روزی در همان مسیری که روزی شر و عیش کردیم
تمام شود...

حتی پیشروی بیشتر
به خاطر موفقیت
به خاطر خوشبختی

مسافر محکوم

Doomed Traveler

چرا که من هم
به عنوان بک بشر
خوی آزمندی دارم.

خوبست که من بالی ندارم
بالی برای رسیدن به ماه
والا محکوم می شدم
بالهای مرا اشعه های آفتاب سوزاندند

دقایق خواب

Sleeping Moments

حالا با چشم های بازم
تصویر واقعی تو را می بینم
در چهره تو
قبل از خودم

آرزوی من این بود که
رویاهای شبانه را
در نور روز تحقق بخشم.
سپیده صبح حقیقت را می شنند

زندگی من آشکار می شود

ده هائزار حقیقت می بینم.

از دقایق خواب من

چشمان اسپانیایی

Spanish Eyes

پیکانی از چشمم رهامی کردم

آن چشم ها...

بانوی جوان اسپانیایی

شگفت بودند

بالبختی شیرین می گوید...

چونان جام بایی

اینطور به ما نگاه نکن

مملو از شرنگ

و گرنه

ا برو با چونان کتردم

تا شیر شیرین زیبایی ما

که در آن حتما

تورا به ادامه راه پیکاسو

مار با پنهان بودند

وامی دارد.

هرگاه

نگاهی می انداخت

باب پنجم بعنوان رفتار های بی رحمانه

شکوه... اما به چه کسی؟

A Complain...but To Whom?

شکوه ام رانزد چه کسی برم؟

آیا کسی اینجا هست...؟

قلبم به آدمهای اطرافم به ارث میرسد

در حالی که تلاش میکنند تنها برای کسی بتپد

که از کنار می رود

نغمه های عاشقانه را با ساز قلبم می سرایم

ولی آنها ترجیح می دهند برای پول برقصند.

رفتار های بی رحمانه

Acts Of Cruelty

رفتار های بی رحمانه دارد.

اگر به طور تصادفی

مابه هم بخوریم

اود ستنش را با لبخند شیرینی

به من می دهد

اما پنهان در زیر ظاهر معصومش

با انعکاس لبخند فریبنده اش	عصبانیتش می جوشد
هوس رادر چشمه‌هایش می بینم	بادندان های گره کرده می جهد
بانوک زبانش	مانند شیری بر سر گوشت تازه.
لبه‌ایش را نخیس می کند	باترس مقابله میکنم
و من نیز پاش می دهم و لبخند می زخم	باحالتی از فرمانبرداری
	او مرا و انداز می کند از سر تا پا

حیواناتی با دو پا

Animals...but With Two Legs

درست مثل آدمهای حیوان صفت	این از اقبال خوب
از روزهایی که گذشت	و از توفیق خداست که
و خون‌هایی که نوشیده شد	تو روی دوپاره می روی
توسط ظالمان	تو نمی چری
زندگی فراخ شده است	برهنه ظاهر نمیشوی
اما تو اندکی تغییر کرده ای	انگار انسانی
تو این جنگ را ادامه می دهی	امادر نگاه دوم
کردار شلیسته ای نیست	تو بیشتر حیوانی

از تنها گذرگاه	که انسانیتت را نشان دهد
این فرایند	و آرزو مند بزرگی را افاش کند
این انقلاب	مردمان سستی
این تغییر اجتماعی ...	رفقارت را می بینند
	آنجایی که ترکش میکنی

دلال جنگ افزار

Arms Dealers

از شمشیرپا پا خوشال
بعضی سلاح ساخته اند

تیرها

چاقوها

گلوله ها

وراکت ها...

چگونه می توانیم عامی های پشتو را سرزنش کنیم

که زندگی شان با کوهستان و صخره های ناهموار دشوار شده است

در حالیکه ماشاعران

بسیاری جنگ افزارهای بینیم

و چیزی نمی نگاریم

جز گستاخی حرفهای فریبنده.

همانطور که هر دروغ گفته می شود

As Per The False Say

همه این برادران	چه می خواهی؟
آماده کشتن اند	با چه کسی می جنگی؟
هر کدام به خاطر دروغی که	می پرسند
با حالت روحانی گفته می شود	سر بازان ارتش
اگر مادرت با افتخار یک سرباز پرورش می دهد	با چشم های حیران
که خواهد برد	و پاشی داده نمی شود
و تو باید بمیری	هر کسی می پرسد
به دست برادرت	هیچ کسی پاسخ نمی دهد
یک شهادت اعلان شده ...	حقیقت چیست
حتما اینگونه خواهد شد.	سبب جنگ؟

در خطر احساس شکسته

At The Risk Of Broken Feelings

زندگیشان را چون انسان بگذرانند

یا...

آیا در این میدان

شان پشتو با خطر بزرگی است.

این یک اعتراف است

روز رستاخیز خواهد آمد

اما آیا امکان دارد؟

ساکنان خانه های گلی

همگنان در شهامت

از شب، بیدار

Awaking From The Night

این فریب زندگی است

که وقتی آرزو هامایوس می شوند

برشانه های خسته سنگینی می کنند.

هنوز بیدار

دیده هادر انتظار نوری که بیاید

و تولد یک روز نو.

ستاره هایچ اند

مرداب اشعه های که چون جرقه سر از آتش بر می آورند و

پرواز می کنند

نیاز چون چوب خشکی

در تلاش برای روشنی ناچیزی در شب تار

تا سپیده فجر.

بین من و تو

Between You And Me

تو اوج می گیری	در حادثه عشق
آرامتر از حلزون	من به دیوانگی می روم
و ما عاشق های واقعی.	در حالی که در پشت خودم چادر زده و میزیم

دنیا کی کور

Blind World

تاریکی مطلق	در این دنیا
دنیا کور شده است	جرقه روشنایی نیست
تو این بی اعتنا	تاریکی مطلق
تاریکی مطلق	خورشیدی طلوع نمی کند
همه داخل می شوند	غروب و شب طولانی شده
در این غار اما	تاریکی مطلق
راه فراری نیست.	مرگ زودرس عشق جوان

عروس مرگ

Bride Of Death

از دواج عجیب

کالسکه تطمیع

که از خویشاوندان سیاه پوست و مغولی و سفید پوست گرفته شده

نزاعی برای یک عروس

همه آنها را به غاری در دهبکده جهان فرود آورد

جایی که تصور نمی شود زندگی

هرگز پایان گیرد.

عصر جدید حیوانی

Brutal New Age

درخت با سایه سردش

انگار برای همین رشد می کند که سایه بندازد.

جایی برای باز آفرینش و دمی استراحت

در امان از شعله های خورشید سوزان.

تورامی مینم

که مقصد جدیدی تعیین می کنی ...

ای ویرانگر شهر خود

که نه دیواری و نه سقفی را سالم رهایی کنی

از این سایه درخت آرامشت می سوزد

آیا شعله های شیفنگی رامی بینی؟

یا ویرانه ای که پشت سر می گذاری؟

انسان حیوان صفت

Brutel Human Being

حیوان های انسان نما چونان موجودی بد طینت

وجودت را چون گوشت خام پاره می کنند

و خونت را چون آب می نوشند.

فریاد

Cry

فرزندان کوهستان

وقت آن رسیده است که
 سکوت را پایان دهید
 صدایتان را بیرون دهید
 آنگونه که چوپانان کوهستان می کنند
 وقتی باگله شان برمی گردند
 شما حیوان نیستید که احساسی نداشته باشید
 شما خواهان زندگی بهترید
 آری، وقت آن است
 که زبان شیرین پشتو
 با فریادی مطالبه احترام کند.
برادر مغلوب

Defeated Brother

در حالیکه در ردیف سنگ هاراه می روم

قبرهای پرافتخار

و سپس پاخ می آید....

چقدر این مرده ها خوشبخت بودند

چقدر عظیم تر باید بود؟

برای کامل شدن

انسان واقعی شدن....

به این سوال می اندیشم

و قبرهایی که با گلها آراسته شده اند.

که حق خود را این چنین به تصویر کشیدند
قدم زدن در راه این بهشت زیبا

سربازان هازم

Defeated Soldiers

قلب مرا اسیر می کنند.
به جای هدنی که به دنبالش بودم
پرمی شوم از آرزوها و احساساتم...
که یکی پس از دیگری
چونان سربازی هازم می افتند.

چونان سربازی بیرق به دست...
به دنبال پیروزی در قلب تو پیش می روم.
تو اولین ضربه را زدی
و من بخ زده...
بایک نگاه کوتاه و سریع
آن چشم های زیبا

جهانی شدن

De-globalization

با این حال
سنت ها و مراسم زندگی
سبب می شود که ملت ها دیوار بکشند

رهبران دنیا
جهانی شدن می نامندش
دنیا کوچکتر می شود

فاصله به همسایه هانفوذ می کند
اعتماد از بین رفته است
انگار جدایی بخش می شود نه نزدیکی.

مرز هاتنگ
سفرها غیر مجاز
وانگار...
دنیا پشت و رومی شود

شیاطین عصر جدید

Devils Of New Era

آینه بار اسگسار می کنند...
برای شیطان
مستم اهر یمنی
چهره هر یک از آن مردان بود.

این بار مردان عصر مدرن
در مقابل شیطان صف آرایی کرده اند
و در میدان کارزار ایستاده اند
به جای اینکه گردن از دشمن بزنند

همیشه پنهان

Forever In Hiding

و برای چشمانت همیشه پنهان
توبه قلب من نزدیکی
هر چند عشق من بسیار ژرف است

در مقابل تو
من می خواهم تا همیشه چهره ام
در پس پرده باشد

از من یک زیبایی می سازد

که نه وجود دارد

و نه می تواند باشد...

من در پس نقاب باقی خواهم ماند

فکر تو

و زیبایی تو

دوست یا دشمن

Friend Or Enemy

همیشه گمشده به خاطر ارزش های آن آسمان نشینان

آنها را می بینم

با حرف های شیرین مثل گل

که قلبهای سخت دارند چون سنگ خارا

و نگاههای چونان مار

با دندان های زهر آلود پنهان

آنها را می بینم

با صد ها صورت

با زبان های تملق

و فقدان آدمیت

و نه ارزشی برای اعتماد

سوال این است که

از که پر همبزم

با که دست دوستی دهم؟

آنها را می بینم

با چهره های مانند فرشته

فریب بزرگ

در حال مکیدن خون زندگی

این کاری شیطانی است.

آنها را می بینم

با لباس های پاره پاره و خاک آلود

گمشده سرگردان

و به چه کسی دست یاری دهم؟

و دیگر بار... همان سوال

از چه کسی پرهیزم؟

آهای رئیس باغ وحش...!

Hey Master Of This Zoo...!

و به عنوان رئیس باغ وحش
تو مسئول این انسان های حیوانی هستی
تمام گناه ها به پای تو است.
در قفس بزرگ تو
آنها مجروح
زخمی و خون آلود رها می شوند
و تو با نمک می آبی.

شاید در این قفس های محکم
این حیوان هایی که اهل بی نظرمی آیند
مانند انسان با فکرمی کنند.
اما... رئیس باغ وحش
افغان ها مثل ببرهای وحشی
خون بشریت را می نوشند
و این یک واقعیت است

دزد مخفی

Hidden Thief

شاد به نظرمی رسند
خودخواهی ماهیت دزدان است

مردم با انتخاب هایشان
از یکدیگر دور می شوند.

وانسان بار از هم جدای کند.

تصمیمات تاریخی

Historical Decision

به سرعت بادند انهای تیز حمله می کنند،

دندانهایشان کند می شود

و در حسرت حمله ای به گله ای

که به روستا بر می گردد

می مانند.

امروز اگر...

ما خود را انسان های واقعی بخوانیم

آنگاه حتی حیوانات جنگل را به کشتار

سرزنش خواهیم کرد.

اگر این تصمیم گرفته شود

رو باه پایی که به صورت گروهی

همچون حیوانات

Like Animals

خیلی هایشان هستند

که انسان های واقعی نیستند

و همواره چون حیوان رفتار می کنند

آنها باید به جنگل بروند

در شهری زندگی می کنیم

که دل هایشان اند

مردم در ترس می زیند

و خطر، هر گوشه در کمین است

و آثارشان از شهر پاک شود.

تا با همسوعان خود زندگی کنند

بچون گرگ

Like Wolves

شمشیر می کشند علیه	شگفت آور است،
روشنایی قرن بیست و یک	این طور نیست؟
به نام جنگ مقدس	بشر به ماه
بادست ها و دهان آغشته به خون	و فراتر از آن دست یافته
و رفتاری نه شبیه انسان	شگفتنا
بلکه چون گرگ	مردم، جاه
که بر فراز گله گوسفندان	مال
برای غذای آیند.	ایمان دارند و حالا با افتخار...

آه، خدای قرن بیست و یک

Oh Lord Of 21st Century

هرگاه	چه کنم؟
می خواهم بشر را با	هدایت کن خدای توانا

و جدان من تسلیم می شود	با حیوانات وحشی مقایسه کنم
قلبم شروع به لرزش می کند	انگار روح آدم
سوالات ذهن من	صدمه دیده است
و حتی درونم	اما معکوس
شروع به ویرانی می کند	وقتی مردم چهارپارا
مثل آینه شکسته ...	به عنوان انسانهای عصر جدید در نظرمی گیرم

سربازی به من گفت که ...

One Soldier Told Me That...

سیاهی زندگی من	خورشید را نخواهم دید
زیستن در سایه ها	چشمم اجازه نمی دهد
من، گله گرگی دیگر	من کور نیستم
در نبرد با سنگ ها	در سلامت کامل چشمم
همه ما بشر !!!	نور را هرگز نخواهم دید

گردن آویز تہی

Empty Swing

برویش حک شدہ بود
تا ہمیشہ تو را بہ من نشان دہد
و تا بہ امروز بہ دور گردنم آویزان بود
اینک چون آونگی تہی
یادگاری از نفرت تو ست .

اینک پنجرہ ہای زمان
بستہ
من بی شماری مانم
این مرام تو بود؟
گردن آویزی کہ
نام و عشق من

امتحان

Examinations

شاید او در من
بہ دنبال خودش است
و ناگہان
لبخندی زند.
در امتحان زندگی

ہمانطور کہ با چشم نام
می پیمش
او طوری مرا امتحان می کند
کہ گویی من انسان نیستم
و چیز دیگری ام

باجواب ها	هر قسمت
سوالات بیشتر	جذاب است
همیشه در تکاپو	و بازندگی
همیشه در حال امتحان	سوال های بسیاری پدیدار می شوند

آتش

Fire

آتش سوزان عشق را	وقتی آه سردی از نامت
که همچنان در من زبانه می کشد	می کشم
و آرزوهایم را می سوزاند.	درک کن

آتش و آب

Fire And Water

به درد سرافتاده ای	مشعل آتش زیبایی تو
چه چیزی تو را محافظت خواهد کرد؟	قلب نازک مرا می نویسد
بیچ آبی برای خاموشی آتشی که برپاساختی وجود ندارد.	آه رفیق .. من تو را خوب می شناسم
	و نیروی چنان آتشی را...

معیارهای او

Her Criteria

به جیب های من می نگرود.	عشق را در دستم به او تسلیم می کنم
او خودش را با پول می سنجد نه با عشق من به او.	آیا خودش را به من می دهد؟ او

متهم نیستی

Not Accused

تو اشتباه نمی کنی تو با توجه و دلهره مشتاق زیبایی ات هستی	آرزو داری خودت را در قلب دیگران ببینی و همچون گلی بر موی دخترکان و من ایمان دارم
---	---

یک گناه

One Sin

که این بی گناه است	یک آرزو
--------------------	---------

خانه های گلی را.
 به این خاطر که نمی توانم در اقیانوس عشق پررم
 شاید به زودی در زیبایی آنها
 تا ابد غرق شوم.

آرزوی این دل
 بالاخره با اشک چشمم
 به زمین خواهد غلتید
 و رویاها را ایران خواهد کرد
 آنچه آن که بادوش

فقط یکی

Only One

وقتی تنها به چند قدم عقبتر
 نگاهی می اندازم
 تنها در پای خودم را می بینم.

نام تو با نام من
 در دیوارها ظاهر می شود
 مثل من و سایه ام
 همیشه با هم

باب ششم بعنوان زخم افغان

زخم افغان

Afghan Wounded

آه د کتر...	زخم افغان با در جستجوی مرهم
درد و حال جزئی از ماهیت آن هاست	تو در مان کن
و ماهیت هرگز تغییر نمی کند.	اما باید بدانی که
	این زخمی است که هرگز التیام نمی گیرد.

رنج افغان ها

Afghan`s Sorrow

اگر به رنج افغان ها نظری بیغلنی خواهی گفت ...

آیا قلبت احساس همدلی می کند ...؟

آیا اشک از چشمانت جاری خواهد گشت ...؟

زندگی افغان ها همچون زخم های سرباز

در جستجوی مرهم

آیا مهربانی ات را خرج خواهی کرد؟

آی رئیس بزرگ

تو معلم رفتارهای حیوانی هستی

لطفابه خاطر صلح و کامیابی

کنار بکش.

سرود

Anthem

من به دیگران احتیاج ندارم	آه خدای بزرگ کوه ها و دره ها
زندگی ام رابه تنهایی غذای دهم	که در سرتا سردریاها و بیابان ها حکمرانی میکنی
فرهنگ ملت من	ممکن است زبان ما از افتخار بسته باشد
راههای تو را می پیماید	صدای پشتون ها
مراد گرگون می کند	ممکن است باوقار کامیابی شمشیر و انصاف
همانطور در جاده زندگی سفر می کنم.	مورد رحمت قرار گیرد
پشتون ها تلاش خود را بکنید	آه ای پروردگار
زبان خود را به کار گیرید	دعای مرا بشنو
به خاطر سر نوشت خود بنویسید	تا آخر دنیا زبان ما را پاک کن
و به روش خود در زندگی سخن بگویند	دل پشتو با شهامت پر شده

<p>هیچ کس بهتر نمی داند آرزوهای مورد انتظار پشتورا.</p>	<p>چالش مرا بپذیرید با غرور به زبان پشتو بنویسید</p>
---	--

خانه های تاریک پشتون ها

Darken Houses Of Pashtoons

<p>با مرکب خون نوشته شده و با جریان اشک شسته می شد همه جز این قطعه: به پاخیز شوق چراغهایشان را روشن کن چرا که خاموشی به خانه پشتون ها آمده است.</p>	<p>آری به خوبی به یاد می آورم در آن نیمه شب وقتی می نگاشتم حقایق زندگی را با چشمانی سنگین از اشک... همه کلام</p>
---	--

صورت پنهان

Hidden Face

<p>آنچنان که تعداد کمی اینگونه اند دل هارا تشنه و روح هارا آرام می کند</p>	<p>این چهره سفیدتر از شیر بازیابی ذاتی</p>
--	--

و آینه عشق
تج گاه خود را آشکار نمی کنند.

و همیشه مخفی می ماند
چشم های به پایین افتاده بازیگر
پنجره دل

آن پنهان

Hidden Person

هرگاه رخ بنماید
تو را از راه درست منحرف می کند.
و گرنه...
پشیمان شدن تو
خدا را خوشحال می کند
اگر این نبرد پایان گیرد
ماجرای جوی های تمام می شود
تو...
تو...
تو...

این صدا... نام شیطان
همیشه در تمام زندگی ات
با تو می ماند
تو... گرسنه
تشنه
حریص
همه در فساد های نا تمام
آرزو های تو
مثل فردی زخمی و فریب خورده

خانه های چون معبد

Houses Like Shrines

خانه پشتون ها	همچنان که زمان می گذرد
مثل معبد	پرندۀ های پشتون ها
در بیرق های به رنگ های سبز و قرمز	با بالهای قرمز از حنا
به دام می افتند.	به خاطر امید قلبشان
	می میرند.

چگونه می خواهی رقابت کنی ؟

How Can You Compete...?

تکه تکه شده است	هیچ دلیلی برای سرزنش وجود ندارد
شان تو نیز برهنه گشته است	که به خاطر فرزندان
جنگ همیشه همراهِ با فقر است . . .	انتخاب کردی که به خاطر فرزندان
فقط ببندیش	در دوردست های بمانی
که تو نمی توانی . . . لباس های مندرس را پنهان کنی	قلب من
آنها حتی لباس های تو را می خواهند . . .	مثل لباس های پاره

انگار از غرور می افتد.

و حرمت تو را نگه نمی دارند

حتی زبان پشتوی تو

با نام او که قدیر است

In The Name Of Dignity

حیوانات درنده

با توکل به خدا

بپایید سر خود را همچون وحشی های باستان

مسائل را کوچک کن

بالا نگیریم در حالیکه

در ظاهر

جام هایی از جهمه دشمن در دستمان

انسان می نمایانیم

و خون آن هارامی نوشیم.

امادر باطن

بانوان سرخ جان به نظر خودشان

Ladies Of Red Soul- In Their Own View

خطوط چهره آنان

بانوان ملت های مفتخر

نشان می دهد

که در خاک سرخ می زیند

که آنها نیز در سکوت رها شده اند.

بادهان بسته

اگر می توانستند چیزی بگویند

هیچ نمی گویند

نوکراين مردهاهم	خماز مردان می پرسیدند:
آقربده پروردگار	"اگر من هم می توانستم از تکه گوشت
اما انگار نامرغوب تر!!!	انسانی بسازم
توازابالا	به من بگو
وبی رحمانه	چه چیزی ما را متفاوت از هم می کرد؟
به من می نگری	مرد بزرگتر
وهنوز	وکتری
توماک من هستی..."	شده ام...!!!

عشق دختران پشتون

Love Of Pashtoon Girls

اود ختر پشتون است	اوبه من نگاه می کند
که فرهنکش	ناگهانی چهره اش تغییر می کند
بروز عشق را ممنوع کرده	آچنان که من آتشی در قلب او می نشانم
حتی در چند واژه.	اودر سکوت گنگ می ماند

سر دسته پشتون ها

Marshal Pashtoon

به جز جملات تاریخ	وقتی کسی با غرور
هیچ چیز بر جای نمی ماند	به میرانش اشاره می کند
از اینکه پدران من	ناگهان
مارشال پشتون با بودند.	دهان من بسته می شود
	و در تفهیم ناتوان می مانم

شهیدان یا رزمندگان آزادی

Matyrs Or Freedom Fighters

وجود دارد.	آیا خداوند
جایی که روش زندگی	در لحظه تولد من
دفن انسانها	از من پرسید که شاید من نخواهم
به دست خودشان است.	به عنوان یک انسان آفریده شوم؟
مثل بی عدالتی ...	برای زندگی من اینجا
مثل بی رحمی	یک گور بزرگ از غرور یک ملت

باغ و در جامعه
شهید یا سربازان آزادی خوانده می شوند.

سردسته قاتلان
قانون گذاران

بی تعبیر

Misinterpretation

لبه شمشیر با ایشان را تیز کنند
چرا که به جنگ اعتقاد دارند.
و به همین دلیل
مردم این سرزمین
همیشه در خاک این زندگی بی پایان
و برای پیچی مانند.

وقتی دیگران
از نردبان کمک می گیرند
تا به آسمان برسند
پشتون ها
با نغمه های افتخار و قدرتشان
بی تعبیر می شوند
و هنوز مشتاق هستند که

گمراهی ملت من

My Nation`s Astray

ملتی گرسنه
بادبان های باز

راه آنان
مقصد ناخواستنی

راه برای مردمی که می خواهند

حصار جهنم باشند باز است.

آنها هنوز خیلی ضعیف اند

جمعیتی گرفتار

که سایه باران نمی بینند

و تظاهر می کنند که آزادند

امامت را

به فساد می کشند.

وکاسه های گدایی شان

فریاد می زنند.

و حالا...

کاروان می گذرد

و مردمی که همراهی می خواهند

مارا به جلومی رانند

با تفکر جدید

و نفوذ دشمن

کابوس

Nightmare

به سمت من پیش می آید

و وقتی به من می رسد

من شروع می کنم به فریاد زدن

و اشک چون باران از چشمم می ریزد

چه بیدار باشد چه خواب

من صید اویم

حس می کنم دستی از آتش

زغال های داغ را می سوزاند

و این دست هولناک

جنگ در راه خدا... در مفهوم جنگ داخلی افغان ها

War For The Sake Of God –in Context With Afgan Civil War

دیگر هر گز از دواج نکنند	دل می خواهد
نگذار هیچ حنایی	تشنگی تو را فرو نشانم
دستان را لمس کند.	جهاد...
...	جنگ مقدس
ز نهار که...	قبل از اینکه شمشیر برگیری
این آرزوها	و به جهاد فرا خوانده شوی
که برای تو گفتمش	خوب فکر کن
این فکر قتل	ای برادر...!
برای هر دوی ما خوب باشد	آخرین آرزوی مرا تحقق بخش
سرزمین پشتون	قبل از اینکه مرا بکشی
هر گز آنها را	تن خون آلود مرا
سربازان خدا	در قبر بگذار
و شهید واقعی نمی داند.	شاید همسر من
	خواهر تو

یک تن... اما اعضای مختلف

One Body...but Different Parts

پاهای هزاراوداری	این تن... مرده
ملت افغان	حضورت کوتاه بود سر باز
به تنهایی و به انصاف	به سرکردگی پشتونها
هرگز پیشرفت نخواهد کرد	ارتش تاجیک با او زبک ها

حباب پشتو اسرار

Pashtani Boll- Keeping Words

من به جلومی روم	به خاطر پشتو بودن
بدون توقف	ضعفی را نشان نمی دهم
تا مقصد نهایی ام پیش می روم	که قبل از بچه های من
مرگ همیشه اینجاست	نام و وضعیت را تقلیل می داد
در حال تهدید کردن من	در هر سمتی
اما من پیش خواهم رفت	این مردم ایستاده اند
محلوم به سفر	و مراسم ساری کنند

در تلاش برای رسیدن به تو

ای دوست من ...

هدای پشتون ها

Pashtani Hoda

زاده شد از شیر مادر	ای باد پاییز
با پایداری و صبر	طوفان گرد و غبار داغ
من نه حباب روی آب	شما به خوبی شناخته شده اید ...
و نه خیمه های در صحرای قدرتمند مهربانی توام.	برگ های ما را می کنید
باد پاییز	ابرهای ما را می رانید
طوفان داغ گرد و غبار	شن کوه های ما را می سازید
شما به خوبی شناخته شده اید ...	هوا را خاک آلود می کنید
بادهای وزنده	نشان های بالای گورهای ما را
نمی توانند مرا نابود کنند	می اندازید
و نیز نمی توانند اشتیاق مرا متوقف کنند	باد پاییز
و نمی توانند شعله شمع مرا	طوفان خاک داغ
تا سپیده شوم	شما به خوبی شناخته شده اید
خاموش کنند ...	کودکی از شجاعت

ومن دیگر نباشم.

وقتی که در آن لحظه

مرگ مرا فراخواند

پشتو --- زبان و غرور پشتون ها و افغان ها

Pashtoo- Pashtoon/afgan Language And Pride

گام بر می دارد	آن شخص کیست؟
پیش می رود	دختر... خواهر... گمشده
ودوباره بادخزان می وزد	غرق در خون
رویاهای حنایی رفته اند	بافریدهای جنون آمیز
جوانی مدت هاست محوشده است	ناممید
به خاطر انسان بودن	زن چشم خونین
به دنبال پاسخ	بالباسهای تاتار
باشتیاق می رود	موهای رنگ نشده
آدمهای کوردنیا	باپای برهنه
به او می نگرند	کوچه های زندگی را طمی می کند
که او کیست	خودش را نمی شناسد
دختر... خواهر	خسته از دنیا

همه کس او ناپدید شده اند	پشتو.
یا مرده اند در تنهایی	در نگاه به پسماند زیبایی گذشته
چشم‌هایت را باز کن	با سرنا پوشیده اش
این گدارا خوب بشناس	و دستهای ترک خورده
دختر کوهستان	می رود تا در خیابان هاسر گردان باشد
گمشده زیبایی و غرور یک ملت	بی خانه
پشتو.	خانواده ای که او به دنبالش است
	هنوز پیدا نشده است

دخترهای پشتون و عرب

Pashtoon And Arab Girls

ساکت می مانند	دخترهای پشتون
هرگز ادعایی ندارند	مثل ریف
در حالیکه دخترهای عرب	زیر آفتاب آب می شوند
مثل زبانه های آتش	هنوز بیرون می نشینند
با اطمینان	هر بعد از ظهر
مرد هاشان را می سوزانند	بزرگتر می شوند

با دعا و خواسته هاشان

احساس آزادی می کنند.

چون آتش جهنم

غذاشان می دهند

پشتون ها... هرگز مغلوب نباشید

Pashtoons...never Be Defeated

ولکه دار کردن قلب گشاده مرا

از آن روز به بعد

من تشنگی قلب خود را

با گریه هایم برای آرامش فرومی نشانم

نه می توانم بپذیرم

و نه می توانم انکار کنم

شکست پشتون هارا.

در گل شباب

بادلی گشاده

من پیشاپیش ایستاده ام

من برنده می مانم

بر فرازی رحمی جوانی

حتی با احساس ماتم

اما شکست آغاز می کند

خاییدن مرا

آدم هایی با سرهای بریده

People With Cut Heads

دیروز

به یاد می آورم

انگار همه می گفتند	سر با بسته شده بودند
چه چیز باعث این شده است؟	همچنین به یادمی آورم
هیچ کس نمی دانست	که چگونه تکان می خوردند
که این سر بانی جانند	و حرف می زدند
و دهان با بسته	و می خندیدند
و آنها همچنان راه می روند	این ناگهان اتفاق افتاد
مرده ها هنوز راه می روند	که هر کس متوجه شد
شانه های بشر آویزان	دارد سر خودش را حمل می کند
و ناتوان از نگه داشتن سر زندگی اش.	خونها به پایین جاری

انقلاب سیاهی

Revolution Of Darkness

و صداهای وحشتناک	در آخر...
سیاهی را به دهنده ما آوردند.	همزمان با ناپدید شدن آفتاب
شمع همه خانه ها فوت شدند	پشت کوه ها
درخشش آسمان را ترک کرد	ارواح
هیچ کس خانه اش را ترک نکرد	با بادهای تند

انقلاب تاریخی
آغاز شده است.

هیچ کس در خواب هم چشمانش را نبست
تمام شب جشنتی برپا بود
ارواح در این مهمانی شاد بودند

ملت غافل

Sleeping Nation

مردانی

به خاطر ملتشان

به خواب ابدی رفتند

مادران با چشمان باز

به سوگ گمشده هاشان نشستند

با گذشت زمان

مرم آن ملت

تعداد زیادی

همچنان در خواب غفلت اند.

واقعہ ... قتل دکتر نجیب

The Incident...the Assassination Of Dr. Najeeb

و آویختن موهای سپید آن پیر مرد

شرم بر همه باد..

آن سه روز

این نگهدارنده صلح

در این خیابان آویزان.

هرگز شکستن قلب را

فراموش نکن

همسایگان

مثل حیوان

با حرص خون تو

خشنودی شوند

شمشیر خوشحال خان

The Sword Of Khushal Khan

الف ...

امروز

محصولات سبز

به خاطر خون های جاری بر زمین

یه سرخی می گراید

گذشته پر افتخار

خوشحال خان بزرگ

با وقار

شمشیرش را حمل می کند...

حالا باخون پر شده است
 این ملت
 با این غذاها سیر می شوند
 و باخون انسان های مرده سیراب
 و قار و شان کجاست؟

بوی مرده ها
 هواری می آید...
 این ملت
 به نام جنگ مقدس
 سرهاری برند
 کانال های آب

ب...ب

اینک جنگجویان رفته اند
 در بیداری اش
 گدایی می کنند
 مادرها
 خواهرها
 همسران
 و دختران
 لباس های پاره
 محکوم به آوارگی

گذشته پر افتخار...
 خوشال خان بزرگ
 باوقار
 شمشیرش را حمل می کند
 امروز
 گلوله ها پرواز می کنند
 به سمت سینه مردمانی که
 به خاطر وقاری می روند.
 غرور برهنه می شود

به نام وقار	برای تکه ای نان
.. پ	
چون حیوانات	افتخار گذشته
زمین را به دنبال غذای کنند	خوشال خان بزرگ
فرزندان فخر	شمشیرش را حمل می کند
در آرزوی گرما	امروز این ملت
تکه های کاغذ را می سوزانند	با اشتیاق دگر ملت ها
در شبهای سرد	انسان ها را به حرص رهنمون می شوند
و این است وقار...!!!	با افتخار به اعمالشان
چه بنا میم؟	هنوز بچه های کوچک

یک داستان واقعی از افغان ها

What To Name? – a True Afghan Story

از درد پدر	سرمن
به خاک می افتد	با پوششی از چرک
گودال نو	به نشانه تاسف

حالا رفته است	برای پسر کشته شده ام
به خانه اش پیش خدا	باروح نازنین و معصومش
افغانی سالخورده ادامه داد	که زندگی اش تپاه شد...
و اینک صدایش می لرزد	نجوایی در باد...
و غمبار است:	"آه... پدر... گریه نکن
چشم ذهن من	من دیگر کشاورز فقیر نیستم.
پسرم را ندید	حالا من
من... شیطان را دیدم	یک شاهزاده در قصری پیش خدا هستم
اما بسان کودکی	و توری این را خواهی دید"
که در خانه ما	افغان سالخورده
گول کا کوبازی می کند	بالحنی خیلی ملایم
همانی که پسرم بیشتر از بقیه دوست داشت.	می گوید و مدح می کند
شاهزاده انسان ها	این روز غم افزا
من بیشتر از این	حال می آید
نمی توانم این دوست کودکی را	پسرم
که همان شیطان	شاهزاده انسان ها

قاتل پسر من

بینم.

چرا اینهمه وحشیگری؟

Why All This Brutality?

که زندگی زندگی اینگونه که ما آنرا

چرا اینهمه نبردهای خونین

ادامه می دهیم

بین انسان ها

نخواهد ماند

به خاطر خودخواهی

در روز رستاخیز خواهد آمد.

مثل حیوانات وحشی...

در حالیکه ما بهتری داریم

نغمه سوگاری --- به روح باچا خان

Mournful Song... To The Soul Of Bacha Khan

با بخش می گویند:

قبر پاپا

کوچه های زندگی

در بر گرفته شده

اکنون بی تو خالی است.

دخترهای پشتو

خانه ها چون گورستان

با چشم خونین

زندگی برای ما جز هدیه های بی رحمی هیچ ندارد

خاک گور را به سرمی نهزند

و قتی کف می زنند و می خندند	آه، پاپای بزرگ
به بچه های تو	ما صبر و قرار نداریم
کوچه های زندگی اکنون	چشم زنان پشتو
بی تو خالی است	به دنبال تو است
پسران پر افتخارت	اما کوچه های زندگی
هنوز باره لسمان در بند اند.	بی تو خالی است.
دستبند های زینتی	فریاد های سوگواری
اکنون شکسته شده	بعد از مرگ تو
ماهر گزد و باره آنها را به دست نخواهیم کرد	هیچ اند اما خاک رها شده...
مگر و قتی که مردانمان	خانه های پشتو هادر ویرانی
بیدار شوند	ما به التماس می آسیم
پاپای بزرگ بیا!	آه، ای پاپای بزرگ
کوچه های زندگی اکنون	لطفاً بر خیز
بدون تو خالی است.	مردم دنیا را ببین

تولد جوانه ها

Bushes Grow

روزگار تغییر کرده است

اما آنها هنوز گردن خود را می شکنند تا گردن بند خود را از بیاتر کنند...

آخرین شب

معامله انجام شد

و تاجر با آرزوی موفقیتت تو را تنها گذاشت...

شب گذشت..

روز آمد

خورشید از پس قله کوهسای بزرگ هویدا شده است

و اینجاد در باغچه حیاط

همچنان جوانه های تازه می رویند

و امید را برای زندگی نومی آورند.

باب ہفتم بعنوان غرور زیبا

حراج چہرہ

Face For Sale

من ہرگز وجود خود را	حتی اگر
در اتاق نمایش این دنیای مادی	خیلی اتفاقی
بہ خاطر ہیچ نشان نخواہم داد.	قرار باشد روزی چہرہ خودم را گم کن
	تا چہرہ دیگری بیابم

چہرہ ہا، آئینہ ہا و سوال ہا

Faces, Mirrors And Questions

بہ خوشبختی می رسند؟	بار دیگر
کہ آرامش بیاورند؟...	تا صبح چشم بر ہم نگذاشتم
پاسخی نمی آید	آیا من انتخاب کردم کہ
چشم ہایم را می بندم کہ بخوابم	این صورت ہا در آن چہرہ ہا بینم؟
باز آئینہ و انعکاس چہرہ ہا	آیا تمام این چہرہ ہا
جوانہ زدن سوال ہا	کہ در آئینہ قلبم منعکس می شوند

ودوباره من بیدار.

فرشته صخره های معرفت

Fairy Of Lorelai Rocks

کسی گفت....	که صدای بالهای تو را می شنود
من نمی خواهم بمیرم	من نمی هراسم
زمان بیشتری می خواهم.	نغمه مرا با خود می برد
بعضی ها	من نه فرو می روم و نه غرق می شوم
از فرشته مرگ که روزی خواهد آمد	و نه توسط کوسه ای خورده می شوم
می هراسند	به آن طرف می رسم
بعضی می خواهند فرار کنند	خودم را کوچک می بینم
که بالهای زیبای تو صورتشان را می پوشاند	مثل یک برگ خشک
تو برای آنها شناخته شده ای	و بزودی روزی
تب و تاب افسانه ایت	بادهای پاییزی
که در رودرین نغمه خوانی می کند	مرا به دور دست ها خواهند برد.
من تنها کسی روی زمین هستم	

حیرتی سترگ

A Great Wonder/ Afzal Sahuq

گاہی ضعیف می نمایاند	انسانیت چیست؟
بشر وقتی با مہربانی سلوک می کند	ارزشش چیست؟
عظمت پروردگار را فاش می کند	ہدفش چیست؟
	جواب ہا...

تندیس غرور

A Symbol Of Pride

برج جادویی	برج پیزا
کہ بہ خاطر انحنایت مشہور شدی	در طول سال ہا
گذر زمان تو را نامتعا دل کرد	بہ طرز معجزہ آسائی پا بر جاست
اما ہمچنان تو ایستادہ ای	نشانی از غرور
و تا ابد تنومندی.	علیرغم تہدیدہای محکومیت روزگار.
افتخاری برای کشورت ہستی.	وشاید روزی تو خاک را بوسی

اطلاعیه

Advertisement

زیبایی حقیقی که پروردگار اعطا کرده است

نشانی از غرور و احترام است

به افتخار خانه ها و خانواده ها که در چشم هوس گم شده بودند.

تلاش برای ماندگاری بیشتر

که به شهرت، بزرگ نیازمند است.

چیزی که انسان ساخته است

اینک آرزوی انسان شده است.

جلد کتابها زیبایی آن کتاب را حفظ می کند

اطلاعیه و فریب

نگ می شود بر آن

شمار سال ها

Age Counts

و لبخند می زنند...

هنوز بانو با مرا می نگرند

سن من با چین و چوک زمان فاش می شود
 و احساس می کنم که از درون به هزاران قطعه شکستم
 امیدی از یک رویا در یک آه سرد می میرد.

چشمانشان به زبانی گیر سخن می گوید
 وقتی که قلبشان راه دیه می کنند
 دیر زمانی نیست که می بینم

یک پاسخ

An Answer

بسیار تا مل کرده ام
 آه بسیار کشیده ام
 اما پاسخ طفره می رود.

آیا او واقعا زیباست؟
 آری...
 این تنها سوالی است
 که زندگی ام را صید کرده است.

آگهی

Announcement

در خانه وابسته
 شهر تعطیل است
 هنوز آنها آزادی را جاری زنند.

چشم های مرده پنهانی تازیانه می زند
 زبان ها اکنون ساکت
 درد بان بریده شده
 مردم از شامخه های شکسته آهیزان

ہر طور مایلی

As You Wish

از روزی پرہیزی
و چہرہ ات را چون شج می کنی
آنجان کہ دزدان .

اگر تو دزد نیستی
چرا پنهان میشوی
در سیاہی شب

در پایان

At The End

گر سنہ می شوم و تشنہ
بار دیگر بہ دنبال معاشم .

ہر گاہ
پایان را نزدیک حس می کنم

غرور زیبا

Beauty Pride

قلبہارالہ می کنند
درست مثل اسباب بازی ہا...
آہنہادر رفتارشان خیلی بی رحمند
وقتی کہ

این مردم زیبا
ارزش زیبائی را گم کردہ...
از شب می ترسند
تا بستان را کش می دہند

در سرایشی سقوط تندی به گذشته اند.

دختر مجنون

Crazy Girl

برای تمام وجودم
و برای قلبم
با حالتی شیرین و لبخندی کشنده
همچون مونا لیزا است.

دوستی یافتم که
فقط با آینه هابریگانه نیست...
اما..
برای من
به چشم من

دختر فرعون

Daughter Of Pharaoh

انگار خون در رگهایم می جوشد
اینگونه مراقوت می دهد
مثل کاری نیست که نیل با مصر می کند؟
تندر صدایی که با من سخن می گوید
و منی که بایک نگاه به او

آه، شوق!
کم شهامت...
به من بگو
چگونه سوختن اینگونه ی زیبایی مراتاب می آوری؟
مثل دختر فرعون

شکاف سالهارا	در آتش عشق اسیرم
کم می کند	نیروی تازه اش
این چشم با	باجرقه لبخند
اینک روح قیصر را می بینند	خنده شیشه ای
باحمله ای به قلب و تسلیمش	وچشمائی ژرف
من اینک بنده زیبایی بی نهلیت توام	اما این بانو... کلتوپاترا
در نیاز عشق	در سایه مار زندگی کرده است
وخواهان تکرار تاریخ.	و حالا

انتخاب های تفاوت ساز

Different By Choice

که همه سرزمین هارا لمس می کنند	آسمان را ببین
در اقیانوس خالی می شوند	که همچون سقف
وما از آن می نوشیم	بر فراز ما
هوایی که تنفس می کنیم	زمین را پوشانده است
رنگ فصل ها	فقط یک زمین زیر پای ما است
حشرات، خزندگان	آبهای جاری آن

ماوصله ناجوری	حتی پرندگان
بردامان طبیعتیم	همه جا مثل همدند.
ما بهتر از حیوان نیستیم	مخلوقات که تحت قانون طبیعت زندگی می کنند
شکار می کنیم	مضمون واقعی یگانگی اند
آدمهای هم کیش خود را می کشیم	تنها بشر است که
انسانیت خود را فراموش کرده	ارتباط را قطع کرده است
برتری خود را رد می کنیم	همواره در نبرد بایکدیگر.
زندگی در آرامش و خوشبختی خود را کنار می زنیم.	با انتخاب راه های حیوانی

کار جامعه بلندی

Dutch Social Work

بر طرف می کنم	"هر وقت کسی از در خانه من وارد شود
من یک زن هستم	من او را دست خالی رد نمی کنم
این وظیفه من است."	تشنگی اش را رفع می کنم
او گفت	و گرسنگی اش را
به مرد تشنه ای که به سمتش می رفت	با چیزی که دارم
بالبهای خشک و باز	و نامش عشق است

بالجندهای شیرین
تا مشغول کارش شود...

در تمنا
اودر آغوش گرفتنش
و پشت پرده ای برد

جیب خالی

Empty Pocket

جیب من خالی
حرفهایی از نفرت زد
تنهایم گذاشت
به سمت بازارش رفت.

کسی که همیشه او را به دیگران چون الگو معرفی می کردم
تنهایم گذاشت
چرا؟
دستش بلند شد

دام

Entrapping

جای من در قلبت کجاست؟
آیا آخر نیم در میان همه
که در روایت می بینی؟"
همین که می پرسد

در میان صد هادل
در تقلای به چنگ آوردن دل توام
"آهای شوق!
به من بگو

که اگر سالها باران به این خاک بریزد

هنوز تشنه می ماند

دختر هنوز

مثل فرمانده کاروان

مرادر حلقه عشقش

به دام می اندازد

جوابی ندارم

خاموش می مانم

به خاطرش

دل در بیابان سینه

صحرا نشین شده

تشنه بی فرجامی

چشم ها

Eyes

در تلاش برای سیراب کردن تشنگی بی پایانشان

چقدر چشم زیبا

در خیابان های شب

منتظر، قدم می زنند

اشک ریزان

در تلاش برای پایان

تا طلوع خورشید

اما چشم هایی هنوز بسته مانده اند

چشم ها با طلوع آفتاب گشوده می شوند

در جستجوی حقیقت

و خوابها به فراموشی سپرده می شوند

چقدر چشم بی گناه من

در گرمای ظهر

با خرگان سوخته

خسته

عرق اشک می ریزند

چهره‌های تازه‌ای از راه می‌رسند.

کور در مقابل نیازمندان

هر روز...

دختر کولی

Gypsy Girls

از طلوع تا غروب

دشوار است

و فراتر از آن

قلب کولی را به دست آوردن

در جستجوی بی‌پایانی برای

به سرعت حرکت می‌کند

آبهای جاری.

مثل تندباد

زندگی این است

آنجاست و دیگر نیست.

مثل کولی‌ها

دختر کولی مثل

که نیازشان به آب

آبهای موج

آنها را در جستجو نگه می‌دارد.

همیشه در حرکت

همیشه رو به جلو.

ہائیکوس

Haikos

مایدیگر رومی شناسیم	تورا بہ خوبی می شناسم
از همان زمان کہ زمین بود	نمی توانی انکار کنی
ہمچون دور روح وابستہ ...	ولی مرا بہ فکر می بری
چگونہ تورا بہ دست آورم؟	در این زندگی
بہ راستی کہ فرشتگان	احساس شادمانی بہ ندرت در آشیانہ ہای ماند
ہمیشہ پرواز می کنند و می روند...	قلبم را تقدیر می کنم
	آرزوی کنم کہ در آشیانہ قلبم بمانی

صد چہرہ

Hundreds Of Faces

صد ہا صدف کوچک	دو قلب
ہر صدف	یکی مال من از آیینہ
چہرہ ات رومی نمایاند	یکی مال تو از سنگ
ایک قلب من	ضربہ ہای تو جا ماندہ اند

صد چهره تو را می نمایاند...

مونا لیزا

Mona Lisa

رویداد محکومیت	ماهیت لبخند شیرینت
ادعای مرا ممنوع می کند.	ناشناخته است
چندین بار	این فکر که تو
من باززاده شده ام	همان دختری هستی که در خواب دیده ام را
با صورت های مختلف	رها کرده ام
در حالیکه تو	من... لئوناردو
تا ابد	که بعد از قرنها
در همین چهره می مانی.	دوباره به سوی تو آمده است
	متاسفانه...

خورشید پنهان

Hidden Sun

چشم های من مشتاق اند که	در آرزو با...
-------------------------	---------------

برای اینکه فقط یک باد توفنده
 آن موهای سیاه را کنار بزند
 و خورشید نمایان شود
 اینک... آفتاب واقعی آمده
 و چشم‌های من باز
 و آن آرزوی بزرگ
 آن نگاه کوچک به آفتاب
 تا همیشه رویای من ماند
 و آفتاب خواستنی ام
 در پس ابرهای خواب.

به خالکوبی سبز خورشید پیشانی تو
 نگاه کنند.
 من تو را با ایمان کوری که قلبم می خواست
 نام گذاری کردم
 این آفتابی که من در پی اش هستم
 به خاطر موهای سیاه شب
 همیشه پنهان می ماند.
 افسوس از سفر من
 آرزوی بی پایانم
 در انتظاری طولانی است

پنهانی

Hiding

صدای ضعیف ذهن من
 هیچ وقت خاموش نمی شود
 به من گوشزد می کند این زندگی توست.
 قلبم شتاب خورشید را فرومی خورد

پوشیده نیست
 که مشکلات می آیند
 دلواپسی های خانواده
 سرایت می کند

که
 در در احس کننیم
 نشاط واقعی را بشناسیم
 تا آدم شویم.
 تلاش برای مخفی کردن
 بازی کودکانه ای است
 زندگی من حماقت آمیز به بدر رفت.

اینک تاریکی می آید
 و شب های بی خوابی ...
 از مرگم می ترسم
 و اینکه همه آنهایی که دوستشان دارم
 رها کنم
 و جایی که خواهم دید.
 این است زندگی،

خانه عروسک ها

House For Dolls

بانوی جوان شیرین
 از کوهسای پشت سر گذشته
 شاید الان در زندان دیوار بایی است
 که با آرزوهای من ساخته بود.

در ثانیه های گذشته
 آیا من آن خانه ی عروسک ها را
 که با احساس عاشقان ساخته شده را
 خرد کرده ام؟

دنیا چقدر بزرگ است

How Big Is The World

واقعی می شود ضربه های قلب من	من سفر می کنم پیش می روم
آنگونه که ما می خرد	فقط چند قدم دیگر
ریسمان زندگی	و بالاخره به پایان این دنیا خواهیم رسید
پنج و تاب می خورد	نفس بریده
و فاصله با همیشه وسعت می یابند.	می نشینم که اندکی استراحت کنم
	با نگاهی به راهی که طی کردم

فاصله انسان ها

Human Distance

چه کسی را ببینند	فاصله ها کم می شود
و از بقیه پرهیزند.	دنیا در دبه دهنده ای تبدیل می شود
خاک ناهموار این روستا	با جمعیتی بسیار
و کوهستانهای سخت خیس از بارانش	مردم انتخاب می کنند
آنها را مجوس کرده است.	چه کسی را بشناسند

خانه با انگار دارند به هم نزدیک می شوند
اما هنوز به هم رسیدنشان مشکل است.

مثل و نیز
با خیابان های رود

تکامل انسان

Human Evolution

و این را شهر وندی می نامند
بیشتر مجروح شده اند
و مرده اند.

از وقتی که بشر
جنگل ها را ترک کرده است
تا در شهر ها زندگی کند

بشر دوستی

Humanitarian

بشر دوستی واقعی

عرضه عشق احساسی

با حرف های بیهوده نیست.

بلکه عمل می خواهد

پاک کردن جاده های خوبی بلوک شده است

کمک به انسان هاست.

گویی دوست من هندو است -- برای بنیدیتا پریمچاند

My Friend Seems To Be Hindu- Dedicated To Benita Premchand

می دانم

که نه به تولد دوباره انسان در جهانی دیگر

و نه به زندگی که با هر بهار تازه

برگ های نوبه درخت می دهد

ایمان ندارم

اما هنوز...

قلب مسلمان من

مثل معبدی

بت های ایمان های مختلف را

در سینه نگه می دارد

به خاطر امیدی که

تو پرستنده ای شوی

که روزی آن را ببینی.

روح مشتاق آرامش من

My Peace Willing Soul

نه تنها قلب انسان

بلکه قلب حیوانات و پرندگان در پرواز هم...

اگر قلب موری کوچک به عمد بشکند، خواهد شکست...

و روح مشتاق آرامش من با اشک خواهد گریست.

نزدیک به اتمام

Near Completion

ملکه رویاهای من

در سرزمین خیال

تصویر چهره اش چون پازلی

در حال تکمیل شدن.

حس می کنم

عاشقم

اما عاشق چه کسی...؟

او واقعاً کیست..؟

باب هشتم بعنوان دندانهای قلب

دندانهای قلب

Teeth In The Heart

من دندانهای درندهات را حس می کنم

که در دلت رو بیده اند

و آماده اند مرا بدرند.

مراقبت هستم

به خاطر عاشق بودم

در مدارای بی رحمی های شیرینت

اما وقتی می خندی

تهمت حقیقت ها... گالیله

The Accuse Of Fact...Galileo

جرم ها...

روشنایی...

من می خورم... می پوشم

و در آن روشنایی می مانم

با آفتاب روشن می شوم

و هنگامی که شب بر زمین می ریزد

چشمان عدالت بسته

کلیسای کهن

در فقدان ادراک

تو را محکوم کردند

آن محاکمه

مرا هم گناهکار خواهد خواند

یا یک لامپ.

من هنوز در آن نورم

زیرا که ماه آنرا به من می دهد

مقایسه شیطان

من در رگ های آنان چون خون هستم

فرشته ای گفت

عواطفشان را تغییر می دهم

"نگاه کن... انسان ها سعی می کنند

و سوسه شان می کنم

مثل من به نظر برسند"

که تسلیم من شوند"

شیطان بلند خندید و گفت

"هر قدر انسان ها مثل تو باشند

تن مرده به دنبال خواهد آمد

The Dead Body Will Follow

آیا همان که می خواستی به قتل برسانی

خون بر ادت

لحظه ای به قلبت راه یافت؟

دستانت را سرخ کرده است.

فکر کردی که او احتمالا

هوشیاری در خواب...

خانه ای دارد..

انسانیت مرده...

همسری...

وقتی خنجر را برمی داشتی

سچی می کنی فرار کنی.
 اما من به تو می گویم
 این حادثه همواره به یاد داشته باش
 چرا که جایی برای پنهان شدن نیست.
 تو... مثل یک دزد
 همیشه پنهان
 حتی از سایه خود می ترسی
 اما روزی به دام خواهی افتاد.
 من به مجازات تو یقین دارم
 در هر نفسی که فرو می بری
 و تن مرده تو را دنبال خواهد کرد.

فرزندی...؟
 آیا حس نکردی که زندگی اش
 بانور قلب دیگری
 در دنیای خودش روشن است؟
 اینک
 آیا از این اشتباه غم انگیزت می گریزی؟
 یاد رغر و کشتارت هستی؟
 چگونه تو به آرامش خواهی رسید
 یا این کار بی رحمانه ات را
 چگونه از خاطرت خواهی شست؟
 شاید وجدان تو
 تو را سنگسار کند هنگامیکه

زلزله زمان

The Earthquake Of Time

که از دستی به دست دیگر متفاوت است
 هر کس تقدیر خودش را دارد

من به خطوط سر نوشت
 ایمان دارم

دردست بیچارگان	اما چرا اینگونه است که
خطوط کارهای سخت دیده شده	فقیران بازنده‌های واقعی به نظرمی رسند
و این خطوط هستند	باز لرزه زمان
تا اینکه فقط خط تیره می ماند.	آیا این هم می تواند به خاطر تقدیر باشد...؟

جلوه صدا

The Face Of Voice

و شعرهای موزون می خوانند.	به چهره هابنگر
در ابتدا	که با خطوط ماتم
این چهره‌های آرمانی	و بی رحمی‌های روزگار
با صداها زیبا	چین و شکن دارد.
به من رسیدند	تو مرده‌ای
و حالا فقط در عمق افکار من	تو آسیب دیده‌ای
زنده اند.	و حالا تا ابد می گری
به یاد می آورم...	زمان داشتی
چهره‌های زیبارا	دهان بایی بودند که
و رادیوی کوبال رادر هوا	نغمه‌های شیرین

که به سرزمین رویاها برویم.

و صداهای شیرین که فزای خوانند

زبانہ آتش ممنوعہ

The Flame Of Forbidden Fires

این باران آتش
مرا می سوزاند
پیکرم را ذوب می کند...
هوس را فرومی نشانند
و در تمام دنیا پراکنده می شود.

موبایی که به شانہ ہا جاری می شوند
گونه های قروز
چون زغال گداخته
چشم ہارا مجذوب می کند
اخگر ہا پرواز کردند
خاکستری، سبز و آبی...

شہر مقدس فریب زندگی

The Holy Citys Fraud Life

وارز شہایشان با خود خواہی
دوام می آورد
دختران سرکش رومی
بی پول

آنجا
فریب ہنر است
روابطش
ہوس و عشق است

امامی نوشند
و آغوش گرم دارند

بی ثروت
هیچ نمی دانند

انسان قرن بیست و یک

The Human Of 21st Century

بندیش...
اگر همه به یک میزان سواد داشتند
رقابتی نبود
و پایانی برای خون ریزی بود
خونی که دست بشر می ریزد
تا در قرن بیست و یک صلح بسازد.

از پوشش برگ ها
که در گودال ها
کوهستان ها
و جنگل ها زندگی می کنند.
آرزوی بیشتر
زیبایی زندگی نبود که ما داشتیم
و شاید متفاوت بینیم

عشق مصیبت بار

Tragic Love

و با غرور گفت که
"من به جان او پیوند خورده ام"

کسی که همه مرابرد
محبوب من

و قتی مقابلش می‌بستم
 و می‌خواهم در آغوشش کشم
 به من می‌گوید:
 "متاسفم افضل شوق...!
 من نمی‌توانم این کار را بکنم
 چرا که من معشوقه دارم"

و او بهانه نفس کشیدن من است
 من در قلب او می‌مانم
 و او مرا حس خواهد کرد
 من شاهزاده قلب او هستم
 و او آرزوی مراد دارد"
 اما با تمام این ادعاها

دام

Traps

در حصار قانون
 زاده می‌شوند تا کم شوند
 راه فرار آنها را
 دیوارهای بزرگ بسته است.
 محدودیت های جامعه
 مانع های کوچکی می‌سازند
 که به بلندی کوه ها
 و به پهنای رودها هستند.

همه تغییر می‌خواهند
 تا از این زندگی فرار کنند
 تا به چیزی برسند
 شاید آزادی...
 هیچ جای پنهانی را
 پیدا نخواهند کرد
 به هر گوشه که رومی آورند
 همیشه دایم هست

در تلاش برای پیشروی
تا شکار آزادی.

در هر قدم دای پهن است
که خیزش از آن ناممکن است

خشم واقعی ممکن

Truth May Anger

دروازه‌های سختم
دروغ می‌شوند
صد‌ها پیمان پیش از این
تو با من بسته بودی
و حالا اینجا نیستی.

ایمان دارم
بی‌تردید
پیمان عشق تو را
امای محبوب من...!
نقصان اعتماد من

مرد کهن از مبداء پیشرفت

The Ancient Man Of Modern Era

و قلبش عقیم
و این دلیل این است که مردم
به غریبه‌ها
بابی اعتمادی می‌نگرند

و قتی رفتار انسان‌ها
چون درندگان ضد بشریت می‌شود
هر کس به خاطر امنیت
تهی می‌شود

و شاید چون یک دشمن می نگرند.

زمستان فراموش نشدنی جنوب

Unforgettable Winter Of Austria

این دختران زیبای اروپایی
زمستان را تابستان می کنند
و قلب مردان را عاشق می کند
حالا...
من هم دارم می سوزم
در زندان آتش آنان.

در بازی کودکانه ای
پنهان در ابرها
حریر سپید برف
و گرمای آفتاب
و وزش بادهای خنک
امازندگی سخت می شود
همچنان

این بازی پنهانی

This Play Of Hiding

و این نگاه های پنهان به هم گره نمی خورند
آرزوهای دل
نیازهایش

چشمانی هستند
که من به دنبالشانم
و چشمانی به دنبال من

این بازی پنهانی هرگز پایان نمی پذیرد

جستجویش

همیشه بی پاسخ می ماند

خاطرات شب

The Night Memories

گرد من می گردند

در این اندیشه بودم که

من زنده ام

در این دنیای بزرگ

این شعله های زیبایی

هیچ کس دیگری نیست که همچون من

بازغال های سوخته

در آتش آرزوهایش سوخته باشد.

خاطرات شیرین

ومی بینم

چین .. کریستی .. تینا

همزاد های آتش را

زبان های گذشته من.

که بازبان های سوزان

مردی دیگر

The Other Man

بالجنند ویرانگرش

چشمان او چون سوزن

هنوز ساکت است

ککه سوراخ می کند

در آن رخ می نماید.

وقتی به چشمانش می نگرم

مردی که شبیه من نیست

پیمان فرعون

The Promise Of Pharaoh

تصمیم گرفتند بهشتی اینجا برای خود بسازند

نیازهای انسان تامین می شود

آنها ساختند

و این ممکن است

بهشت های دروغینشان را

و همچنان مردم بادست خدا به جهنم راهی می شوند

کوه های خود ساخته

بی صبری ...

که زن با فرشتگان آنجا بند

این فرعون ها

که آنها را آرام می کنند

نمی توانند صبر کنند

و تشنگی آنان را فرومی نشانند.

برای بهشتی که خدا برایشان مهیا کرده است

امادر بیهودگی های انسان

رز

The Rose

با خاطرات شیرین، عاشقانه

این رز

خارهایش بسیار است	و تاثیر گذار
که می تواند خراش دهند و بسوزانند	مرا نشاط می بخشد
همچنان من زراعت می کنم	رزسرخ می که
در مزرعه قلبم.	در قلب من پرورش می یابد
	این زیبایی

نزاع

The Struggle

به خاطر عشقم بسوزم	نزاع ابدی
دلیم...	من و دلم
با اشتیاقی به خودش	همیشه در نبرد
راهی به قلب هر دختر زیبای سازد	مسئله همیشه یکی است.
که ممکن است من بینم.	من باید در زبانه های آتش

ریا کاری

Hypocrisy

هرگز مثل قطعات یک زنجیر	حلقه های فریبکار
-------------------------	------------------

آنها همچون اسب مسابقه
به سمت خط پایان می تازند
و هیچ یک پیروز نیستند.

به هم نمی پیوندند
بین قلب های سردشان
فاصله بسیار است
که تا ابد هم می ماند.

تصویر نفرت

Image Of Hate

نفرت...
بانگای به آینه
هر دو یکی می شوند
و تو تصویر می شوی.

شکاف درون او که
از خشم می سوزد
نفرت...
دیگری
سرد مثل یخ

بی تحرکی

Immobilization

یا با عواطف؟
مرکز قلب را ترک می کنند

آیا این رگ ها
با خون می تپند؟

اما انسان های بی دل
در این ننگ بی تحرکی ایستاده اند.

به سمت دنیای درد
چشم های کوری که می بینند
حالا زمان آن رسیده است که کاری کنیم

در شبی

In A Night

دیشب
خط ها کشیده شدند
همه چیز تغییر کرد
از آنچه بود
حال بیش از این نیست.

دیروز
قبل از غروب خورشید
مردم،
خانه هاشان
راه هاشان
مثل همیشه بود

باب نهم بعنوان دادگاه صلح

عدالتی شگفت

A Strange Justice

با این حال که حتی ...
تصمیماتش بر پایه قوانین و مقررات است
در حالی که به کتاب سیاه قانون اشاره می کند
او خودش را طبق هر خواسته اش می سازد.

کسی که گمان می کردم حق را به من می دهد
متحیرانه قلبش را، دادگاه من می نامد
او، خودش به عنوان قاضی برای شنیدن
مغزش به عنوان دادستان برای دادخواست
خودش شهادتی برای اثبات کردن

عروس صلح

The Bride Of Peace

نغمه های ناشاناس انگلیسی
و ملودی موتزارت
سرودهای گوگوش پشتو
نغمه های هیلتن روسی
و کال سوم ...

این فقط یک رویا بود
که در ذهن داشتم
یک جشن بزرگ
تصویری از عروس
در ازدواج صلح

پنج تفاوتی وجود نداشت	رقص دختران عرب در اتن
مردم یکی بودند	رقص ترک ها
هر کس به معنای واقعی خویشاوند دیگری	ژاپنی ها
با این رویا	رتم بلی تابولرو.
من چشمم را به جهانی گشودم	شاعران جهان
که در آن مردم به دیگران	می رقصیدند
چون دشمن می نرند	بعضی فاکس تروت
در هر حال آن	دیگران پولکا
یک رویای دوست داشتنی بود.	و حتی فلائینگو.
	در این جشن جهانی

صلحی شگفت

A Strange Peace

سنت فرانس	تمام این مردم
موسولینی	پاسخ برای دنیای بیماری هاد عوی می کنند
چرچیل	راهی به صلح
پیتلر	هر تفاوت در رفتار

صلحی شگفت	اندیشه هایشان در دیگران
که در چین و شکن پیشانی اروپاییان	گاهی دوباره زاده می شود
تجلی می یابد	روی پیشانی شان
اما اساسش لجندهای تجاری است.	من نشانی از صلح دیدم

عدالت کور -- حق با کسی است که زودتر شکایت می کند

Blind Justice : The One Who Grievances First Is Right

مجرمی نیست ...	گرچه دادگاه تشکیل داده اند
انکار دادگاه مرده.	خون، چاقور آلوده می کند
طغیان اعتراض برمی خیزد	آلات کشتار
اما هنوز قاضی کراست.	از مردم جز جنازه ای باقی نمی گذارد
	با وجود تمام مدارک

دادگاه صلح

Court Of Peace

چونان پرنده ای در آسمان	دل خواب می بیند ...
بالا و بالاتر	با بلند پروازی ...

زیر بار قوانین خود می زیند	بال و پر زنان چون پروانه
در حالیکه در تمام مدت آرزو دارند	بر فراز گل‌های معطر
از این قوانین	نیازهای گذشته
رها شوند.	باید کنترل شوند
انسان‌ها با خوی کله شقی	و آرزوهای دل
مثل گاو نر هستند	باید فرو نشانده شوند
که درد سری سازند	قوانین باید اجرا شود
وزود طنابی	تا از رفتارهای غیر قابل توضیح جلوگیری شود
دور گردن خود می یابند	پاسخ...
و اینک کشیده می شوند به زندان خود	در دادگاهی برای صلح
که بی شباهت به طویله نیست.	مردم قوانین را تحمیل می کنند

گناهار

Criminal

کوه ها..	خیلی وقت است که همه جادووار می بینم
بلند تر از آنکه بتوان از آنها بالا رفت	مسیرهایمان بسته شده
دلواپسی‌ها به جانم چنگ می زنند	رودهای نمی توانند جاری شوند

ونه به خاطر عملمان	مارا احاطه کرده اند
جرم هابه ما تحمیل می شود	در این رقص مجبوس
آزاد ایمان	با تمام این محدودیت ها
ر بوده می شود	مانسانهای آزاد!
	مثل جنایتکارها تهدید می شویم

رخت بر بستن از ترقی

Depart From Advancement

که انگار انسان اند	همچنان که غبار را از چهره صلح پاک می کنم
امادند انهای حیوانی دارند.	چین و چروک هارا کنار می زنم
	چهره های خون آلودی می بینم

فاصله ها

Distances

خراش دادن به خارها	یک قدم دیگر
سفر پیش می رود	تا سوراخ کردن سنگ
فاصله ها همیشه مثل همدند	قدم دیگر

ماراجدا نگه داشته است؟

آیا امیال بشر

امیدی برای صلح

Hope For Peace

من هنوز می دانم

توبه تنهایی

که با هر باران

خیلی بی رحمی

زمین دوباره جان می گیرد

که طاقت تمام شد

و به کامیابی می رسد.

هنوز من

مانده ام در مقابل هر طوفان ویرانگر

آیا این یک تراژدی جهانی نیست؟

? Isn't It A Global Tragedy

عموزادگان فقیر خانواده آدم

آیا این یک تراژدی جهانی نیست؟

به عمد از یکدیگر جدا نگه داشته می شوند

که به خاطر تفاوت های مذهبی

هچون چهار پایان

اختلافات نژادی

در فضای محسوری به نام

موانع زبانی

مرز کشورها

وریشه های فرهنگی

وزندانی می شوند.

در پیرامون نشان

عجیب نیست؟

? Isn't It Strange

مردم شب	در روشنائی روز
قدم زنان در کابوس شب	عجله می کنیم
پنهان از هیچ	برای شب
تا سپیده صبح	که خود را پنهان کنیم
با چشم های باز	خود واقعی مان را
بیدارند.	حتی از خودمان

فقط به خاطر بقا -- در مفهوم گردش یو شکل آدمیت

Just For Survival-in Context Of U-turn Of Humanity

خمیه هاشان را برپا می کنند	سفر کولی ها
دمی می آسایند.	باتاول هائی از گرمای تابستان
قافله کابوس ها	به پایان می رسد
ماوای خود را در شب می یابد	کاروان را متوقف می کنند

با آفتاب بالا رونده	بادهای تند
اشعه های طلایی	حتی قبل از سایه های شب
سیاهی را پایان می دهد	در سیاهی می وزند
کاروان	ترس پدیدار می شود
دوباره در راه	آنها... نمی توانند تکان بخورند
جونان گذشته	تخ زده می مانند
در همان جاده	تنها نور آنها
به راه می افتد.	یک چراغ تنها
	روز بعد می رسد..

عدالت

Justice

باشکم های خالی	این حقیقت است که
می خواهند....	راه میانبری نیست.
آه ای خدای قادر	برای سود بردن
عدالت کجاست؟	هیچ چیزی کم نیست
	امانیاز مندان

نیاز به عدالت

Justice Demand

حالا مشتاقانه	دهان انسان ها
در انتقاد از عدالتی که	قرمز از خون گوشت های تازه بشر
تروریست می نامندش.	و به دندان کشیدن دهل آرامش است.
	زندگی آدم ها

قانون

Law

امروز هم هنوز...	کسی که قدرت دارد باید مورد احترام باشد
قانون همین است	این قانون بود
و هنوز هم بشر	راهی برای عدالت وقتی که
خود را متمدن و	انسان های بیشتر
مخلوق برتر خدای داند.	شبیبه حیوان بودند

آینه هرگز دروغ نمی گوید

Mirror Never Lies

قلبم رامی کشایم که پاسخ گویم
 اود ستنش را با لبخندی شرمگین روی صورتش می گذارد
 و با معصومیت، آخترین سواش رامی پرسد:
 "در آینه به من اشاره می کنی افضل شوق؟"

"او کیست که برایش غزل می سرایی؟"
 "چه شکلی است؟"
 کج زندگی می کند؟
 چرا در کنار تو نیست؟"
 بعد از شنیدن تمام این توده سوال

قاتل

Murder

با چشم های خشم آلود
 روز سیاه می شود
 بیدار می شوم
 از ترس مرگ
 مضطرب
 چاقو را برمی دارم

داشتم می اندیشیدم
 ناگهان ...
 زود باش ... بیدار شو
 قاتل دارد می آید
 در تکاپو
 دلم می خواهد مبارزه کنم

ناگهان	آری
من جمله می کنم	می توانم بکنم
صدایی ...	سینه ام بی پناه است
و آینه هزار تکه می شود.	اما من هم شانس خودم را دارم

تسویه شخصی

Own Settlement

بعد از زمستان	من دوست دارم
که در آرزوی بازگشت به خانه اند.	پرنده ای را که
اما به چه وطنی ...؟	بالهای مرا از پرواز خسته کرد
رهسایانی که من می شناسم	با تغییر فصل ها
گمشدگی و بازگشت به جهنم اند.	مثل بازگشت
	ماه بیخوره های سفید

قلم

Pen

که پیر از گذر زمان است	باد ستم
------------------------	---------

سوال ہا بر می خیزند	قلم رابہ سخن می آورم
می فہم کہ قلم	نہ طوفان اشک
بین انگشتانم قفل می شود	و نہ باران افکار
و من از خوشبختی مردم می نویسم.	ہیچکدام نمی توانند آنہارا از بین ببرند

فرعون، خدای دروغین

Pharaoh As A False God

جمع می شوند	یک خود اظہاری
بہ خاطر تمام خواستہ ہایت	من خدا ہستم
کشتہ می شوی	پیمان گذشتہ
و لحظہ ہای شہرت را	مصری ہا آمرزیدہ
می ساری.	گروہ گروہ گرد فرعون

روشنایی روز

The Light Of The Day

ہمراہی سیاہی...!	در روشنایی روز
تو را از روشنایی آفتاب می ترساند	از چہ می ہراسی؟

بر روستای تو
نخواهد بارید.

که در آن آتش است.
نگران نباش..
هیچ آتشی از آسمان

راه های گمشده

The Lost Way

وزندگی زجر آور.
یکبار هدایت من
اما حالیکه آرزو
من در راه گذشته ام
گم شده ام.

مرد بالا مقام
باتاج پادشاهی اش
چهره گذشته های مرادیده است.
تصویر امروز...
لباس های پاره اش...
وتاج کثیفش

آینه

The Mirror

شکار رویاهایم
در افکارم پدیداری شود

جلوه آرزوهایم
همیشه از من دوری می کنند

پس دوباره اینجایم
 خیره به آینه
 به دنبال آرامشی
 در تصویری که می بینم.

همیشه تو را می بینم
 چهره ای که شبیه مناست
 احساس تنهایی می کنم
 همیشه خیلی تنها...

نتیجه چه خواهد بود؟

What Will Be The Result?

من حالت شرم آمیز تو را نمی فهمیدم
 که در گزیدن لبانت پنهان بود
 که می گفت قلب تو از سنگ است.

دستت را در دست می گیرم
 تب تن من آشکار می شود
 آگاه از حال قلبمان
 مهربانانه دستت را اتکان می دهم

سفر کی پایان می گیرد...؟

When To End The Journey?

و فاصله ها
 هرگز کوتاه نمی شوند.
 ولی لین را می دانم

ما به دنبال راهی
 برای رسیدن به یکدیگر هستیم
 سفر طولانی تری شود

عشقی در قلبمان
پرورنده ایم.

که هر دوی ما
از مدت ها قبل

هرگاه که مراد را آغوش می گیری....

Whenever You Hug Me?

دیدار دوباره ات
و آغوش لطیف تو
انبار آتش می شود
با اندیشه نام تو
آتش عشق
مرا کم می کند.

خاطرات ویرانگر
تلاش برای پایان
این آتش شہوت
بی پایان است
من به عشق کشیده می شوم
تب عشق
قلب مرا به شدت می سوزاند

گرد باد

Whirl Wind

وقتی به خود نگر میستم
درخت جوانی را دیدم

چگونه رخ داد...؟
نمی دانم

دلیل آمدنت	توبه زندگی من آمدی
و بیدای ات	مثل یک گردباد
و آسبی که به من زدی	و هر چیز را تغییر دادی
خدای داند	و حالا
که تو واقعا که بودی...	همه چیز متفاوت است
اولین تفکر من از تو	درخت جوانی
تنهایک دختر	برگ های خود را به زمین می ریزد
بعد شاید یک پری	زمین پوشیده شده است
که می توانست	و من
باد تند زمان باشد.	در حیرانی تنها گذاشته شدم

صفر صدا

Whistle

مقایسه کن	در خیالم
سپس به جای سخن گفتن	تلاش می کنم
پس از آهی سرد	مردم فقیر خاک پشتوهارا
صدایی از تعجب من در درونم	با مردم سفید و سرخ پوست

می گمزد.

پرچم سفید -- نشانه ای از صلح

White Flag... -a Sign Of Peace

به دنبال آرامش درونی من می آیند.

اینک در آرزوی

پرچم سپیدی

که نشان صلح و کامیابی است

که علیه سیاهی پیش رود.

خود را در رنگهای مختلف

ناپدید می کنم

مشتاق صورتهای زیبای جستجوگر انجام

همین که تمام این رنگ ها

گرد هم می آیند

زیبایی های زندگی

خانه های سپید

White Houses

خون آنها

به وسیله حرص کاپیتالیسم

مکیده می شود

آنطور که در تاریخ نوشته شده

خانه ها

سپید مثل برف

ساخته شده با عرق کارگران

واشک یتیمان

این خانه های سفید چون برف
آب خواهند شد

خورشید سوزان پدیدار می شود
نزدیک زمین می آید
و سپس

کلامی از برج ایفل

Words From The Eiffel Tower

میفزا
اما هنگامی که درخواست ایفل را شنیدم
فکر من تغییر کرد
"این کار را نکن مرد جوان
من هرگز نمی توانم
از سرزنش آن مردمی که
زندگی شان را در ارتفاع من از دست داده اند
دمی بیاسایم."

یکبار به دل من
فکری افتاد که
از برج ایفل پر م
در هوای سردت بخیزم
و فریاد بزخم نام خدا را، و بگویم:
زمان بیشتری به زندگی آهنپایی که
به دنبال صلح جهانی اند
و برای کامیابی همه می جنگند
و زندگی خود را به خطر می اندازند

سخن آینه ... نه من

Words Of The Mirror... Not Me

هنوز به شمشیر کهن	روزگار چوپانان
که باگذر زمان کند شده است	دیگر به سر رسیده است
افتخار می کند	نحوه زندگی آنها
در انعکاس افکار	حالا توسط دیگران اداره می شود
ما برنده خواهیم بود	حتی فرزندانشان
اما ما باختیم	می دانند که شمع هارفته اند
و حالا مثل بردگان زندگی می کنیم.	و حالا با چراغهای تازه ای می بینند
	طرف دیگر آینه

دلواپسی ها

Worries

در تلاش برای نزدیکتر شدن	راهم راه قلبش ساختم
چهره واقعی اش را دیدم	در چشمش
	کنارش ایستادم

همچنان برای پیدا شدن ...

Yet To Be Found

قلب عشق ...	امکان رنگ ها
هنوز منتظر ...	همچنان برای پیدا شدن
زبان حرف های شیرین	باطعم کشف نشدگی ...
همچنان در حال سخن گفتن ...	همچنان اشتها آور

باور داری یا نه ... ؟

You Believe It Or Not

گره می گمزد	تو
و مثل ببر گرسنه	مثل گربه
شکار می کند.	ضعیف می نمایی
روح های خویشاوند	اما مغرور
چون تن و جان	همیشه پنهان از روشنایی
مادر گیر یک سوال هستیم ...	اما کمی صبر کن
تو کی هستی ؟	یک روز

و من کی هستم؟

ماه‌شیر می شویم

تازمانی که این سوال ابدی

درنگ می کند

و چون یک مکث می‌لستند

اما فقدان و نبود نیمه دیگر مان

همیشه

به دنبال پاسخ

و ما برای یافتن آن

هر گز خسته نمی شویم.

آرزوهای گمراه کننده

وقتی چشم‌انم را می بندم

می توانم تو را ببینم

گویی دوباره زندگی می کنم

این رویاها

در خواب من

می آیند و می روند

و من دوباره می زیم

هنگامی که چشم‌انم را می گشایم

با این رویاها پرسه می زیم

همین رویاها بی که در عمق خاطره ام

درنگ می کنند.

مقصد خواستن

من هرگز نمی توانم خودم را ببینم

تازمانی که خود را

در صحرای زندگی گم کردم

و دریافتم که چه خوب است

غرق شدن در آبی چشمان تو

برای شناخت راه عشقم

م بادر خشش چشم تو

بی درنگ

پیش می روم

تابه مقصد خواستنی ام برسم.

راه احساس

Way To Sense

مرا به جلومی رانی
وازر ویا باحقایق رامی بینی.

آری تو...

بالبختند

شادی

و حتی اشک

احساس می سازی.

فکر می کنی که مرا می شناسی

شاید...

امادوست من

من تو را خوب می شناسم

تو...

مرا به احساسم وصل می کنی

چشم خفته مرا می گشایی

انسان ضعیف

Weak Person

اما ای خدای من

چه کس دیگری

تو را قبول خواهد کرد.

تو...

پروردگار قبل از من

و پروردگار بعد از من

ضعف

Weakness

درد ہا تحمیل شدند	تلاش من بی اندازہ
سرزنش ہامال من، من تنہا	پیش می روم
بہودگی ام زساد	موانع می شکنند
ہیچ ریسمانی از عاشقی نیست	من باید ہمیشہ اول باشم
کہ بہ آن چنگک یازم.	دوستان زیاد می گم شدند
	ہمان وقتی کہ طمع بہ رسیدن داشتم

چه بر سر تو آمدہ است؟

? What Happened To You

نمی توانی حرکتی داشته باشی	آیا تو بودی؟
پاہای پر توان	ہی پشتو...!
حالابی استفادہ	کہ مردم را بہ جلومی راندی
در جستجوی حمایتی ہستند.	و آنہار دپای تو را دنبال می کردند
نہ مثل سکوران	اما بہ امروز خود نگاہ کن

این احتمال است که
تو بیخ شویید
و شان خود را از دست دهید.

شما چشم دارید
که سالم اند
اما نخواهید دید.
در زمانی که می آید

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

? Who Could Sing Happy Songs

چه کسی می تواند نغمه های شادی بخواند؟

عروس زمان رفت

بهار زیبای گرید

بر بیوه تنها

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

این تغییر فصل ها

همیشه صلح و کامیابی را

یک علامت سوال می کند.

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند...

بچه ها در بازی هاشان

آینده خود را امید دارند

امادر لحظه های رکود

همه اینها فریب است.

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

آشپزهای توانند

غذاهای بی نظیری بیافرینند

که هر گز مزه زهر ندهند.

چه کسی، کسی را پیدا کرد...؟

? Who Found Whom

و آن عشق من بود	غریبه ...
یا اینگونه به نظرمی رسید	محبوب ...
اما حالا حیرانم	قلب مرا می شکافت
آیا آن من بودم	حرفهای و دش را می بیند
که تو را یافتم	هر صفحه ای که می خوانم
یا تو که مرا مزمه کردی	نیاز عشق

چشم پهناور گشاده

Wide Open Eyes

که بی برگ می شوند	مردم رنج دیده
برهنه شده اند.	شبیبه اسکلت
قلب ثروتمندان	گرسنه و تشنه.
در خوشگذرانی ها و حمام آفتابشان	مردم
از درون کور مانده است.	مثل شاخه های درختان در پاییز

آنها دیدن نابودی،

درد و گرفتاری فقیران را

انکاری کنند.

تنها راه جدایی -- شعری برای دکتر و آسای خوب و ناز نینم

The Only Way For Detachment-a Poem For Honey Sweet Dr.Ouasa

سوگندی خورم

همه سعی خود را می کنم که کاری کنم

و دلم می خواهد بدرم

تمام آن مشک های پر معنای

گل های رنگارنگ که

نمادی از گرمای محبت اوست

و شکارچی عشی که او برای من داشت

در گذشته حیرانی من

بالبخت های زیبایش از ایمان

آری، او

همان زیبا

او که نه تنها جلوه جان من است

بلکه تنها بهانه نفس کشیدن من هم هست

درست مثل هر تپش قلبم

یا رویای چشم های باز

اما با همه اینها

هرگز سوگند نمی خورم

نمی توانم سوگند بخورم...

او را از دلم بگیرم

چرا که در این صورت

نیمه دیگرم را از خودم گرفته ام

و این است دلیل این راه جدایی

برای جدایی از او برای من

که پایش را بر گلویم گذاشت

و گذاشت که روح من با نام او

به آسمان با پرواز کند.

ذات انسان ها

The Nature Of Humans

مرزها کشیده شدند	اگر راهی می تواند ساخته شود
با ثروت، رقابت و مذهب	مثل رنگین کمان
این دیوارهای محدودیت	از زمین به آسمان
در تمام ملت ها هست	به ماه... دریای ستاره ها...
چون حیوان های در دام	پس انسان هایی که
آنها همیشه در هر اسند	در حصار سختی شان محصورند
بار فقرهای وحشی گرانه	چرا نمی توانند
در مقابل انسانهایی که آنها را دوست ندارند.	مدتی پراکنده شوند
	و آنگونه که هستند نباشند...

دوست من .. گوش کن !

Listen... Firend!

از خراش انگشت های نازکت روی دستت

فهمیده ام

در عمق دولت
 اما زمان در حال سپری شدن است
 و تو همچنان ساکتی
 و انگار در تمام زندگی ام
 با هوای پیرامونم سخن گفته ام.

که ستاره بر آن پرده خالی می نشاند
 که چیزی می نویسی
 یای خواهی خطوط خوشبختی را پاک کنی
 چرا...؟
 من نمی فهمم
 رازی را که تو پنهانش می کنی

عشق صلح

Love Based Peace

اگر ما عشق را
 برای صلح و
 صلح را برای بشریت ارتقا دهیم
 من ایمان دارم
 شادکامی زندگی اجتماعی
 حتما تضمین شده است
 و خوشنودی بی پایان
 در زندگی انسان خواهد بود.

فرمول صلح

Peace Formula

بالبخندهای مهربانی	اگر شکاف میان دلها
بوسیده شوند	با عشق
فرزندمان خانواده آدم	پر شود
هرگز از یکدیگر آزرده نخواهند شد.	وجان با

قدرت صلح

Peace Power

با افتخار مرا	به جای انتقاد از
عضوی از این خانواده جهانی بدان	احساسات عاشقانه من به خاطر صلح
و به کلام من که برای آنها	بهتر نیست؟
از عمق دل از قلم فرو نشاندم	دلهای خود را به روی آنها بی که
احترام بگذار.	فرزندان آدم و حوا هستند
	بگشایم

در اینجا شعری است که به درخواست دو ستم، افضل شوق آن را مر سوم می کنم. شعر من کلام قدرتمند اوست

و به جای انتقاد یا شرم از پاشخ
 که امیدی وجود دارد در قلب مردی از صلح.
 چرا که درون ما
 ایمانی قوی وجود دارد
 که صادقانه به آینده ای سالم معتقد است.
 از عمق دل خود
 تمام توان خود را ستع می کنم
 به امید اینکه ما پاشخ را خواهیم یافت.

قدرت صلح: کاترین مک دونالد
 پروای کنم از نقدی که این مرد
 بر من بکند
 که تو نمی توانی انسانی برای صلح باشی.
 بشر به سختی گیر افتاده است
 و ما با غریزه کشتن زاده می شویم.
 اما من، فرزندی از آدم و حوا
 زندگی ام را وقف پاشخ بانی کرده ام
 که به دنبال آنیم.

پول

Money

یا بگیرد از آنها
 آنچه می خواهند
 آنچه نیاز دارند
 فقط پول.

از سپیده صبح
 تا غروب خورشید
 زمین بر محور پول می چرخد
 تا بدهد به مردم

عشق بی رحمانه

Love With Cruel Way

چرا که اورا تنها لطف زندگی خود می دانستم	آرزوهایم
اما او..	عواطفم
افسوس	احساساتم
مغرور زیبایی اش	اشتیاقم
با احساس بی رحمانه نفرت	و حتی امیدهای زندگی ام را
مشتاق شکستن و	تسلیم او کردم
ویرانی قلب بی گناه من	تا شاید تو جبهی به من کند
و مغرورانه	و پی در پی
لبندهای مصنوعی بر لب نشان می دهد:	چون غلامی
این عشق او به من است.	سر تسلیم در مقابلش
	فرود آوردم

جنون از منظری تازه

Madness –in New Perspective

مثل شاهزاده پریان	جنون تصرف کرد
پنهان از دیده ها	همیشه روبه جلو
شکافی بعد از تو هست	در این جستجوی بی پایان
که مرا به دام می اندازد.	در سفر
	روز و شب

جنون جدید

Madness –new

من در تعقیب تو بودم	این عشق دیوانگی است که مرا
ای محبوب رویاهای من	به لبه بی خودی می کشاند.
اما در تعقیب من	من به شهرت مجنون نیستم
من هم مانند مجنون	اما به خاطر عاشق بودنم
تنها و فریب خورده ام	در جستجو...
و اینک ...	چرا که در تمام سال ها

چشم تو را برای نگریستن به چشم من
کور می کند.

اگر من قبل از لیل با بستم
جنون این عشق

من و کائنات

Me And The Universe

در این عالم و سبعم
برای آغاز این ماموریت
میلیون ها انسان مثل من لازم است.

دلم می خواست
همه چیز را توضیح دهم
اما
من غباری کوچک

فرسخ شمار

Milestone

آن هنگام که سعی می کنم خودم را پیدا کنم.
چیزی ...
همیشه جاری می شود
سعی می کنم بگم بزم
و حرکتتم را ادامه دهم

بی خبر ...
از تاثیرات شیرینی که عشق او
بر من داشت ...
گاهی ...
وقتی احساسات شدت می گیرد

رد پای من
فرسخ شمار من است.

نگاه می کنم
به راهی که پشت سر گذاشتم

سوال ذهن

Mind`s Question

حالا....؟
بعضی چیزها هرگز تغییر نمی کنند
قرن و حشیکری ادامه می یابد
هنوز آنها در غار زندگی می کنند
یکدیگر را می کشند
با اینکه راه دیگری هم هست
نشانی از انسانیت نیست.
و حشیکری....

وقتی که انسانهای اولیه
که در غارها زندگی می کردند
رفتارهای وحشیانه را آغاز کردند
زندگی یک نزاع بود
تمام چیز که آنها می دانستند
کشتن بود
تتباراه بقا
و حشیکری...

مسافر گمراه

Misguided Passenger

وقتی بر پشت اسب افکار

آه دوست من....!

تا چشمه های تازم	ببیند.
تو آنجا نیستی	همزمان که این حرف ها را فاش می کنم
عرق از جبین پاک می کنم	اومی خندد
دوست من	با نگاهش طعنه آمیز
بالرزش کلمات	اینسارابه من می گوید:
با او حرف می زنم	:آقای شوق!
چشمان من هنوز می باید	تو یک شاعری
دختری را که در تلفن	یک مسافر
با من حرف می زد	که در پس سرابی در بیابان زندگی می رود.
ومی خندید	

فقدان صورت باطنی

Missing Eternal Face

هرگاه جانم
 چهره زیبایی می یابد
 مثل رویاهایم
 شبیه افکارم

به قلبم می پیوند

با نفس هایم تنظیم می شود

امادریغا....

آن همیشه تکیه زده به شانہ های غریبه ای است

به جای من.

باب دهم بعنوان بازی زمان

بازی زمان

Play Of The Time

روزی از صحنه بازی	هر بازی
پاک خواهند شد؟	به پایانی می رسد
یا ...	پروردگارا ...
در تمام دوران ها	این بازی کشتار میان انسان ها
مثل سگ های بی فایده	آیا پایان می پذیرد؟
خواهند جنگید؟	کی؟
و هرگز معنای واقعی انسانیت را	آیا به خاطر انسانیت
نخواهند فهمید؟	این حیوانهای درنده
	وحشی های طبیعت

عصر آهنی

The Iron Age

فلز بر فلز

شمشیرهای دیروز

فقدان انسانیت	دست در دست
کشنده، کشنده است	پایه های زمان می چرخد
هرگاه و حالا...	همیشه در حرکت
انسان از ترس لبریز است	هرگز نمی ایستند...
بمب انسان هارا	اول یک ایده
مثل روبات کرده است.	حالا واقعیت
	بمب های اتمی.

مروارید قیمتی

Precious Pearls

آه... رویاهای شیرین	آه.. نور آفتاب
مرواریدهای قیمتی	دستان تویی رحمند
گوی های پراکنده شده من	که صدف خوشایند مروارید شبهای مرا
دیگر هرگز در صدفی جمع نخواهند شد.	می شکنند

گنج بی ارزش

Priceless Treasure

آینه عشق	چون عتیقه ای بی قیمت
و در قلب بی قرارش	گمشده در غبار زمان
اسم مرا حک کرد	به تازگی یافت شده...
عشق او جاودانی	وقتی اولین بار
اما تمام اینها	لبهای لطیفش
تصادفی به نظرمی رسند	با مهربانی لبان مرا لمس کرد
که من باید این را در	به شیرینی غسل بود
گنج بی مقدارش بیابم.	و چشمان زیبایش
	تصویر مرا منعکس کرد

اسیر تن

Prisoner Of The Body

دل می خواست	نزدیک بودم
روی شانہ های باد بنشینم	به اینکه راه فرار از این قفس را پیدا کنم.

به سمت زمین سقوط کردم

دیگر بار

مجروح

با احساس اسیری

در بین لایه های درد

من زندانی تن بودم.

در اوج با پرواز کنم

به سمت آسمان

تا آزاد باشم...

ناگهان

بالهای خیال من

و من چون بمبی سوختند

آتشین

علامت سوال

Question Mark

چرا؟

این سوال است

پاسخ...

گویی هنوز فقط یک علامت سوال است.

اینجا...

هیچ کس

به دیگری تعلق ندارد

همگی زندانی اند

علامت سوال ... دیدگاه جدید

Question Mark –new Angle

فواره باروبه آسمان	دریک دست ...
این آبها	سرچشمه عذاب
انسان هارا مملومی کنند	آرزوهای زیاد
فرا تر از دسترسی	همچنان تشنه
در رد آرزوها	فقط یک جرعه ..
این زنان خیس	امانشدنی
در خواسته ما گم می شوند.	در مرگ هر کسی ...
	در دست دیگر

علامت سوال از مسیری جدید

Question Mark – With New Approach

تمام مارا	خدای بی چهره من!
شلیسته حکمرانی خود کردی	بزرگتر و تواناتر از همه!
چیزی که در زمین مرا حیران می کند	با این کائنات عظیم

منزل خودت انتخاب کردی.

این است که چرا قلب کوچک مرا

توجه به پیری

Realization Of Old Age

احساس پیر بودن
ترس از تحقیرشان
اگر آنها چین و شکن های
چهره مرا ببینند.

زنان زیبا
در من احساسی برمی انگیزند
که لبخندی بر چهره ام می نشانند
و سپس فهمیدن

اثر معکوس

Reverse Effect

ملکه زمین
بازیابی شاهوار
باغزور مرا انگریست
من احساسم را
مثل یک برده
به او سپردم.

تصور می کردم
اورا با ایمان
و عشقم
رام کرده ام
اما زود...
آن بانو...

انقلاب قلب من

تولد دختر ناز نینم سکانی هدیل بریشنا چک شود افضل خان د 29 جولای 2003

Revolution Of My Heart –the Birth Of My Sweet Daughter Sakani Hadeel

Breshna Afzal Khan, On 29th July 2003

خروش تندر	غرش در آسمان
و ابرهای سیاه که مدتها بود	نور رعد و برق
در قلب من خانه داشتند	ابرهای سیاه و سنگین
حالا رفته اند.	باران به این پامین می بارد
یک نور زیبا	و آبهایی را جاری می کند
طوفان را پاره کرده است.	در طول سال ها بر این
نور روشن دختر ناز نینم	خاک سوخته.
و به همین دلیل او بریشنا نام گرفت	طوفان زندگی
- نور روشن قبل از طوفان -	با قول های قلب بی ریشه من
و نور او	خشمگین ترمی شود
تا ابد	به خاطر جوانه زدن گل های امید
روزهای غم انگیز را	که یک بار محروم شده اند.

از زندگی من و ایسا محو خواهد کرد.

درست یا غلط

Right Or Wrong?

جنون امروز	بازی سربازان
بازی کشتار	نوشتن اسم ها
جنگ مقدس	به روی گلوله های تفنگ
پرواز گلوله ها	بار کردن اسلحه ها
مرگ مردم	آنچنان که تو تمام این هارا
همه به نام پروردگار.	برای حقوق بشری نامی.

شیطان می برد

Satan Wins

فرود می آید	نظاره می کرد
در قدر دانی از اینکه	فرزندان بی شمارش را در مقابلش
همه آنها را تحمل کرده است.	و آدم از صدای خواب او بیدار می شد
اما این رفتار متواضعانه	احساس کرد که او به زمین

آدم	به زودی توسط خنده های شیطانی و لگردد
در آن دقایق	بررسی خواهند شد
می ترسد	و صدای خنده تقلیدی تلخی
و تمام غرورش	گوشه های راپاره می کند
از بین می رود	در این وحشت مصیبت
و با چشمان در هم تنیده	آدم به دور خود می چرخد
به آسمان ها نظرمی افکند	و چشم هایش
و آهی از لبهای نفس بریده اش می گمیزد.	هیچ چیزی جز
او تسلیم می شود	نوادگان پسرانش
شکستش را	هائیل و قابیل
در دست دشمن درونی اش شیطان	نمی بیند
می پذیرد	که در کمال ناباوری
و خداوند شاهد ساقی برای این ماجرا.	فرزندان شیطان را به دوش گرفته و می کشند.

خواست های فصلی

Seasonal Demands

نه در درونم	طعم
این قلب تغییر می کند	هر کدام را دوست دارم.
مثل وضع آب و هوا	زیبایی رنگ های گانه...
و فصل باران را در گون می کند.	آن با در فصل

بند های خود خواهی

Selfish Ties

خیلی عجیب به نظر می رسد	انسان می تواند خوشبخت باشد
هزاران بند بایک رفتار ساده	شادی تجسم بهشت نیست
به آسانی پاره می شود.	اگر آنها فراتر از ماهیت خود خواهی خود را ببینند.

دیوار های بی عاطفه

Senseless Walls

هر روز	فاصله آبی آسمان
کمتر می شود.	و غبار زمین

بی حرکت
مثل دیوارهای بی عاطفه.

اما فاصله قلب انسان ها
بیشتر می شود
عمیق تر می شود

فراق

Separation

صدای گریه می شنوم
جای خورم
در یک فقدانم
تو از دمیای من رفته ای
ای غم من ...

اینک
من از سفری طولانی
بازگشته ام
بسیار خسته ...
از در تو وارد می شوم

اشتراک اجزا

Sharing The Parting

کنار تومی نشینم
از درون
اینک خوابیده ای

حالا بخواب
قلب بی گناه
آه اقبال

اما این سر نوشت بی رحم بود
که تو را گرفت.

مرده برای این دنیا
زندگی ات بیهوده بود

احساس دزد

Thief Feelings

من چون دزدی ساکت می مانم
چرا که من مدت هست
نشانه های عشق تو را می بینم و
فاش نمی کنم.

چندین بار نگاهت را دستگیر کردم
وقتی نگاهی می دزدید
من شاید خالکوبی سبزه
به روی چانه ات هستم
اما ای دوست من ...!

تشنه

Thirst

اینک با چشمان باز
بپنج شده است
من تنها تشنگی پیدا کردم.

ایستاده خارج از ایمان
در صحرائی نا هموار قلب سخت تو
به دنبال نوشیدنی ای از عشق
آنچه در رو یایم بود

فقدان ببرها

Tigers Lost

باز هم عو عو سگ ها	انگار بیدارم
پنهان در پوست بایی	خیابان های دهنده
چون شتران	پراز سگ بایی است که عو عومی کنند
شاید...	چرا سگ ها...؟
این پوستها	ببرها کجا رفته اند؟
و این تغییر قیافه	شگفت زده بودم
برای فرار از دشمنان نشان	از دیدن سگ بایی که
و مظنون نبودن است	خون می ریختند
بعدا...	بادهان های مجروح
به اعضای ملت من	دوباره
نگرانی	با امید دیدن آینده ای بهتر
اندوه و محرومیت	اما
تحمیل می شود	...
تمام نیاز مندان	من آرزو دارم خواب می بینم

به سوی قتل عام
پیش خوداهند رفت.

شلاق خوران به گردن
مثل گله ای رام

برای کریستوفر کلمب

To Christopher Clombus

این حصارها
مرا از جاری شدن بازمی دارد
مثل مسافران گذشته
این آرزوی من است که
که به گوشه های دنیا بروم
و پرچم سفید صلحی که به دوش می کشم
و در فشی که دارم
تمام مرزها را محو کند.
و ای کاش بشر
می توانست مثل قرن های گذشته
به یکدیگر پیوندند.

برای تو جهان مسطح نبود
تو مقاومت کردی
که این راه به همه نشان دهی.
من هم سعی می کنم
افسانه های گذشته را ببینم
و تفاوتهایی را که تو با سفرهای آزادانه ات
چون فرشته داشته ای.
اما... ای استاد من
این مسافرندانی شده است
در میان صد هارمز
که راهش را بسته اند.
این ممنوع است.

برای مایکل آنجلو

To Michael Angelo

و اینجا...	در نگرانی و عشق عمیق به هنر
در سنگ تو زنده	که این طراح
ایستاده ای	با سنگ ها و مرمرها
آماده نفس کشیدن	به زندگی داده است
جذاب	تو...
بر فراز مانگاه می کنی	خالق فرشته ها
خانم هایی را که به تو درودی گویند.	در اندیشه شیطانی.

انسان های امروز...

Today`s Human Beings...

که اکنون انسان ها به آن می پردازند	به هر اندازه که شیطان
چیزی نیست جز	برای دیگران آرزوی کند
جابه جایی ابلیس	توبه خوبی نیاز داری
به عنوان یک فرشته	این پر هیزگاری

شکجه

Torture

امارفتار شیرینیش	پنج گاه آری
مهربانی او	پنج گاه نه
این محبوب من	نمی گوید
مراد در آتش می کشاند	در طفره از جواب سوال من
بایک لبخند	در سکوت می نشیند
و من دوباره می پرسم.	هر گاه سوالم را تکرار می کنم
	سکوت بی رحم ...

فاجعه

Tragedy

جلوه کمال	بالاخره خسته
چهره من	زمان نزاع را کم می کند
با گذر زمان	جستجو برای یافتن چهره ای واقعی
سالخورده می شود.	آرمان رویاهایم

به رنجی که هرگز برای من نخواهد بود.

حالا اقرار می کنم

فاجعه قرن بیست و یکم

Tragedy Of 21st Century

نغمه های زیبا

حالا...

برای درهای ما خوانند

زیبایی زندگی

حالا رفته اند

در رویاها ناپدید می شود

و سکوت هوای پر کرده است.

آنها که به خاطر عشق

زندگی

Life

خودت را بارنگ های بسیار رنگ آمیزی کن

اگر می خواهی به دنبال

به زودی جانت

معنای واقعی زندگی بروی

تشنه هر آنچه می بینی خواهد شد

پس با نام خدا...

قله کوه ها که کلاه های از برف دارند

کتاب را ببند

ساحل شن ها

و خودت را برای رویارویی با طوفان ها آماده کن

در کرانه اقیانوس

با چشمانت جهان را بگرد

این تشنگی را در تو پدید می آورد

اینک تو کاروانی هستی

که با اشتیاق

تشنه ای برای جستجوی ابدی

و اینکه هرگز نرسی.

رودهای جاری در زمین

چشمه آب هادر جزیره های سبز...

گلویت می سوزد

قلبت گرفتار می شود

همان که زیبایی زندگی را آفرید

زندگی و من

Life And Me

ویران می کند

و دسته ای درد به بار می آورد

اما

با تلاش

به زندگی بهتری امید دارم.

اشتیاق

مرار و به جلو

و در حال جستجو

نگه می دارد

جنون

زخمی می کند

زندگی کمتر از جهنم نیست

Life Is Not Less Than Hell

پنهان کننده زشتی ها	من ایمان دارم که
و آفریننده رویاها هستند...	بی عدالتی گناه است
هر رویا صدها معنی با خود دارد.	و ما موریت حصار جهنم است.
هر آنچه می بینیم	ما لحظه های سخت را
مثل بهشت در طبیعت چیده شده	به طور شگفت آوری
مردم فردوس	تخل می کنیم
همیشه در سکوت اند	هیچ کس نمی داند
و هرگز ادعایی ندارند	دلیل گنا هاش را
این بهشت واقعی است.	که موجب این همه گرفتاری
بهشت زندگی با جهنم هایش	در این مسیر زندگی می شود.
در تعادل است	زندگی یا بهشت مصنوعی؟
هر گامی که برمی داریم	تمام تجربه های زندگی
چالشی در انتظار است.	سرچشمه های زیبایی

نور و ظلمت

Light And Dark

و پنهان می شوی من ... روشنایی روز در آرزوی گشایش.	گرچه تفاوت کمی در ظاهر ما وجود دارد باید چیز دیگری هم باشد ... تو ... در تاریکی فرومی روی
--	--

زندگی در گور

Living Grave Yard

که نوری ندارند ... عاطفه ای نیست قلب هاتخ زده انسانیت بی اعتبار شده. لاشخورها- دروگران مرگ- بی‌توته کرده اند و بی پرده می زیند	این شهر است ...؟ پیرامونت را بنگر گوری کوچک اند خانه ها.. مغازه ها و خطوط سنگ قبرها. و مرده های سرپا با چشم های کور
--	---

مجبورند شهر را نگه دارند.

سرنوشت بد فرشتگان این که

سفر دراز

Long Journey

اینک

عشق ...

جوانی مارفته است

سفر طولانی و طاقت فرساست.

بالاخره

انگار بین ما

مادر پیری به هم می رسیم.

دو قدم فاصله است

بارقه و خاکستر

Sparks And Ashes

اماماهیت این شعله ها

بارقه های زیبایی

تورا به جایی خواهد کشتاند

از زبانه آتش درونت

که آتش های سوزانش

نشانی از ستاره های درهبوط

تورا خاکستر خواهد کرد.

که به زمین قلب من می ریزد...

زمان محدودیت

The Time Of Bonding

می شمارند.	زمانی بود که من از
اما خنده به عشق	دختران فراری بودم.
و در عین حال محدودیت دل	به من نگاه نکن.
کار غیر ممکن.	آنها مرا مردی به کمال رسیده

چهره واقعی زندگی

The True Face Of Life

صداها چپسره	هنگامیکه نزدیک به پرده گاه تکمیل
متفاوت در نژاد	آرزوهایم هستم
مدل مو	نگرانم
رنگ چشم	همچنان تمام این تصاویر
در خیرانی من	بی حرکت
چهره ای محف	در این آلبوم
در حاده ای به سمت کمال	خاطرات من می شوند.

هنوز می گردم	مایل با جاده سنگی
پیش می روم	در راس
می تقیم	جسره ای زیبا
مثل همیشه	جسره محبوب من
به سمت مکانی	تمام این صورت ها
که به چهره دوست داشتنی تو برسد	به من کمک می کنند تا به
چهره صلح	تو برسم ای
چهره زندگی من.	کمال من

ارزش زندگی در اینجا

The Value Of Life Here

غمگینانه می نگرم	وقتی رفتم
ارزش کوچکی احساس می کنم	به خود افتخار کردم
ارزش من	در این فکر که مردم من
تنها چند پنی	مرا گرامی خواهند داشت
چرا که آنها که حالا مرده اند	هر گاه
بی ارزش برای ملت من	به قبرهای شکسته

قبلا چون یک ارتشبد شناخته شده بودند.

پژواک

The Voice

نیازهای معاش
تورا از تله های رویاها ربامی کند
بع تو انسانیت می آموزد
تورا در راه حقیقت نگه می دارد.

صدای ضعیف گوش می کند
چشم من خسته از عذاب رویاها
طاعون خواب من طولانی تر از
سپیده صبح نیست.
صدای ضعیف سخن می گوید

درختی نیست

There Is No Tree

امادر بیابان زندگی
هیچ درختی پیدا نیست.

مشتاقم
دمی در زیر سایه درختی
استراحتی کنم

جهانی سازی عجیب

Strange Globalization

در واقع	آتهایی که جهان را یک دهمده توصیف می کنند
دیوارهای ناشناخته	می گویند...
شهرهای آنان را احاطه کرده است	تمام کشورها در این کره
و به دیگران اجازه ورود نمی دهند	مثل خانه بانی هستند
و این را امنیت می نامند.	در یک دهمده
	و باید خیابان های باز داشته باشند

خرافات نفیرین شده

Supersticious Confounded

بر پیکر شخص دیگری	گاهی...
اما	اتفاق می افتد
با تعجب	این چنین که گویی
از خود می پرسیم	من چهره خود را می بینم
آیا این واقعا منم؟	که بزرگ شده است

ہماندیک سگ
بہ من عوعومی کند.

وآن بشر
چون یک تو ہم نفرین شده

بہ دنبال سایہ

In Search Of Shade

اماروزگار بی رحم
کہ مر اپی در پی می فریبید
با آفتاب سوزان می سوزاندم
در این بیابان پہنار کہ زندگی می نامندش
بچ درختی نیست.

در راه زندگی
با امید بزرگی همچنان پیش می روم
آرزویم این است
کہ زیر سایہ خنک درختی
دمی بیاسایم

در پنهان

In Secret

اما اگر نہ
نام من در تو نوشته خواهد شد
تا ابد
چونان حکاکی روی دیوار

بہ من بگور فیق
اگر آدمہای پیرامون تو
مرادوست تو میدانند
اسم مرا از قلب خود پاک کن

و هر چه می خواهند بگویند.

نیاز عشق را بر کن

و بگذار دنیا ضد ما باشد

در آینه فردا

In The Mirror Of Tomorrow

به زودی

بمچون برگ های خشک مرده

تو در آینه فردا خواهی بود.

جلوه های دیروز

امروز را ترسیم می کند

آدم های زیبا

شاخ های خود خواهی را از سر تو می شکنند

افضل شوق به نظر دوستان

شعری برای شاعر پیچ و تاب های سرنوشت افضل شوق: ملیسا لاندین

A Poem For The Poet Of Twist Of The Fates: Afzal ShAuq

بعد از خواندن " پیچ و تاب های سرنوشت "

حرف هایش

به روی صفحاتی بی شمار

که به زیبایی به دنبال هم آمده بودند

در گذر از دوزبان

کوتاه و ژرف

و در بردارنده معنای با ارزش خود هستند

من خودم را در دریای پریشانی سرگردان یافتم.

و قدر تمندها نه یک دل شدم

هماگونه که می گریستم ...

برای تمام عشق هایی که گم شدند

در میان بصیرتی که نایلم شد

انحنای گیسوان زندگی

که با امید و وارستگی از شیفتگی بافته شده است

تمام هدایت‌ها برای یک بشر مادی

خون و محدودیت است

فیض زمان با ماموریت سفر

حادثه خوشایندی است که تنها یک سفر داشته باشی

در مسیری به ویرای چشمانش

یا قلبش می‌رسد

به وسیله دست‌های او

در مقابل تو افضل

من قلمم را زمین می‌گذارم

تنها چیزی که می‌دانم باشعراهای زیباییت

که تو تکه‌ای از خورشید، بزرگترین ستاره هستی

که بشریت تا به حال شناخته

واما کلام تو

تو حتی خود نمی‌توانی تصور کنی که

بعد از کلامت چه حرارتی در روح هر کس طنین خواهد انداخت....

تولدت مبارک -- کلامی کوتاه برای افضل شوق

Happy Birthday, Few Words For Afzal Shauq : Vilma Zaballero

و در این روز	با دوستی ملاقات کردم و مفتخرم که بگویم
در این روز خاص	که در میان بسیارها
اجازه هست که اولین شخصی باشم که	او برای بودن ایستاده است
درودی کند به تو افضل شوق	شخصی ویژه
ومی گوید تولدت مبارک!!!	پراز همدلی

تولدت مبارک -- نوشته شده برای دوست خوبم افضل شوق : استفان فیل بک

Happy Birthday, Written To My Good Firend Afzal Shauq

Stephanie Philbeck

وسواسی	قسمتی از واژگان سخنرانی تعریف هم خانواده متضاد
تازه کار	صاف و ساده
گمنام	ناگمیز
تظاهر	رخوت

ناهنگامی

زبان بازی

تولدت مبارک افضل شوق : نیک اندرسون

Happy Birthday Afzal Shauq: Nick Anderson

برای دوستم

به زودی تولدش است.

اواز من خواست که بنویسم

پس به عنوان هدیه ام به او

خواهم نوشت

تولدش نزدیک است

پس ای دوست من

به زودی برایت آرزو خواهم کرد:

تولدت مبارک

از من به تو

تو شاد خواهی بود

برایت عمر طولانی و سرشار از عشق آرزو دارم

آرزویت محقق خواهد شد

حتی اگر تو آن را نبینی

اما به زودی ...

آرزویت به واقعیت خواهد پیوست

و صلح و دوستی تمام دنیا بر او خواهد کرد.

تولدت مبارک دوست من

چرا که تو در هر عصر تنهایی هستی

بشمار

اشتباه نیست

از من به تو

تولدت مبارک

هدیه من آنجاست

در این شعر نو

از من به تو.

تولدت مبارک افضل : شانا ویرتزر

Happy Birthday Afzal: Shana Wertz

امروز تولد افضل است

شاید جشن بگیرد و هلهله کند

شاید همه ما جشن بگیریم که

افضل عزیز ما

سال دیگری در کنار ما گذرانند.

تولدت مبارک افضل!

امیدوارم همه وقت زندگی ات را در دست داشته باشی.

امیدوارم سلامت باشی.

شاد و سرشار از

آرامش و نشاط

و همراه تو باشد لبخند.

از طرف خانواده جهانی ات

تولدت مبارک افضل

تولدت مبارک بہترین دوست من : استفان فیل بک

Happy Birthday My Best Firend: Stephanie Philbeck

مبارک مبارک مبارک

تولدت مبارک

تمام این کلمہ ہارا باخلوص می گویم

بہترین ہارا برایت آرزو مندم

بہترین و شادترین تولد

کہ تا بہ حال داشته ای

تو حالا ہجده سالہ ای

و حالا آزادی کہ ہر کاری دوست داری انجام دہی

بہ تو اجازہ دادہ خواہد شد کہ خودت تقسیم گیری

حتی بدون موافقت والدین

تولدت مبارک

افضل شوق عزیز.

تولدت مبارک دوست عزیزم افضل شوق برینا شایلی

Happy Birthday My Dear Firend Afzal Shauq: Breanna Shaylee

تولدت مبارک دوست عزیزم

امیدوارم این روزبه روزهای بسیاری

پرازشادی ونشاط مینجامد.

امیدوارم این نوری که تو برافروختی

راه بسیاری را که چون مادر آرزوی صلح اند

روشن کند.

تو گفتی و خیلی ها آموختند که:

یک لبخند دوستانه بهترین سلاح جنگی است.

بیایکدیگر را با این سلاح مغلوب کنیم

و قلبهای خود را سرگرم کنترل احساس دلخواهمان

آرزوی صلح کنیم

برترین برکت ها و شادی ها

بر بقیه زندگی ات بتابد.

اینما آرزوهای قلب یک شاعر برای تو است.

عشق یک فواره است ... با الهام از شعر
" قلب خواه شکر " افضل شوق : جسیدکا آر

Love Is A Fountain Inspired By Afzal Shauq`s Poem `begging Heart` : Jessica

تا سر سپردگی نهایی	عشق همان زمانی است
که به ازدواج می انجامد	لکه تو بر می گردی
پاک نگه داری.	به دوباره جاری شدن چشمه ها
وقتی شهوت	برای عاشقت ... چرا که
آب چشمه تازه را	اهمیتی ندارد
آلوده می کند ...	که چند بار به هم رسیده باشید
رود تاابد	تشنگی شما نمی تواند فرو نشیند
لکه دار است.	تو پیوسته اورا می خواهی
رود جاری شدن را ادامه می دهد	بیشتر و بیشتر.
اما هر گز راضی نخواهد شد	اینکه نیاز شهوانی خود را ارضا کنی
همچنان که اگر تو	عشق نیست
جرعه کوچکی ازان برگیری	و این است دلیل اینکه
و منتظر باشی تا زمان دیگری	تو باید آب را

چون در غیر این صورت
 آنها به لقمه های بزرگ دل ختم می شوند
 که می توانند شرافت تورا
 به پایین کشند.

از آن سیراب شوی.
 در هر صورت تو باید
 محدودیت جرعه هارا
 برای بوسه های نمناک
 حفظ کنی

صفحات گمشده باز نویسی : تقدیم به افضل شوق : جسیکا آر

Missing Pages- Rewrite, Dedicated To Afzal Shauq: Jessica R

آنچنان که می توانی رفتار مرا پیشگویی کنی
 اما من نمی توانم
 از ساخته های پیش تعریف شده تو پیروی کنم.
 وقتی که صفحات من
 با این خیال خود ساخته
 که چگونه باید خوانده شوم
 در ارتباط نیست
 تو با خشم
 آنها را پاره می کنی

من کتابی بودم بالبه های سوخته
 و جلد پاره پاره شده
 گشاده و مسطح شده
 به خاطر اهداف آزمایشی.
 تو مرا با صدای بلند خواندی
 همچنان که تمام پیچیدگی های من
 می توانند در تعدادی از اصطلاحات کلیشه ای تو
 خلاصه شوند.
 تو مرا بلند هجی کردی

شالوده یک زن می شود اما تھی.

و هنگامی که توبه پایان کتاب می رسی

و تمام نقدهای ادبی تو در پشت سر

عشق من به افضل شوق : کایلا رابین

My Love For Afzal Shauq : Kayla Robin

و قتی تو از عشق می گویی

من می خواهم که عاشق باشم

و اگر مراقب نباشم

تو مراد ریاس درونی خواهی گذاشت

چرا که عشقی همچون این

برای من اشتباه بزرگی است.

حرف های صمیمی را که قبلا گفته ام

دوباره می گویم

و سوگندی خورم که تو همانی هستی

که آن کلام صمیمی را به اشتراک گذاشت.

جان من برای تو می سوزد

گونه هایم سرخ می شود

فرا ترا ز هر کترلی

یارم افضل شوق : ویلمازا بالرو

My Pal-Afzal Shauq : Vilma Zaballero

و نامش به شانس سستی افضل است

من شعرهایم را برای همه نوشتیم تا همه بدانند

یار من.. افضل..!

می خواهم دوباره یارم بنویسم

زیرا که این رفیق خیلی خاص است
 با افکار نقادانه و نواش.
 چکر م دوست خوب من افضل
 نام تو را خواهم خواند
 حتی اگر تمام شعر اہم مثل تو باشند
 و آغوش برای استقبال ما بکشایند
 پس بگذار من این جا را بہترین جای دنیا بنامم.

امانا گمان او آمد و من ترسیدم
 بیبینی، او یک شاعر است، کتاب می نویسد
 و نہ فقط یکی بلکہ خیلی بیشتر
 پس من چگونه می توانم بیا د خدا با تو رقابت کنم
 و قتی تو در نبوغ غوطه وری.
 پس من بہ آرامی می نویسم
 نمی دانم کہ آیا شعر ہایم خوبند یا نہ
 اما یکی کی واژه ہای آیند

درود بر تو باد افضل شوق : جسیدکا آر

Peace Be With You Afzal Shauq : Jessica R

و چرخہ تاریخ را عوض کنند
 ما خواہیم توانست بہ نسل ہای آیندہ
 آرامشی را کہ از جان ہا بر می خیزد
 نشان دہیم.

درود بر تو
 ای کہ تمام دنیا چون من
 در شگفت از کلام تو
 اگر فقط ہمہ انسان ہا بتوانند
 آنچه را ما می بینیم ببینند

شاعری : دستیابی بہ قلب ہا : الیاس درست

Oetry: Reaching To Hearts- Dedicated To Afzal Shauq : Ilyse Drost

تو	من
احساساتی می شوی	قطعہ گمشدہ قلب تو ہستم
تہدید ز بیانی ہا	آہ ای محبوب من...!
مرا بندہ تو می کند	ہر گاہ
آنچنان کہ اکتو نخس می کنم.	سوال ہا بہ پاسخ می رسند

ولنتاین مقدس .. شانا ویرتزر بای مرن نوشته است

Sain Valentine...Shana Wirtz Wrote For Me

چہ نقش واژگونی!

بنگر کہ صلح چہ کاری تواند کند؟

این جنگ جہنمی آیا بہ پایان خواهد رسید یا ادامہ خواهد داشت؟

عشق تنہا پاسخ است.

عشق تنہا گزینہ است.

چہ توبہ آن ایمان داشته باشی و چہ نہ.

آیا این صدای خودت است
 عشق جهانی است
 عشق قابل درک است
 در خیلی از مسائل غیر قابل توصیف
 یا غیر قابل بحث
 عشق می بحثد
 عشق ایمان است.
 برای آنها که از دوست داشتن عاجزند
 برای آنها که نمی توانند عاشق باشند
 این یک تراژدی است
 یک تعبیر هجو آمیز است.
 آنها بی هم که عاشقند
 نمی توانند از توصیف کنند
 عشق بی نهایت غیر قابل تجسم است
 عشق بهیچگی است
 عشق می تواند خیره سر باشد

اما همیشه درد دل می ماند.

بهترین درمان برای بشر است.

اقیانوس های عشق

عشقی که عمیق تر و نیر و مندتر می شود

غیر قابل شکسته شدن.

در دریای عشق من

ولنتاین مقدس

دریاقت کننده عشق است

آه، ولنتاین

به خاطر عشق مرد.

این شعر را به دوست خوبم، همکار و مرد شاعر، افضل شوق تقدیم می کنم. او برای نوشته های من کارهای زیادی انجام داده است. من هرگز نخواهم توانست خوبی های او، مهربانی اش، حمایتش و ادراکش را جبران کنم. افضل همیشه در حال تازه شدن است. خودخواه های آمریکایی کشور من او را دوست ندارند. افضل یک انسان است. او یک عضو و وسیع از جهان است. او امید و شمت را پشروا ک می کند. افضل این دنیا را جای بهتری می کند. ولنتاین بر تو مبارک افضل. امیدوارم روز زیبایی داشته باشی.

با صداقت

شاننا ولنتاین.

صدف های شوق تولدت مبارک ! : ملیسا لاندین

Shards Of Shauq –happy Birthday: Melissa Lundeen

او یک نغمه سرای بی دوران است

برای مردم آوازهای عاشقانه می خواند

با صدفهای حقیقت

صدای او

از جان او بیرون می غلتد

و فریاد نیردی است

برای زمانی که تحمل صلح

تضمین شود

برای انسانهای بی شمار دیگری

که منحصر او بسته اند به

چشمهایی که کلام او را می خوانند

او همان آسودگی است

که بعد از یک وحشیگری و ستیزه

در سرزمین نشت می کند

اومه صبجگانهی است
 که بر روزهای قبل زمین های تشنه
 می وزد
 زمین هایی که حتی بیشتر از آنچه
 خودشان تشخیص دهند
 سوخته و تشنه اند
 تا وقتی که باران بخشنده افکارش
 خشکی آنها را بشوید
 چهره هایشان را بالا آورد
 و آنها می چشند
 تمام و اثره هایی را که او با دقت
 برای آنها انتخاب می کند
 و صلیحی را که ممکن است اگر فقط
 آنها بدون خشکی در درون خودشان
 به دنبال آن باشند
 و ترک کنند تمام راه هایی که

شیطان ابزارهایی را بیشتر و بیشتر

به دل آدمهایی می دهد که در ایده های شاد فریبنده

فرومی روند

و این برای این مرد است که من از آن می گویم

که آرزو دارم که تولدی شادتر از همیشه داشته باشد

چرا که ممکن است صلح و آزادی که تو

در تلاش برای به اشتراک گذاشتنش هستی

و امیدوارم تلاش تو برای ارتقا دیدگاه آنان

هرگز با شکست مواجه نشود

آنها، دنیا مانند یک سوراخ می بینند

اما بیشتر زندگی آنها به طور کلی

با قلم مهربانی ات در دستت

ضربان قلب پایدار آنهاست

اما بیشتر آنها هنوز وجدانی دارند

و به همین دلیل باید بگویم

در تحسینی رسمی

جوہر قلم تو شاید

بزرگتر از قرمزی خون شهیدان

تا ابد بماند.

افضل شوق : کایلا رابین

Shauq : Kayla Robin

وقتی سعی می کنم

عشقتم به تورا

مقایسه کنم

بهترین کاری که می توانم بکنم این است که

بگویم مهربانی من

همانند رزهای سرخ پوشیده از شبنم

در انتظار نوازش مهربان تو است

تا گرم بمانند

افضل شوق

دوست داشتن تو

شیرین است.

به من پیاموز شعری برای افضل در روز تولدش : نلسون ایوجا

Teach Me- A Poem For Afzal On His Birthday : Nelson Iwejua

من چون زائری در این سیاره زیبا

درست مثل نیکان من

که قبلا این جا بودند

من چون یک نخل، با تمام فراوانی اش

به من پیاموز که روزهایم را بشمارم.

م چون کودک نوپا، که فقط شمش را حمام می کند

و دیگر قسمتهای تنش را فراکوش می کند

که وسوسه می شود انگشتش را در شعله های آتش فروبرد

با تمام خطر اش

به من پیاموز.

تو چشمه زندگی جاودانه ای

تو کلید زندگی مرا نگه داشته ای.

همزمان با بیدار شدنم برای نظاره آفتاب صبحدم

سرگردانی های تمام کاره لبت را به من پیاموز

امروز که من تولدم را جشن می گیرم

به یاد ربانی از رحم مادرم

و آزادی ستاره جدیدم که برمی خیزد

به من بیاوز که تو مرا برای هدنی اینجا آورده ای.

بگذار نشاط تولدی دیگر

مراتا اوج هابرد

بگذار آرامش من در ردپاهایم در شن های زمان بماند

آیندگان شاید بدانند که هر ستاره

تنه ایک بار از این مسیر عبور خواهد کرد.

به من پیاموز که روزهایم را بشمارم به خاطر هر چه شگفتی در زمین است.

نلسون ایوجا

افکار افضل شوق : کایلا رابین

Thoughts Of Fzal Shauq : Kayla Robin

چرا هر گاه به افضل شوق می اندیشم

لبان من زمزمه می کند؟

مطمئنم که او به خیلی از زنان عشق ورزیده

پس من باید چنین احساساتی رافرو نشانم

و با او تنها دوست ساده ای باشم.

شاید.

برای افضل شوق – در روز تولدش : لورا مگوآیر

To Afzal Shauq-it`s His Birthday : Laura Maguire

هرگز قبلا این وظیفه به من سپرده نشده بود

گاهی برایم مشکل به نظری رسد

که چنین احساسی را

که وار من خواستی بیان کنم

توصیف نمایم.

شاید برای همین است که من سخت می پندارم

که بعضی روزها همچنان امیدور بمانم.

می تواند بدون لغزش باشد

حتی در لحظه ای نشاط

و امروز آن روزی است که

سال هاپیش

تو متولد شدی.

و از آن روز بزرگ شدی

بیشتر آموختی

آموختی که چگونه خود را در اوج نگه داری

همه به دست خودت

حتی روزیایی که زمین خوردی.

و در این روز

دوست داری که شاکر باشی

از هر کسی که زندگی تو را لمس سکرده است

هر چند کوتاه

هر چن عاشقانه

تو به یاد می آوری که چگونه وقفه را برای تو رخ داد

هنگامی که تو در زیر سایه های خورشید قدم میزدی

به یاد می آوری

که چگونه هر شخصی را که در طول مسیری دیدی

تو را شکل می داد.

امروز روز تو ست
 و تو باید به یاد آوری
 هر که را که تو را دوست دارد
 و در مقابل تو هم او را دوست داری
 برای امروز از تمام روزها
 غریبه بانی که تا کنون دیده ام
 از تو می خواهم که بدنتی
 که تو باید همیشه امیدوار بمانی
 آنچه آن که من می مانم
 در روزی که به دنیای آیم
 هر سال.
 و سپاسگذار از زندگی
 که امید را به من عطا کرد
 و از تو ممنونم افضل که امیدواری.
 بعد از تمام این ها
 حالا باید برای تو تولدی پر از شادی

آرزو کنم.

برای تو افضل شوق / بنیتا پرچاند

To You Afzal Shauq – Benita Premchand

در نوآفتابی بخند تو

در تابستان زندگی ما

در جادوی عشق

طوفان های بزرگ پراکنده می شوند به دور دست ها

عاشقان شب هنگام آرزوی کنند

که به بهشت برسند

اما همین که سیاهی شب محومی شود

گناه عشق هم دور می شود...

در پهنای تپه ساحل

در اشکال زیبای موج ها

در تصویر دست کشیده های من

روی شن ها

من چهره تو را می بینم

در آرزوی فردوس

قلعه های شنی

فرومی ریزند

در جریان های خسته جزر و مد

به صدف گوش می سپارم

به امید شنیدن صدای تو

شاهزاده زیبای جان من

هر چند ما همیشه جداسیم

ولی در یک رویا به هم گره خورده ایم

اگر دوباره عاشق شوم

حتی در آن هنگام

چیزی تغییر نخواهد کرد

باز هم طعم تو در آرزوی بهشتی ام می ماند

اما فاصله بین ما بیشتر می شود

تمام چیزی که دل من می داند

این است که تشنه بوسه ای بر قلب تو است

و در آرزوی ادراک ذہنت

بنیتای زیبای جان من

تمام شب ہایم را پر می کند

و تمام روز ہایم را اشکار

شاہزادہ زیبای جان من

آرزوی صلح، تسخیر جنگ ہا : آدن ریکریتمد

Wish For Peace, Conquer The War

تقدیم بہ افضل شوق

عشق

انسانیت

بعضی از دلایلی ہستند کہ او جویای صلح است

پایان جنگ ہا تمام چیزی است کہ ما می خواہیم

این کشتار، این جنگ بیہودہ...

آیا ما نمی توانیم متوقفشان کنیم؟

آری.

با ہم ما خواہیم توانست دنیا را

در جهت درست آن قرار دهیم

و برای تمام زیباییها و آسودگیها امیدوار باشیم.

آرزو برای صلح - این تمام چیزی است که من می خواهم

و این یکی از چیزهایی است که او می خواهد - صلح

عشق

انسانیت

پایان جنگ - این تمام چیزی است که ما می خواهیم

این ستیزه، این جنگ بهبوده ...

آیا نمی توانیم آنها را متوقف کنیم؟

آری.

با هم ما می توانست دنیا را

در جهت درست خود قرار دهیم

و برای تمام زیباییها و آسودگیها

امیدوار باشیم.

خانواده جهانی

Universal Family

که با ترجمه شعرهای من

در دردی صدایی.
 به من بگو... آیا تنهائیم؟
 اگر حسینا گول را
 از کاکا سایب
 در کنارم دارم
 به عنوان یک دوست شاعره پشتویم
 که تمام کتاب های مرا گردآوری کرده است
 تحت عنوان
 "افضل... افضل شوق"
 به من بگو... آیا تنهائیم؟
 اگر بنیتا پرچند را از مالزی
 در کنارم دارم
 که دوست ادبی من است
 که شعر مرا
 در میان خاندان مالزیایی
 گسترش داد

ای قلب آواره!
 شیفته نادیده ها!
 تومی خواهی که باز کنی
 قلب خود را
 و تمام آنهایی را که به آنها دست می یابی
 یاخته های شب وحشت را
 که می گذارد تمام ستاره ها به دور دست با پرواز کنند
 در جستجوی ناشناخته ها
 تو...!
 که پایمال کرده ای
 نیروهای خشکی و دریارا
 در زیر پاهایت
 به دنبال چهره خودت
 که انگار هرگز پیدا نمی شود
 اشک بابی ثمر....
 آلو نک آرزوها

و این را نیز برای من نوشته است:

در مقابل تو افضل قلم رازمین می گذارم

تنهاری که می شناسم

تا با این شعر بداهه ام

بگویم

تو آفتابی، بزرگترین ستاره

که انسان تا به حال شناخته است

اما کلام تو...

تو حتی تصورش را هم نمی کنی

که کلامت

چه حرارتی را در هر جانی

پدیدار خواهد کرد.

به من بگو، آیا تنهایم؟

اگر روش لا جوین هم از ایالات متحده آمریکا را در کنارم دارم

که دوست خانوادگی صمیمی ام شده است

و اول دعای روز تولدم را برایم فرستاد

و زبان معمول کشور خودش

و در روز تولدم برای من نوشت:

تمام چیزی که قلب من می داند

گر سنگی برای بوسه تو

و انتظار برای لمس توست

بنیتای زیبای روح من

تمام شبهای مرا پرمی کند

و تمام روزهای مرا شکار می کند.

به من بگو، آیا تنهایم؟

اگر ملیسالاندین از ایالات متحده آمریکا

در کنارم است

دوست شاعره نازنینم

که شعرها و مقاله های زیادی

در باره شعر من

و انتشار ایده های من

برای دو ستن خودش نوشته است

و عشق به صلح مراحمیت می کند

تا جهان در باره انسانیت بداند

همانطور که شیرین می نویسد

حقایق را می گوید

و ایمان دارد که

ایمان به حقایق

تنهاراه حل برقراری صلح در جهان است

و در باره من می گوید:

"آه... تمام دنیا از کلام تو

همچون من در حیرت خواهند ماند

اگر فقط...

تمام انسان ها

بتوانند چیزی را که مای بینیم را ببینند

و چرخه تاریخ را تغییر دهند

مای توانیم به نسل های آینده

آرامشی را که از جان ما برمی آید را

و سپس لطفش را به من تمام کرد

و این سخنان را در شعری به من داد:

"امیدوارم صلح به آن سمت دنیای تو بیاید

خیلی زود

که تمام مادر اتحاد و هماهنگی زندگی کنیم

و این روز تولد تمام چیزهایی را که در این سال

از آن می خواهی

برایت بیاورد

و البته، خیلی خیلی بیشتر

سالهای بعدی را..."

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر جسیکا آر

از ایالات متحده در کنارم است

که شعر مرادوست دارد

که ارتباطش را با من

همچون معلمی خوب و کوچک حفظ می کند

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر زنی دسوجار از هند

در کنار خود دارم

که از من قدر دانی می کند

و مرا

باشعرهای شیرینش

به سوی موفقیت می راند

و اینگونه تسلیم عشق می کند:

"آیا شکوه

صلح و انسانیت

در دنیای ما آدم ها

جای خود را به و حشیگری داده است؟

بله،

فرشته با همیشه آنجا هستند

تا انسان هارا

هدایت کنند

نشان دهم

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر مریم محمدیون را

از ایران در کنار خود دارم

که شعر مرادوست دارد

و شعرهای زیبایی

برای نیرو دادن به من می فرستد

مثل این شعر زیبا:

"

شاید عشق من یک قایق شده است

که من سوار بر آن

از دریاها به سلامت می گذرم

من نحوه ناخدا بی تو را نمی شناسم

اما موهای خاکستری ات

نشان از سالهای زیادی دارد

که تو عاشق همه چیز بودی.

و همیشه با من بوده است
و در شعر زیبایش برای من آورده است که:

"انصاف

ناگزیر، خواب مرگ
و سواس، ناشی گری، گمنامی

تظاہر

زیرکی

زبان بازی"

به من بگو، آیا من تنهایم

اگر کاترین رید از کانادا

در کنارم است

که شاعری ارجمند

و دوست عزیز و صمیمی ام است

و در روز تولدم

این آرزوهای دوست داشتنی را در شعرش

به من داد:

اومی گوید. "

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر شانایر تتر

از اسنو میش در کنارم است

که شاعره محبوب من است

و افکارش

به من نیروی نوشتن می دهد

علاوه بر اینها

اواز تمام خوانندگان جهانی در شعرش می خواهد:

"شاید تمام ما

جشن بگیریم که افضل عزیز ما

سال دیگری را در کنار ما بود. "

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر استفان فیل بک را

از ایالات متحده در کنارم دارم

همان که به در قلب شاعرهای کوبد

صلح و عشق در تمام دنیا. "

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر لورامگو آیر از اسکاتلند

در کنارم است

که دوست نازنین شاعره ام است

که باشعر غنی و زیبای خود برای من نوشت:

"امروز از تمام روزها

قدرت بیشتری می بینم

از تو می خواهم که بدانی

که تو باید همیشه امیدوار بمانی

همانطور که من می مانم

در روزی که متولد شدم

هر سال.

باتشکر از زندگی که امید را به من هدیه کرد

از تو ممنونم که امیدواری افضل. "

به من بگو، آیا من تنهایم؟

"در تولد او یک آفرینش زاده شد

یک الهام که از جان او ریشه گرفت.

سر نوشتنش این بود

که حرفهای زیبا بنگارد

در تولد او

یک آفرینش زاده شد.

به من بگو، آیا من تنهایم؟

اگر نیک اندرسون از هوستون

در کنارم است؟

که دوست خوب و شاعرم است

که با عشق بسیار

در روز تولدم می گوید:

"آرزوی تو به حقیقت خواهد پیوست

حتی اگر در طول زندگی تو نباشد

اما به زودی در همین زندگی.

آرزویت تحقق می یابد

که شاعری خوب و هنرمند است
 و همیشه عشقش را در راهی خوب نشان می دهد
 در شعرهای زیبایش:
 " من
 قطعه گمشده قلب توام
 ای محبوب من...!
 هرگاه
 سوالاتی به وجود می آیند که پاسخ داده می شوند
 تو
 کنترل را از دست می دهی
 رفتارهای زیبایت
 از من برده ای می سازد
 همانطور که هم اکنون حس می کنم."
 به من بگو، آیا من تنهایم؟
 اگر بریماشایی را در کنار خود دارم
 دوست خوب و زیبای شاعرم

اگر ویلماز بالرواز فیلیپین
 در کنارم است
 رفیق عزیز و شاعرم
 که برای من احترام زیادی قائل است
 و این قطعات زیبا از شعرش را برای من نوشته است:
 " دوستی را دیدم
 و مفتخرم که بگویم
 که در میان خیلی ها
 او سر بلند ایستاده است
 یک انسان ویژه
 و لبریز از شفقت.
 و در این روز
 این روز بسیار خاص"
 به من بگو، آیا من تنهایم؟
 اگر الیاس درست نازنین از ایالات متحده
 در کنارم است

"بیا شکاف ها
 که در میان دل هست
 را پر کنیم
 و شاد باشیم
 عموزادگان خانواده آدم باشیم
 همانگونه که دو ستم افضل شوق می گوید."
 به من بگو آیا من تنه ایم؟
 اگر شرق را در قلبم دارم
 غرب را در ذهنم
 جنوب را در چشمانم
 و شمال را در رگهایم
 تو بیندیش!
 مفتخرم که انسانم
 در آرزوی اینکه انسان باشم
 می نگرم برای انسانیت
 زنده می مانم برای انسانیت

که شعر عاشقانه زیر را
 در روز تولدم برای من آرزو کرده است:
 "همانطور که تو گفتی و خیلی با تجربه کرده اند
 یک لبخند دو ستانه
 بهترین سلاح در جنگ است
 بیا یکدیگر را با این سلاح مغلوب کنیم
 قلب ما را به کنترل احساسات مشغول کنیم
 و به آرزویمان توجه کنیم برای صلح."
 به من بگو، آیا من تنه ایم؟
 اگر فلیسیتی بستر و ف ازنگزاس
 با من است
 یک دوست رمان نویس و شاعر خوب من
 ککه از عمق دل
 آرزوی صلح مرا پشتیبانی می کند
 و به من شهامت می دهد
 که در مکریمش می گوید:

اگر آری، من در راه درست انسانیت هستم

پی بگذارید لذت ببرم

از خانواده جهانی ام

و درد ها و شادی هایم را

با فرزندان آدم و حوا

قسمت کنم.

می خوابم برای انسانیت

آرزوی کنم برای انسانیت

با وجود تمام اینها

آیا هنوز در اشتباهم از انسانیتیم؟

پس دوستان من

به من بگوئید

چگونه باید باشم؟

خلاصه ادبی اشعار

در اینجا خلاصه ای از آثار ادبی و کتب افضل شوق در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

1. گردنبند شکسته Shledalay Amail اولین کتاب شعر افضل شوق که به زبان پشتون نوشته شده است. این کتاب در سال 1987 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود می‌باشد.
2. سفر هفت قدم Aowa Gama Mazal این کتاب اولین سفرنامه افضل شوق به زبان پشتو است که حقایق شگفت‌انگیزی مربوط به سفر به هشت کشور آسیایی از جمله ایران، ترکیه، سریلانکا، مالزی، تایلند و اندونزی را روشن می‌کند. کتاب به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود است.
3. در جستجوی روی تو Pe Latun Sta De Sehray دومین کتاب افضل شوق به زبان پشتو که در سال 2003 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در www.khyber.org موجود است.
4. سفر در برف Mazal Pe Wauro Bandi دومین سفرنامه افضل شوق است که مربوط به سفر به هفت کشور اروپایی از جمله فرانسه، سوئیس، بلژیک، آلمان و استرالیا می‌باشد و بیان‌کننده‌ی حقایق جالبی از این کشورهاست. در سال 2004 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود می‌باشد.
5. به سوی روستای برف De Lmar De Kali Pe Lor این کتاب سومین سفرنامه است که در برگیرنده‌ی توصیفات به هفت کشور اروپایی دیگر مانند ایتالیا، سن مارینو، اسپانیا، اسکاتلند، ویلز، ماناگو و هلند است. در سال 2005 چاپ کتاب صورت گرفته و در سایت www.khyber.org موجود می‌باشد.

6. صورت های دیروز Paruni Makhuna اولین رمان افضل شوق است که به زبان پشتون نوشته شده است و بر اساس یک داستان واقعی است که در سال 2006 چاپ شده و در سایت www.khyber.org موجود است
7. افضل.... افضل شوق afzal ..afzl shauq این کتاب از Haseena Gul در باره ی آثار ادبی افضل شوق، مضمون آثار و ایده های اوست که مورد استقبال تعداد زیادی از صاحب نظران قرار گرفته است. چاپ این کتاب در سال 2006 انجام شده است و در سایت www.khyber.org موجود است.
8. دست سر نوشت Twist Of Fates این کتاب ترجمه ی انگلیسی کل آثار افضل شوق است که به وسیله ی شاعر سرشناس آمریکایی Alley Boling انجام شده است. چاپ این کتاب در سال 2006 انجام شده و در سایت های مختلف از جمله www.khyber.org موجود است
9. کاستن اختلافات Bridging The Gaps این کتاب حاوی مقالاتی از برخی منتقدان جهان در باره ی شیوه ی شاعری افضل شوق است. Nazish Zafar تالیف مقاله را انجام داده است و چاپ آن در سال 2009 انجام شده و در سایت www.khyber.org موجود می باشد.
10. دست سر نوشت Ming Yun De Zhuan Zhe این کتاب در برگیرنده ی ترجمه چینی کل آثار افضل شوق که به وسیله ی شاعر چینی Liu Li انجام شده است. چاپ این کتاب در سال 2008 انجام شده و در بسیاری از سایت های چینی از جمله www.khyber.org موجود می باشد.
11. نگاهی بر آثار افضل شوق Afzal Shauq – Ek Taasur پروفیسور راشد کیندی این کتاب را به زبان اردو در مورد شیوه ی شاعری اندیشمندانه ی افضل شوق نوشته است. این کتاب در سایت www.khyber.org موجود می باشد.

12. سفیر صلح The Ambassador of Peace این کتاب به وسیله ی نویسنده ی مشهور آمریکایی
Heather Wilkins در مورد افکار شاعرانه بنی بر صلح نوشته شده است و افضل شوق به عنوان سفیر صلح
معرفی شده کتاب در سلیت های بین المللی heather 2009 در لیتترنت موجود می باشد.
www.postpoems.com/members/heather-burns
13. افضل شوق شاعر آرزو مند صلح the peace wisher این کتاب شامل مقالات و نقد هایی از قسمت
های مختلف جهان است. تالیف آن به وسیله ی شاعر کانادایی Katherine MacDonald انجام شده است.
هم اکنون در حال چاپ می باشد و به زودی در کتاب فروشی ها و لیتترنت قابل دسترسی خواهد بود.
www.postpoems.com/members/katherinemacdonald
14. وحشت در مناطق آسیب دیده kathy bell , Terror in the Effected regions شاعر و
نویسنده ی کانادایی با ذکر اشعار افضل شوق او را به عنوان امیدی تازه برای صلح در مناطق آسیب دیده از جنگ
مانند افغانستان معرفی می کند، articlesbase.com/kathybell
postpoems.com/members/kathybell
برای اطلاعات بیشتر در مورد افضل شوق تنها جستجو بر بنای نام این شاعر، کلیه ی آثار او را به صورت رایگان در
لیتترنت در اختیار شما قرار می دهد..... در اینجا من یکی از گفتار او را که این روزها در انگلیسی، فرانسه، آلمانی،
عربی، فیلیپینی، بلغاری و چینی مورد استقبال قرار گرفته ست ذکر می کنم:
یک لبخند دوستانه بهترین سلاح برای مبارزه است.

A Friendly Smile Is The Best Weapon Of War To Fight With

افضل شوق به عنوان شاعر صلح همچنین اداره ی یک مجمع بین المللی FARISHTA FOUNDATION را

نیز بر عهد دارد که موسسه ای برای نویسندگان هنرمندان و شاعران است.

15. قدرت صلح Peace Power متن این کتاب تقریباً آماده برای چاپ است و به زودی وارد بازاری شود. کتاب در بردارنده آثار افغانی - پشتوئی در باره صلح بر پایه ی انسان دوستی و عشق است که به 22 زبان بین المللی شامل انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، لهستانی، بلغاری، کره ای، فارسی، روسی، عربی، اردو، چینی، فیلیپینی، هندی، سوئدی، پرتهالی، ازبکی، اسپانیایی، رومانی، نروژی، یونانی و... چاپ شده است.

آنچه که مرا شهنودی از این جهان می کند آرزوی من در برقراری صلح جهانی است زیرا من معتقدم که بهتر است برادر همه مردم جهان و فرزندان آدم خوانده شوم به چون تمام اعضای بشر.

جهان درگیر بسیاری از مشکلات است و جنگ در راس تمامی آنها قرار دارد. در برخی موارد ما پیشرفت چندانی نسبت به انسانهای نخستین نکرده ایم. احترام متقابل به حقوق یکدیگر، صرف نظر کردن از جاه طلبی هایی که متعرض به زندگی دیگران می شود و چگونگی حل اختلاف از مواردی است که با گذشت قرن ها هنوز چندان مورد توجه قرار نگرفته اند. هر قدمی که در جهت برقراری صلح جهانی برداشته شود حتی اگر نوشتن جمله ای باشد که مردم جهان را به تامل وادارد دارای ارزش والاست. افضل شوق و تمامی حامیان صلح در جهان که نگرانی هایشان فراتر از زندگی روزمره است این امید را برای ما زنده نگه می دارند که شاید صلح جهانی چیزی بیش تر از صرفاً یک رویا باشد

شیرین شیخی

تهران ایران

فرشته فاؤنڈیشن انٹرنیشنال

موسسه بین المللی فرشته

(FRISHTA FOUNDATION INTERNATIONAL)

باشگاهی جهانی برای شاعران، نویسندگان و هنرمندان به منظور ارتقا عشق برای صلح، صلح برای انسانیت آرماتی، و انسانیت برای تضمین جامعه شاد انسانی

((یک لبخند دوستانه بهترین سلاح جنگی در نبرد... افضل شوق))

موسسه بین المللی فرشته در واقع یک باشگاه محرک و تبلیغی جهانی برای نویسندگان و هنرمندان در هر بخش از هنر است که مشتاق صلح هستند و می خواهند توانایی های حرفه ای خود را در قالبی صحیح در جهت درمانی برای دردهای جوامع، هنجارها و ارزشها اجرا کنند. که می تواند برای توده یک جامعه جالب توجه باشد تا عشق را به عنوان ابزاری برای تضمین صلح و وصلح را به عنوان تثبیت کننده مقام انسانی و انسانیت به سمت کامیابی زندگی انسانی پایدار ارتقا دهد

موسسه بین المللی فرشته در خلال هفت برنامه اساسی فعالیت می کنند به اشتراک گذاشتن شالوده هویت بشریت به عنوان انسان و کنار گذاشتن تمام تفاوت ها

ترقیع عشق برای صلح، صلح برای انسان و انسان به سمت کامیابی زندگی ترقیع هنر به عنوان راهی موثر برای پر کردن شکاف بین شرق و غرب انجام بهترین کارها برای مرهم بخشیدن به پریشان خاطری های بشر تفکر جهانی داشتن به همراه شوق سهمیم شدن ترسیم چهره انسان در بهترین رنگ از لغات ممکن توصیه به استفاده از لبخندی دوستانه به عنوان بهترین سلاح در جنگ